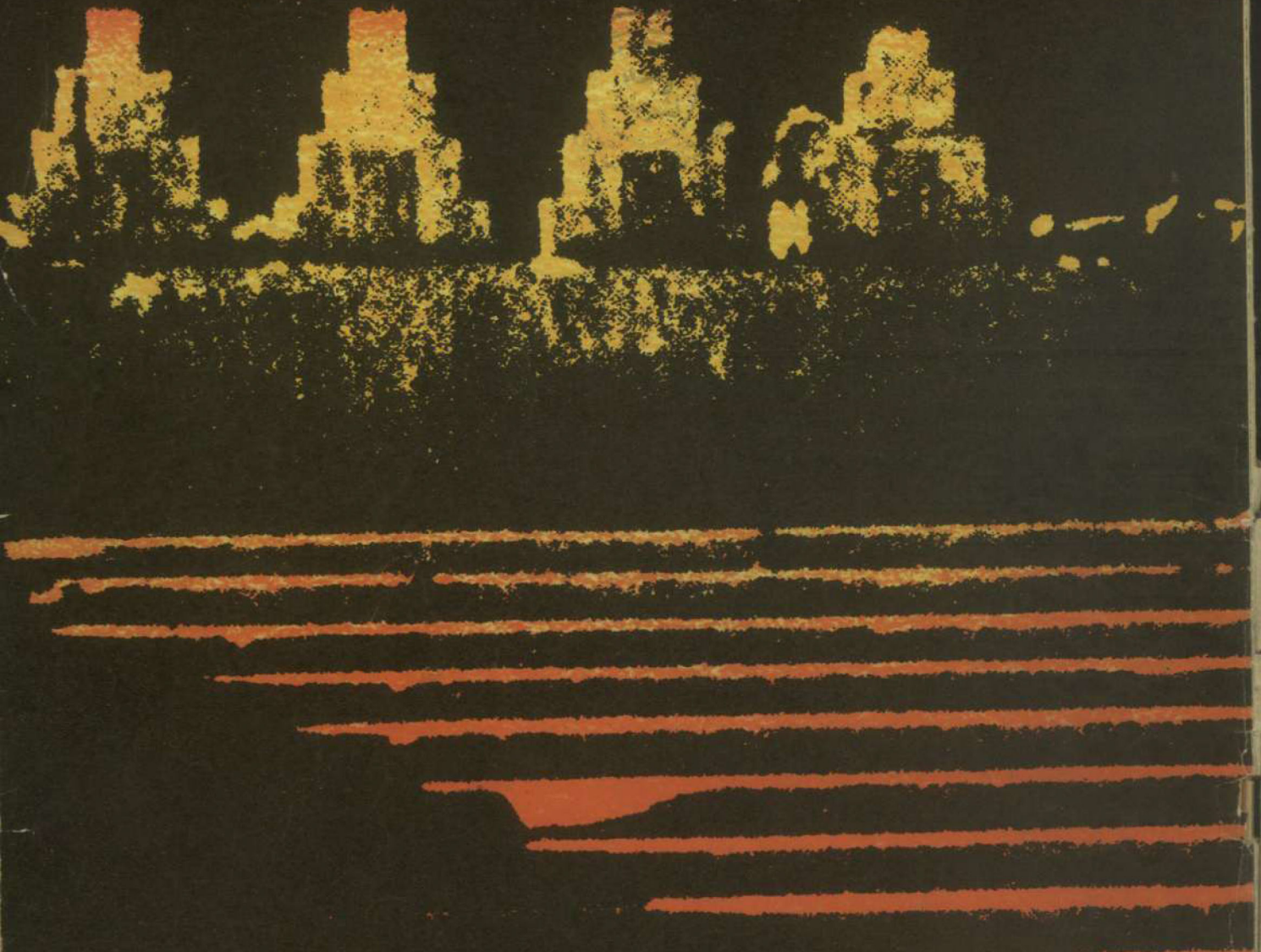


سال اول - شماره بیست و دوم - ۲۸ مردادماه ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال

تئاتر



سایه‌هایی که
گذشته‌ها را سرشار کرده و
بر آینده پرتو افکنده است...



از مطالب این شماره:

آقای تماشا



● ضد خاطرات

اثر بزرگ آندره مالرو باورقی جدید تماشا

● در پنجمین جشن هنر: برونومادرنا

● تلویزیون در خانواده و جامعه نو

● وسترن‌های اروپایی چگونه بوجود آمدند...

● مف، فانتزی از کارل فالنتین

● اهواز، ابراهیم بیند ... (داستان ایرانی)

● مسابقه عکس و نوشته

● شش مرکز تلویزیونی و ۳۰ فرستنده ...

● گزارشی از گسترش شبکه تلویزیونی ملی

● گزاره‌نامه هفته

● فوتبال - طنز کوتاه

● نقد فیلم‌های هفته

● تمدن، از دیدگاه کنت کلارک

● زبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی

● گفتگو با محمدجعفر محبوب

● دست، داستان کوتاه از مادام کولت

● میان پرده

● نامه‌هایی به سردبیر

● مسابقه کورس‌ها

● در شهر سروهای همیشه خوش ...



● معرفی و نقد کتاب

● ورزش: یک بحث جالب که

می‌توانید در آن شرکت جوید

● تماشای جهان در یک هفته

● اولین، داستانی از جیمز جویس

● هیجان‌انگیزترین حماسه مطبوعاتی آمریکا ...

● تکه تکه

● چرا جین فاند! هرگز جایزه اسکار

نخواهد گرفت؟

● نو عروس گمشده (باورقی هیجان‌انگیز تماشا)

● جدول کامل برنامه‌های رادیوها و تلویزیونها

● جدول کلمات متقاطع

... و

تماشا ۲۲

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا طبیبی

● زیر نظر: ایرج گرگین

● طرح و تنظیم: قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان

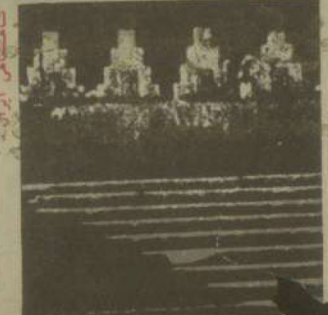
● آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا

● دفتر مجله: خیابان تلویزیون - ساختمان تولید تلویزیون

● صندوق پستی: ۲۰۰ - ۴۲ - تلفن: ۶۲۱۱۰۵

● چاپ زیبا تلفن: ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۶۹۵۴

تلفن: ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۶۹۵۴



جاودانگی استقلال و سربلندی و دوام فرهنگ و تمدن ایران بار دیگر با همه شکوه تجلی کرد و هر ایرانی کاوه آهنگری شد تا فریدون خویش را برای حفظ استقلال ایران و ادامه حیات پر فروغ ایران یاری کند،

۲۱ آذر ۱۳۲۵ روز نجات آذربایجان بود و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روز نجات ایران بعد از انقلاب ۱۳۴۱ فتوایهای یاغی و افراد حزب توده که ایران جایشان نبود، در اروپا برادروار بنیابت آفرینندگان خود دست دوستی بهم دادند و باهم علیه ایران برخاستند.

۱۳۴۸ که یکی از حکومت‌های همسایه ایران به تحریک عاشقان تسلط بر ایران درباره تجزیه قسمتی از جنوب ایران صحبت کرد بار دیگر فتوای و کمیونیت از همان بلندگو که در باره تجزیه ایران سخن میگفت بود دشمنان ایران سخن گفتند.

از ۱۳۴۸ تا امروز ایران حوادثی را تحمل کرد که نشان میدهند نبرد علیه بیگانگان برای ملت ایران همچنان ادامه دارد و همچنان یک فریضه ملی است و همچنان افکار تسلط طلب قرن نوزدهم به شیوه قرن بیستم باطمع بیشتر بجاست.

با این تفاوت که امروز ملت ایران در خاورمیانه نجات دهنده ملت‌هایی است که به او چشم امید بسته‌اند و در قید استعمار هنوز گرفتارند، و با این تفاوت که امروز انقلاب اجتماعی ایران تهدید کننده است برای مکتب‌های سیاسی که جز اسارت و محو آزادی نمری نداشته‌اند و برای متجاوزان بیگانه که باید سرزمین‌های خاورمیانه از لوٹ وجودشان تطهیر شود.

محمود جعفریان

رنگین ایران بودند با یکدیگر برادروار کنار می‌آمدند تا ایران را به مناطق نفوذ و تسلط خود تقسیم کنند (گواهان این فجایع: حوادث غم‌انگیز دو قرن تکبیت بار که کثیری میدانند و این اشاره برای کسانی است که از تاریخ بازمانده‌اند). قرن بیستم ادامه قرن نوزدهم است.

نیم قرن پیش که وحدت و یکپارچگی سرتاسر ایران در معرض خطر بود رضاشاه کبیر با دشمنان قدرت و وحدت ایران در شمال جنگید و در جنوب نیز، و در نتیجه مثنوی مدتی تاخیر شد ...

۱۳۲۰ عشاق ایران سرزمین ایران را زیر چکمه سربازان خود یافتند، رضاشاه، دشمن آنها، رفته بود که دور از ایران با چهره استخوانی و چشم‌های نگران بپیرد.

سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ اگر در شمال صحبت از خود مختاری و در حقیقت تجزیه بود در جنوب نیز تحریکات بگونه‌های دیگر تهدید کننده بود. تاجدار ایران که در برابر خودمختاری آذربایجان به نبرد ایستاد نگران تجزیه ایران بود.

ماه‌های قبل از آذر ۱۳۲۵ روح ترار شاد و خرسند بود که چندان نپایید و ملت ایران پیروز شد.

بار دیگر در حوادث تهدید کننده ۱۳۳۲ فتوایهای وابسته به بیگانه در کنار حزب بیگانه ساخته توده قرار گرفتند با این تفاوت که دشمنان استقلال ایران از شکست‌های پیشین تجربه فراوان داشتند و این بار با پیش بینی و زمینه سازی تا قلب دولت نیز رخنه کرده بودند لذا خطر بزرگتر بود و جراحت عمیق‌تر و بیم هلاک بیشتر زیرا نگهبان از متجاوز شناخته نمیشد و در این لحظات بود که راز

بیان جزئی از حقیقت نیز بیان حقیقت است، اما دانستن جزئی از حقیقت برای داوری کافی نیست. قرن نوزدهم در خاور میانه مسأله‌های بنام « نفت » وجود نداشت، اما، ایران همچنان وجود داشت که از یکسو هم مرز اروپا بود و از سوی دیگر به آسیای مرکزی می‌پیوست لذا دروازه آسیا برای قدرتهائی که تملک آسیا یا تسلط بر قسمتی از آن هدفشان بود قنبر فراوان داشت،

بنابراین اگر در قرن‌های هجدهم و نوزدهم قدرتهای بزرگ جهان فکر تسلط بر ایران را در سر می‌پروراندند جای تعجب نبود، قرن نوزدهم اروپای غربی برای تسلط بر شرق فقط به اسلحه تکیه میکرد لذا در راه استعمار شرق برای جلب افکار عمومی مردم خاورمیانه چندان تلاش نمیکرد و اصراری نداشت که شرقی‌ها گهواره آزادی‌شان بشناسند و بر این اساس، بجای آنکه مثل امروز برای تضعیف قدرتهای ملی خاور میانه در روزنامه‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی‌شان هیاهو کند و با هدف استعمار و استعمار خاور میانه برای ملت‌های خاور میانه اشک بریزد دست به اسلحه میبرد و از ناتوانی حکومت‌های این منطقه فراوان بهره میگرفت،

در قرن نوزدهم چیزی بنام کمیونسم در دنیا حکومت نمیکرد لذا تراریم بنظور تسلط بر ایران حزب توده تشکیل نمیداد، برای کشاورز و کارگر ایرانی اشک نمیریخت و در خیابان‌های تهران با نیت صلح کیوتر بازی نمیکرد اما، او نیز مثل اروپای غربی فقط به اسلحه تکیه داشت.

در آن روزگار، این قدرتها هروقت که به تنهائی نمیتوانستند و یا در برابر یکدیگر مدعیان سفره

روز مردم

حقیقت چه بود و چگونه بود؟

در شهر سروهای همیشه خوش ...



شیرازیها تلویزیون را با عشق در خانه‌هایشان پذیرفته‌اند

رپرتاژ از: ن. همدانی
عکس‌ها از: عباس بهمنی

در جشن هنر و در جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، تلویزیون شیراز وظایف سنگینی بعهده میگیرد



نمایی از تلویزیون فارس شیراز

آشناسان با آن پس‌ریجه که از مدرسه باید پکراست بیاید خانه و مثلا چند لظه‌ای هم با بچه‌های کوچه، دم در آلاک‌دولک بازی کند و یا حتی آن مرد خانواده که هیچ تا سبسرکار است و بقول خودشان «با آفتاب در می‌آید» و تفریح دلچسب روز تعطیلش خوابیدن تا لنگ ظهر است! زندگی یک شهرستانی چنین میگذرد ... و ناگهان در این زندگی پیکناخت و خانی از هرگونه تنوع و تازگی، جبهه سحرآمیزی



اسماعیل امامی در حال فیلمبرداری از یک برنامه عشایری

«تلویزیون در شهر ما نعمتی است» این عبارت کوتاه را من از پارسال تا حالا سه بار شنیده‌ام. یکبار تابستان پارسال از زبان یک مادر در رشت و دوبار در سفر اخیرم به شیراز از زبان یک جوان دانش‌آموز و یک زن کدبانو ... مفهوم این جمله ساده را کسی میتواند عمیقاً بفهمد که در شهرستان زندگی کرده، در شهرستان بزرگ شده و مزه زندگی خالی شهرستانی را چشیده باشد. شاید نخست برای شما مشکل باشد زندگی یک زن یا دختر شهرستانی که وقتی صبح از خواب بلند میشود میدانند که جز جاروکردن حیاط و اتاقها، بار گذاشتن دیزی، شستن لباس و بعد بانتظار پدر یا شوهر نشستن و سرانجام شام خوردن و خوابیدن کار دیگری ندارد و تنها تنوع زندگی اشگرپ زدن با زن و دختر همسایه یا مثلا به مهمانی آمدن خاله و عمه است با یکدنبیا گله و حرف و دعوا. یا زندگی آن جوان شهرستانی که تفریحش منحصر به چند سینما یا فیلمهای تکراری و قدم زدن در کوچه و خیابانهای



نگار قوامی - مجری برنامه کودک

میشوند. امروزه هر بچه شهرستانی (البته آنها که تلویزیون دارند) میدانند رئیس‌جمهور آمریکا کیست، میدانند در ویتنام جنگ ادامه دارد، میدانند نمایندگان دوره بیست و سوم مجلس شورا انتخاب شده‌اند، میدانند جشن هنر کی و کجا برگزار میشود ... و خیلی چیزهای دیگر هم میدانند که من و شما وقتی بس او حتی بزرگتر هم بودیم نمیدانستیم. این تاثیر مستقیم تلویزیون است. البته رادیو هم از سالها پیش در این راه قدم برداشته اما چون تصویر نداشته تاثیرش کم‌تر بوده است.

تلویزیون در شهر شعر و شراب

از یک زن شیرازی میپرسم:
- قبل از اینکه تلویزیون بخرید، عصرها را چگونه میگذرانیدید؟
- والله کمی دم در با زنه‌های همسایه می‌نشستم و حرف می‌زدیم، کمی هم میرفتیم خیابان، بعدش هم که پدر بچه‌ها می‌آمد، شام می‌خوردیم و می‌خوابیدیم. حالا هر شب تا

فرصت این حرفها را نداریم همه‌اش تلویزیون تماشا میکنیم، بیکار هم که میشویم صحبت فیلمهای تلویزیون، چینی، سامانتا، قمر خانم و سرکار استوار نمیگذارد حرفهای دیگری بزنیم!

- واضی هستی که اینطور شده؟
- آه! خیلی! تلویزیون برای ما نعمت بزرگی است!

تلویزیون، چنین موثر و شور انگیز وارد زندگی مردم شهرستانها شده و شهرستانی با توفیق خیلی کمتر از مردم پایتخت و با اشتیاق و علاقه‌ای خیلی بیشتر آنرا پذیرفته شده است.

در شیراز این اقبال عمومی نسبت به تلویزیون کاملا محسوس است. وقتی صحبت تلویزیون را با یک شیرازی پیش می‌کنی، چهره‌اش باز میشود، لیخندی برلبش می‌نشیند، مثل کسی که از بچه‌های مزیزی حرف می‌زند شوق و محبتی در صدایش موج میزند. حتی اگر از تلویزیون انتقاد می‌کنی



محمد باقر رشیدیان - گوینده

کند، باز این ملاطفت را احساس میکنی، چرا که مردم شهر شعر و شراب تلویزیون را با عشق پذیرفته‌اند.

موضوع را با سیروس هدایت مدیر مرکز تلویزیون فارس در میان میگزارم، میخندد و میگوید:

- دلش را من بهتر از شما میدانم!
- بین هم بگویید.
- باشد برای بعد ...!

برنامه‌ای داغ داغ!

ساعت دو و نیم بعداز ظهر، شیراز در بستر گرم خود آرمیده است. در خیابان زند رهگذران معذوری به چشم میخورند. شهر بحال نیمه تعطیل درآمده و مفازها همه بسته است. کاسیکار شیرازی ساعت دوازده مفازه‌اش را می‌بندد و خواب و استراحت بعداز ناهارش را باین آسانی و آرزائی قدا نمیکند.

در مرکز تلویزیون فارس قرار است برنامه «آغاسی» ضبط شود و این، واقعه «نادری» است در یک شهرستان ... از سه روز پیش با هرکدام از بچه‌های تلویزیون شیراز حرف زده‌ایم از این «ضبط» حرف زده‌اند، حالا میخواهیم ببینیم این حادثه همین‌قدر چگونه اتفاق می‌افتد.

استودیو برای ضبط برنامه آماده میشود کوچک و گرم است.



ژاله دهقان - گوینده



محمد رضا اسلامی - گوینده



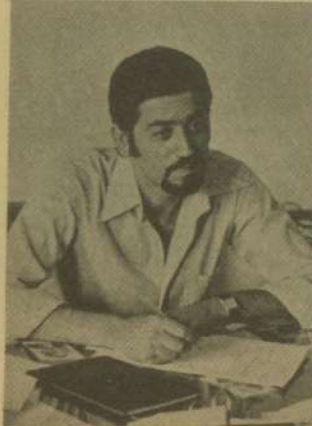
سیروس هدایت مدیر مرکز تلویزیون فارس

سومین سال حیات خود میشود. در این مدت بیشتر فعالیت های ما ساختمانی بوده و می‌بینید که هنوز هم کار در این زمینه تمام نشده است. هم‌اکنون داریم استودیوی بزرگ را آماده بهره‌برداری میکنیم. تا یکماه دیگر، اشکالات ما از لحاظ وسایل خنک کن و گرم کن برطرف میشود، تکمیل استودیوی بزرگ

بپایان میرسد و ما برای یک برنامه ریزی وسیع و گسترده آماده میشویم منتها چون دوچشم بزرگ در پیش داریم که در هر دو وظایف نسبتا سنگینی بعهده ما خواهد نهاد

بالتبع اجرای برنامه‌های جدید ما به بعداز جشن هنر و جشن شاهنشاهی موکول میشود. - شما چند ساعت برنامه محلی در هفته دارید؟

- فعلا تولید محلی ما کم شده، یکی بعلت آماده نبودن استودیوی بزرگ و دیگری بخاطر اینکه تابستان است و مردم بیشتر در سفر و بیلاق هستند. برنامه‌های محلی ما درحال حاضر هیارست از: یک برنامه کودک بقیه در صهفه ۶۴



تقی عراقی - مسئول بخش و کارگردان فنی



سوسن اخوان سلماسی - گوینده

در پنجمین جشن هنر شیراز - تخت جمشید

● برونو مادونا، اجرای یک اثر خود را که به سفارش جشن هنر ساخته و به پیشگاه شهبانوی ایران تقدیم کرده است، برای نخستین بار در جهان، در تخت جمشید رهبری خواهد کرد.



گداشته‌اند توجه کرده‌ام آیا مفهوم **Ponte Di Donna Onesta** را میدانم این نام از آنجا آمده که یگروز شخصی، مجسمه سنگی زنی را که بر فراز پل قرار دارد تنها زن شرافتمند و نیز خواننده! یا «پل پستانها» **Ponte deelle Tette** توجه تسمیه‌اش است که زمانی زن زیبایی بود که از پنجره اتاقش به بیرون خم میشد و سینه‌های برجسته و هوس انگیزش را به مردم و نیز نشان میداد و ونیزی‌ها برای حظ بصر بیشتر روی این پل می‌ایستادند!

پیر بولز **Pierre Boulez** یکی از دوستان خوب و همقطاران قدیمی «مادونا» همه چیز او را دوست دارد مگر خطش را! «بولز» میگوید: «خط او بسیار ریز است و خواندن دستنویس او بقدری مشکل است که مجبور شدم طی نامه‌ای از او خواهش کنم که بعد از این نامه‌هایش را ماشین کند. یک وقت او «پاریسیون» قطعه‌ای را برای من فرستاد. روی یکی از خطوط میزان لکه‌ای بود. من ابتدا فکر کردم که این لکه بر اثر براحتیاطی ایجاد شده است اما وقتی با نوه‌بین بان نگاه کردم دیدم نوشته: «این قطعه را نزدیک پل بنوازید.»

«مادونا» در مه ۱۹۷۰، وقتی در یک چشمه آب معدنی آلمان معالجه میکرد،

مفتاد بودند از وژنش را از دست داد اما هنوز هم اندکی جاق و لیل است. سری مدور، موهای سیاه تیره، چشمانی فوه‌ای و خنده‌ای گرم دارد. هنگامیکه چندی پیش با ارکستر سنفونیک شیکاگو ظاهر شد، «شیکساگو تریبون» درباره‌اش نوشت: «او به فیورولواگو آردیا (زمانی شهردار نیویورک بود) شبیه است منتها اندکی چاقتر است و با همان قدرت ارکستر را رهبری میکند.»

«برونو مادونا» در ۲۱ آوریل ۱۹۱۲- بقول خودش اولین روز برج‌لور - در کاله دل پرته **Calle del prete**، یک بسوک دورتر از اپراخانه لافیس - به دنیا آمد. اولین معلم ویولون او پدر بزرگش بود. میگوید: «پدر بزرگ من در کیوجا زندگی میکرد کیوجا شهری است در دورترین نقطه دریاچه آبشور، بین دریاچه و دویا، همانجایی که ونیزی‌ها مردم زن را به دلیل عدم آشنایی با بریدگی‌های ساحلی شکست دادند. بیشتر اهالی این منطقه از صید ماهی کسب معاش میکنند اما پدر من میخانه داشت. او خودش یکپا گانگستر بود. هرگاه با کسی اختلاف پیدا میکرد با مشت یا گلوله فیصله میداد ولی وقتی ویولون می‌نواخت بکلی از خود بخود می‌شد.»

«مادونا» مادر خود را از دست داد اما هنوز هم زیاد نمی‌شناسد و درباره او میگوید: «او بسیار با ارکستر تجربه دارد. هنگامیکه چندی پیش با ارکستر سنفونیک شیکاگو ظاهر شد، «شیکساگو تریبون» درباره‌اش نوشت: «او به فیورولواگو آردیا (زمانی شهردار نیویورک بود) شبیه است منتها اندکی چاقتر است و با همان قدرت ارکستر را رهبری میکند.»

«مادونا» در زمان کودکی به آموختن ویولون زیر نظر پرفسور ساچردوتی **Sacerdoti** در کنسرواتوار هیندو مارچلو - در ونیز - پرداخت. بعد در کنسرواتوار میلان تحت تعلیم م **Enrico Polo** «تراگرفت» - «انریکو پولو» که شوهر خواهر تونکائینی بود در سنسیرال ۱۹۳۳ سالزبورگ، «مادونا» را به نوسکائینی معرفی کرد. «مادونا» در این مورد میگوید: «من برای او آثاری از باخ نواختم. او با من بسیار مهربان بود و کارهای من را دادگه بنوامم در تمام جلسات تمرینی او شرکت کنم. در وین نیز پولو مرا به یکی از جلسات تمرین نوسکائینی برد. او داشت اعضای ارکستر فیلارمونیک را وادار میکرد که جمله‌ها را دوباره و سه‌باره بنوازند. من و پولو برای صرف قهوه از جلسه تمرین خارج شدیم. وقتی برگشتم آنها هنوز داشتند همان جمله‌ها را می‌نواختند!»

«مادونا» بعدها به آکادمی کی جیانسا **Chigiana** در سیرنا **Siena** رفت و از آن



● رهبر ارکستر و موسیقی دان بزرگی که همراه فاشیست‌ها در جبهه روسیه جنگید و بعد به پارتیزانها پیوست و علیه موسولینی پیکار کرد.

آموزشگاه سانتاچیلیا **Santa Cecilia** در رم درجه‌ای گرفت. در آنجا، «جیوزپه موله **Giuseppe Mulè**» و رهبر یا تجربه «برناردینو مولیناری **Bernardino Molinari**» و استاد جوان «مارسیو روسی **Mario Rossi**» از جمله معلمان او بودند. یکی دیگر از استادانی که «مادونا» راجع به او صحبت می‌کند، «آلساندرو بوستینی **Alessandro Bustini**» است. بوستینی یکی از آهنگسازان مکتب قدیم است که زمانی به او می‌گفت: «تومسکیدان عالی هستی، با هوش هستی ولی به تکنیک زیاد اهمیت میدهی.»

«مادونا» میگوید: «او بمن گفت که هرگز بوچینی نخواهم شد، البته خودم هم این موضوع را میدانستم.»

جنگ و سپس ...

«برونو مادونا» وقتی بزرگتر شد به ستاره‌شناسی و نجوم هم علاقه پیدا کرد و پنج سال تمام مطالعات موسیقی خود را به موازات مطالعه در ریاضیات و نجوم ادامه داد اما نور و تفحص در آسمانها در ستاره او نبود. جنگ شروع شد و ایتالیا به طرفداری آلمان وارد جنگ شد. ونیزرها را بعنوان سربازان کوهستانی احضار کردند و «برونو مادونا» مثل یکی از آلپ‌تستان، با گلاهد پردهار به «مارونو» اعزام شد و بعد بروسیه رفت تا در یک جنگ خارجی - که مددوری از آن زنده بازگشتند - شرکت کند. لشکری که او در آن خدمت میکرد یکی از سه لشکری بود که طی زمستان ۱۹۴۲ در یک سوی رودخانه دن اردو زده بود در حالیکه روسها در آن سوی آلمانها بود.

۱۹۴۰ - در این سال ایتالیا بوسیله نیروهای متفقین با کمک جنبش نیرومند پارتیزانی آزاد شد. برونو مادونا به کنسرواتوار ونیز، نزد «مالی پیرو **Malipiero**» برگشت. خودش میگوید: «من اثر بزرگی را به «مالی پیرو» نشان دادم: یک **Mass** برای دو دسته کر، تکواها، سه پیانو و سازهای زهی که به آن میشد مخلوط عجیبی از استراونسکسی و بارنوک نام گذاشت. «مالی پیرو» تحت تاثیر قرار گرفت و میخواست بمن شغلی بعنوان معلم بدهد اما من مدارک لازم را نداشتم. تابستان ۱۹۴۶ یک منتقد مشهور آمریکایی از راه رسید. «ویرجیل تامپسون» اولین منتقد آمریکایی بود که بعد از جنگ به ایتالیا آمد. او به دیدار «مالی پیرو» آمده بود تا ببیند نسل جدید آهنگسازان ایتالیایی چه میکنند. از میان آثاری که بررسی کرد، آواز دسته‌جمعی مادونا را جالبتر از همه یافت: «چه از لحاظ محتوی بیانی و چه از لحاظ پیچیدگی فنی. در این اثر مطالب چنان استادانه بیان شده که آهنگساز جوانان باید همپایه وردی و برلیوز قرار داد.» او همچنین کنسرتویی را که برای بازده ساز تصنیف شده بود «اسیل و شاد» خواند. «نیویورک هرالد تریبون» و نسخه منتشر آن در پاریس، گفته‌های «ویرجیل تامپسون» را درباره «مادونا» نقل کردند. از آن بیمه جهان موسیقی آغوش خود را برای «برونو مادونا» گشود.

در ۱۹۴۸ «برونو مادونا» قطعه‌ای برای دو پیانو، هارپ و سازهای ضربی نوشت: «بقیه در صفحه ۶۲»





« اتول فوگارد »

پاستر ناک دیگری از افریقای جنوبی

در افریقای جنوبی نویسنده سفید پوستی زندگی میکند که گزجه نوشته های او خواه ناخواه با مسائل محیط زبانی او ، با مسائل حاد نژادی توگیر است ، ولی خود او ترجیح میدهد پیش از آنکه به بررسی اختلاف سیاه و سفید بپردازد ، نبرد جهل و علم و بدی و نیکی و جنجال آدمی با سرشت متضاد خویش را که قدمتی به میزان عمر آدمی دارد ، به بررسی و تحقیق بکشد .

لیبرالهایی نظیر او در میان سفیدپوستان افریقایی کم نیستند . حتی عده ای از آنها به زندان افتاده اند و عده ای نیز جلاي وطن کرده اند . اما او ترجیح میدهد باشد و از آزادی های کوچک و دست یافتنی استفاده کند و رسالت خویش را بانجام برساند . عده ای از همین گروه لیبرال های سفید پوست و افراطی های سیاه پوست بهمین جهت این نویسنده را مطرود میدانند . اما او میگوید مصاحور که بیم و هراس و ایجاد محدودیت های محافظه کاران نمی تواند او را از ادامه کارش باز دارد ، لمن و نفرین لیبرال ها و افراطی ها نیز امروز و فردا نمیتواند به کار سنجش دقیق و منصفانه درآید . باید زمان را گذراند . در بونه آزمایشی سالها درآمد و سپس فضاوت کرد که چه کسی صالحتر و محقتر بوده است چون صلاحیت و حقانیت مطلق وجود ندارد .

این نویسنده « اتول فوگارد Athol Fugard » نامیده میشود در آستانه چهل سالگی است و ساکنون چند کتاب داستان ، بررسی و بیشتر نمایشنامه منتشر کرده است . بعضی از نمایشنامه های او جوایز مختلفی از موسسات پیشرو آمریکایی دریافت کرده و با این حال بسیاری از محتویات این نمایشنامه ها با اعتراض لیبرال های آمریکایی نیز وپرو شده است . واقع امر آنست که « فوگارد » نمیخواهد یک نویسنده مد روز یک مبلغ خاص برای طرز تفکر خاصی باشد . برعکس او ترجیح میدهد بیل خود را بیشتر در گور انسان فرو کند و با هر بیل خالک و خاشاک بیشتری را از فقر به روی زمین منتقل کند . چون مگر که قرار نیست سر انجام آدمی در این گور بخالک سپرده شود ؟

عده ای از فوگارد بنام « پاسترنالک » افریقای جنوبی نام میبرند . هنوز زود است تا فوگارد را در چنین طرزای قرار داد خصوصا آنکه شهرت آثار پاسترنالک از مرز های کشورش گذشته است درحالیکه « فوگارد » حداکثر ، شهری در کشور خودش و چند کشور انگلیسی زبان فراهم کرده است . تازه اگر خود « فوگارد » نبود که آوازش را به زبان انگلیسی بنویسد و نویسندگی به زبان مجبور و ناشناس « افریقای » را ادامه میداد شاید سالیان دواز در غرب جهان اندیشه باقی میماند . اما قیاس او با پاسترنالک شاید از این جهت بیمناسبت نباشد که فوگارد نیز مثل صاحبمل بزرگ روسی ، پیش از آنکه بخواند سیستم را محکوم کند ، به محکومیت جهل آدمی و ضعف ها و سستی های او می

گزاره نامه هفته

از : شین ناظریان

فوگارد پس از سرکشگی های خود در کشور های افریقای سیاه در بازگشت به کیپتاون با دختر سفید پوستی بنام « شیلدا » ازدواج کرد . « شیلدا » بازیگر تئاتر و شاره خوبی بود . هم او بود که پای فوگارد را به صحنه تارکشید . اما نخستین شغل فوگارد عضویت اداری در يك محکمه جنایی بود . فوگارد از آن زمان به سختی یاد میکند : من شبیه يك کارخانه محکوم سازی شده بودم . تقریبا دو هر دو دقیقه يك افریقایى با بزنندان میفرستادیم . یکی از زشتترین کارهای بود که در زندگی کرده ام . فکر میکنم بدبینی شدید من نیز از همین کار ناشی شده است . هیچ چیزی دردناکتر از مشاهده قیافه آدم هائی نیست که چاره ای جز اطاعت و تحمل حکمی که به حق یا ناحق بر آنها روا شده ندارند . فوگارد با متروی کردن افریقای جنوبی برای مبارزه با نژاد پرستی دولت این کشور موافقت ندارد . چون در این نژاد طلبی بیشتر جدائی سرنوشته سیاهان افریقای جنوبی را از سرنوشته کل انسان های سیاه و سفید و نبرد و سرخ ج جهان می بیند . فوگارد همچنین موافق بهره برداری از ر مزگروانه آزادی منکن و هرگونه تسلیح محدودی است کسه سیستم افریقای جنوبی برای لیبرال ها و سفید پوست های آن کشور بوجود میآورد . او موافق نوع خاصی از مبارزه است . مبارزه آرام - بی غیر و علقی . در آغاز نمایشنامه های او اجازه انتشار و بازی در افریقای جنوبی نمی یافت اما آنکه که شهرت آثار او به گوش حساسیتگان دور و نزدیک رسید و بی برسی لندن - اف برادوی نیویورک - دیوال گوت و لندن و گروه های پیشکش سر فرانسیکو نمایشنامه های او را با تحسین اجرا میکنند ، افریقای جنوبی جوئسی نیز بر نمایشنامه های او را پذیرا شده است . فوگارد این حادنه به نام مهمترین حادنه زندگی خود میداند . او میخواهد برای هموطنان سیاه و سفید خود سخن بگوید ، و میگوید ، این برای او هدف نهائی و هائی است .

کارخانه های هالیوودی در هنگ کنگ

يك زمان چارلی چاپلین هنرمند بزرگ سینما ، هالیوود را بیک کارخانه عظیم تولید فیلم تشبیه کرد و اظهار کرد که هر هنر سینما در میان جرج های این کارخانه تولیدی از زمین خواهد رفت .

در سالهای اخیر عده ای از فیلمسازان جوان آمریکائی کوشیده اند تا در سیستم های هالیوودی تغییراتی بدهند و در این زمینه به موفقیت هائی هم دست یافته اند . اساسا همانطورکه هالیوود طی چهل - پنجاه سال نوع خاصی از سینما را به جهان تحمیل کرد ، سیستم کارخانه ای خود را را نیز در بسیاری از کشور ها منتها به اشکال متفاوتی پیاده کرده .

سینمای هنگ کنگ شهر سودانی خاور دور و درحدفاصل میل فرهنگ های متضاد آسیائی ، نمونه جدیدی از سیستم هالیوودی است . در کنار خلیج « آب صاف » این شهر بلیک شهر کوچک سینمائی بنام « موری تاون » Movietown بوجود آمده است و دو برادر هنگکنگی بنام های « وان ران شاو » و « وان می شاو » بطور متوسط سالی پنجاه فیلم ، در واقفای هفته ای يك فیلم سینمائی ، از کارخانه فیلمسازی شهری خود صادر میکنند . هالیوود در دوران طلایی خود یعنی در دهه های سی از جنگ جهانی دوم و پیش از گسترش تلویزیون ، نظیر چنین محصول سالانه ای داشت ، و متروگلدوین مایر ، سه سالانه بین ۵۰ تا ۵۵ فیلم تولید میکرد . اما سالهاست کسه کمپانی های متروپولیامونت و فیر - دیگر فقط در رویای ایران ارقام طلایی هستند . برادران « شاو » Shaw حرفه نمایش خود را قبل از



« این نمایش است » : باله مدرن

تأییمت آن کشور و پذیرفت . چند سال بعد در « نایتنگ هیل گیت » Notting Hill Gate لندن يك مدرسه باله تاسیس کرد که اینک نیز در همین محل منتها با شکل فعلی مدرن و پیشرو بکار خود ادامه میدهد در آتوت انگلیس فاند گروه های برجسته باله بود . فردرک اشتون Ashton که بعد ها مدتها ریاست باله سلطنتی انگلیس را پس از جنگ جهانی دوم عهده دار شد در آن زمان رقاص جوانی بود که به طراحی رقص علاقه زیادی داشت . مادام رامیر با تعلیم اشتون در گسترش علاقه او به طراحی باله کوشید . نخستین باله اشتون بنام « تراژدی مد » بوسیله گروه مادام رامیر بروی صحنه آمد . رامیر بعدا مهربه های دیگر باله انگلیس رخا تا اینک هر کدام در زمینه رقص - طراحی و موسیقی شخصیت های برجسته باله آن کشور هستند تربیت کرد ، و فی پس از جنگ جهانی دوم باله سلطنتی انگلیس توأم گرفت و بتدریج به عنوان یکی از بهترین گروه های باله کلاسیک جدید اروپا درآمد از اهمیت باله رامیر کاسته شد ولی آموزش تاریخی آن از بین نرفت . رامیر گروه خود را برای اجرای برنامه در شهر های انگلیس تجهیز کرد . گروه جمله در تهران برنامه های جالبی بوسیله این گروه عرضه شد . اما اینها چهلگی مسکن بود و بکار تجدید حیات گروه باله رامیر که در مقابل تحولات جدید هنری خاصیت وجودی خود را از دست داده بود نمیآید . در سالهای ۶۰ مادام رامیر و همکار جوان او « نورس مورس » تصمیم جورانه ای درباره باله رامیر گرفتند . رامیر شخصا علاقه داشت همیشه سینگر و پایه گذار باشد . زمانی پایه گذار باله کلاسیک انگلیس بود پس چه بهتر که اینک نیز پایه های باله مدرن آن کشور را استوار کند . رامیر در سالهای اخیر گروه خود را بصورت یکی از پیشروترین گروه های هنری انگلیس دواورده است . گروه دیگر فاند « کور دوباله » با جماعت رقاص است بلکه در آن چند تن از زیده ترین رقاصان زن و مرد بصوت استفاده « مورس » برای طراحی های مدرن استفاده میکند بلکه یکی از جسورترین طراحان باله جدید که اصلا آمریکائی است ولی غالبا در اروپا بسر میبرد عهده طراحی های گروه رامیر را ترسیم میدهد . این شخص بنام « گلن تیلی » در تحولات باله مدرن اروپا در سالهای اخیر نقش اساسی به عهده داشته و چندی پیش یکی از جدیدترین طراحی های او برای باله مدرن حتی به تالار سنت پرست « کاونت گاردن » لندن هم راه یافت و در میان دوستداران باله کلاسیک ولوله خاصی انداخت .

باله رامبر : از کلاسیک تا مدرن

بنیان گذار باله کلاسیک در انگلیس يك زن هنرمند لهستانی بنام « ماری رامبر » Kambert است و نکته شکفت انگیز آنکه این زن در سالهای اخیر مسئولیت مهمی را نیز در پایه گذاری باله مدرن انگلیس به عهده داشته است . پس بررسی کار مادام رامبر و فعالیت گروه طراحان و رقاصان او حاوی این نکته مهم نیز هست که از جمله آموزش های يك هنرمند زمانه پراز حادنه و تحولات ما ، نحوه هماهنگی او با این تحولات و دگرگونی هاست . ماری رامبر در سال ۱۸۸۸ در ورشو زاده شد و جزو نخستین رقاصان اروپائی بود که تحت تاثیر فراوان « ایزادورا دانکن » رقاص و طراح معروف امریکائی قرار گرفت . از زندگی « دانکن » يك فیلم سینمائی سال گذشته در ایران نشان دادند که جآوری فستی از نو آوری های این زن زاده و پاک باخته در هنر رقص و باله بود . دانکن یکی از بزرگترین ویرانگران سنت های کلاسیک اروپاست و کوشش او صرف این میشد که رقص را از صورت های فرادادی آن که بر اساس همین قرار دادها به خدمت طبقات خاصی از اجتماع درآمده است ، رها کند و بان جنبه واقعی خود را که يك حرکت مؤزن و طبیعی انسانی برای ابزار احساسات و عواطف درونی اوست ، بدهد . « ایزادورا » توانست و بانخواست مقررات جدیدی برای باله آزادانه خود وضع کند . اما سوداگری سرشار هنری او و قدرت ویرانگرانه اش ، در باله قرن بیستم اثرات بسزائی گذاشت . ماری رامبر در ورشو که بود بختش رقص و باله درآمد و بود . از سرگشتت برماجرای ایزادورا به هیجان میماند و به نوآوری های این زن بدیده احترام میترکست . رامبر در سال ۱۹۰۶ به پاریس رفت تا به تحصیل پزشکی مشغول شود ولی پاریس در آنوقت مرکز مهمترین تحولات هنر های نمایشی اوایل قرن بیستم بود . قطارها ا باله روسی بوسیله « دیگلیف » هم در پاریس مکان و مأوی یافته بود . رامبر مجددا بسوی باله کشیده شد و بسا دیگلیف و طراح بزرگ دیگر باله قرن بیستم « چه کس » Cecchetti طرح دوستی و همکاری ریخت و در يك رشته از برنامه های او این دو هنرمند شرکت کرد . رامبر در خلال جنگ جهانی اول به انگلیس رفت و در سال ۱۹۲۰

«تماشا» از این شماره ترجمه یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبی قرن اخیر را به خوانندگان خود تقدیم می کند.



«تقدیم به خانم جان اف. کنلی»

۱
کرت ۱۹۶۵

در سال ۱۹۴۰ همراه کشیش آندریه ناحیه «ورکور» * Vercors از زندان فرار کردم. اندکی بعد در شهر کوچکی از ناحیه «درم» * Drôme ملاقاتی با وی مست داد. او در آنجا کشیش ناحیه بود و بکار صدور گواهی تمهید جهت یهودیان - شرطی که تسن به تمهید میدانند - اشتغال داشت. «بالاخره، بعضی‌ها ممکن است مومنین و وقادار بمانند...» او که تحصیلات و دوران مدرسه علوم دینی لیون تمام کرده بود، هرگز گذارش به پاریس نیفتاده بود. همانطوریکه برای دوستان بهنگام دیدار مجدد اتفاق میافتد تا دیر وقت در میان بوهای آشنای دهکده قلم زدیم و با هم صحبت کردیم. - چند وقت است که اعتراف گویش میکنید؟

در حدود ۱۵ سال - آیا این همه اعتراف چیزی هم درباره آدمها یادت داده؟ - آوه، اعتراف که چیزی یاد آدم نمیدهد. میدانید، وقتی کشیشی پسای اعتراف می‌نشیند بکلی آدم دیگری می‌شود. هم‌اشار گذشت، محبت و اعاضا. با وجود این... قبل از همه میشود گفت که آدمها خیلی بدبخت‌تر از آنند که معمولاً تصور میشود... از آن گذشته،... او بازوان قهوه‌ای دهقانی خود را در میان شب پرستاره بلند کرد: - از آن گذشته، واقعیت اساسی این است که اصلاً چیزی بنام آدم، بالغ وجود ندارد. او در دامنه‌های «گلیر» * Glières درگشت. تفکر درباره زندگی - زندگی در مقابل مرگ - شاید بجز تشدید حالت استفهام و عطف دانستن نباشد. مرگ از مرگ مفهوم کشته شدن را منظور ندارم. نویدمان چندین مشکلی ایجاد نمیکند، بلکه، مرگ در آن جلوه‌اش که دیر هر آنچه که خارج از اقتدار و دسترس انسان است بروز میکند، در گذشت ایام و حتی دگرگونی زمین (زمین با قرنها ریخت و هم‌چنین دگرگونی دائمی، حتی

نویسنده است و در واقع بیوگرافی او محسوب میشود. او در این کتاب سیستم رایج شرح حال نویسی را که مبتنی بر نقل سلسله‌حوادث برحسب توالی زمانی آنهاست کنار گذاشته است و بجای آن شکل آزادی از بازیابی خاطرات، را بکار گرفته که با انعطاف‌پذیری بیشتر با امکان داده است تا حوادث برجسته و هیجان انگیز زندگی‌اش را با بیل خود بر محورهای زمان و مکان ترسیم کند. مالرو از پیش بهت و حیرت خواننده را از نام عجیب کتاب حس میزند و در این باره در مقدمه کتاب چنین توضیح میدهد: «من کتاب را ضدخاطرات نام گذاشتم زیرا پاسخ‌گوی سئوالی است که در خاطرات طرح نمیشود و برعکس، آنچه را که طرح میشود پاسخ‌گو نیست. بعلاوه، در سراسر آن حضور شبحی، میهم ولی تردیدناپذیر، آسانکه گریه‌ای در تاریکی یلفزد و بگلدرد، احساس میشود: حضور «فارفلو» * Farfelo که من نامش را من‌غیر عهد زنده کرده‌ام.» از «آندره مالرو» هنوز کتابی بفارسی برگردانده نشده است. باشد که ترجمه کتاب «ضد خاطرات» او علاقمندان را به ترجمه آثار دیگری از وی برانگیزد.

* این کلمه مورد علاقه مولف است. بسیاری از کتاب‌های لغت آن را کنارگذاشته‌اند ولی امروزه بطور شایع معنای عجیب و غریب، خارق‌العاده، غیرعادی و مجنون بکار برده میشود. ریشه آن معلوم نیست. بنظر میرسد رواج مجدد آن از خود «مالرو» باشد که در یکی از کتاب‌های اولیه خود بنام «قلمرو فارفلو» * Royaume Farfelo به آن حیات تازه بخشیده است. در این کتاب لغت مزبور نه تنها بعنوان صفت بلکه بصورت اسم، مکرر بکار برده میشود و بصورت اخیر مولف از آن، نوع خاصی از ماجراجویی دیوانه دون کیشوتی را منظور دارد (از زیرنویس ترجمه انگلیسی)

دگرگونی‌ایکه حاصل زحمت انسان است، لقاء مرگ میکند) و بالاتر از همه در بیچارگی و احساس اینکه «شما هرگز نخواهید فهمید که این همه برای چه بوده است». رودروی چنین مسئله‌ای، آنچه که فقط مربوط بن بوده است چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ تقریباً تمام نویسندگانی را که می‌شناسم کودکشی خویش را دوست دارند ولی من از آن خویشتن نفرت دارم. اگر باز ساختن خویش یعنی آشتی با آن سرای منزوی نیمه‌راه که ما زندگی‌اش می‌نامیم باشد، من در واقع، هرگز آن را نیاموخته‌ام. گاهی دست بعمل زده‌ام و لسی ارزش و اهمیت عمل - جز در مواقعی که تا سطح تاریخی اوج می‌گیرد - نه در آنچه که میگوئیم، بلکه در آنچه که انجام میدهم قرار دارد. من خود را جالب و با اهمیت احساس نمیکنم. رفاقت و دوستی که نقش عمده‌ای در زندگی من داشته، هرگز با خبیر مایه کنجکاو پرورده نشده است. من با عقیده کشیش ناحیه «گلیر» * گلیر موافق هستم - هرچند تاکید او درباره اینکه آدم بالغی وجود ندارد بخاطر آن بود که می‌دانست کودکان را به آموزش نوید داده‌اند...

این یادآوری برای چیست؟ برای اینکه، با درک و تجربه قلمرو متغیر احساس و تخیل که خاص همه هنرمندان است و سپس زندگی در قلمرو مبارزه و تاریخ - با شناختن آسیا در بیست‌سالگی، آسیائی که با مبارزه مرگ و زندگی‌اش بمفهوم غرب معنی تازه‌ای بخشید - من بکرات چه در شرایط سخت و ناموافق و چه در شرایط باشکوه و خیره کننده آن لحظاتی را که در آن اسرار زندگی بر هر کس مکتوف میگرد، درک کردم، درست همانطوریکه تقریباً همه زنان بهنگام تماشای صورت یک طفل و یا هر شخص بهنگام دیدن چهره یک‌مرد کشف و درک می‌کند. در همه آنچه که باشکال گوناگون ما را بدنیاال خود می‌کشد، در تمام آنچه که من از مبارزه انسان‌ها علیه تحقیر دیده‌ام و حتی در لطف و شیرینی‌ایکه بندرت انسان تصور میکند در روی زمین وجود دارد، زندگی مثل خدایان مذاهب زوال یافته، گاهی در نظر من همچون کلام موسیقی ناشناخته‌ای جلوه گر میشود. هرچند مشرق زمینی را که من در جوانی خویش شناخته بودم میشد برب پیری تشبیه کرد که بر کرده خورش به خواب بی‌دغدغه اسلام فرو رفته باشد ولی از آن تاریخ تاکنون دوست هزارجمعیت قاهره به چهار میلیون رسیده است. بغداد قایق‌های موتوری را جانشین سبدهای نخی قیراندودی کرده است که دهقانان بابلی آن برای صید از آنها استفاده میکردند و دروازه‌های کاشیکاری تهرانی مثل دروازه سن دنیس Saint-Denis پاریس اکنون در وسط شهر مدفون گشته است. امریکا منتهاست که از شهرهای متعددی که مثل قارچ از زمین روئیده‌اند پوشیده شده است - ولی آنها توانسته‌اند

راه را بر یک تمدن قدیمی مسدود کنند، آنها توانسته‌اند مظهري برای دگرگونی انسان باشند... اینک تاکنون دنیا هرگز در عرض یک قرن واحد این همه تغییر را بخود ندیده است (اگر تخریب را استثناء کنیم) واقعیتی است که بر هیچکس پوشیده نیست. خود من هجوم و فرود گنجشک‌ها را در «پاله رویال» Palais-Royal بر روی کالسکه هائیکه توسط اسب کشیده میشدند و چهره محجوب و جذاب سرگرد «گلن» را در بازگشت از سفر فضائی دیده‌ام، هم چنین شهر قدیمی تاتاری مسکو و آسمان خراش نوک‌تیز دانشگاهش را، موتورهای کوچک راه آهن را در ایستگاه پنسیلوانیا که با آن دودکش‌های قیفی شکل و درخشش زیبایشان خاطرۀ آمریکای قدیمی را زنده میکردند و ساختمان پان آمریکن که مظهر آمریکای جدید است، نخوردۀ بنظر میرسد (از این سه شهر، اندکی بعد از آن تاریخ و در یک مسافرت هوائی یازدیدم مجدد بعمل آمد) و

تمام کرده تحت سلطه خود درآورد ولی نتوانسته است معابد یا مقابر خاص خود را بوجه آورده. خلی وقت پیش نبود که مسافرت به آسیا بمثابة فزونی آرام در قلمرو درهم آمیخته مکان و زمان بود. هند بعد از سرزمین اسلام، چین بعد از هند، شرق دور بعد از شرق میانه. پسر یوسف‌ناب، دور از بندری در هند شرقی، در میان تاریکی فرایند متروک مانده و در آن سوی سنگاپور، در مدخل دریای چین، اولین کشتی‌های چینیسی بیان قراولان ایستاده. طبق دستور پزشک من این نفوذ آرام را از سرمی‌گیرم و در راه خود به انتهای دیگر اقیانوس جهت کشف مجدد توکیو، شهریکه ونوس دومیلو را با آنجا فرستادم، گیوتو که از زیادی تغییر بازشناختن‌اش مشکل است، فلرا که علی‌رغم معابد ویران شده‌اش دست نخورده بنظر میرسد (از این سه شهر، اندکی بعد از آن تاریخ و در یک مسافرت هوائی یازدیدم مجدد بعمل آمد) و



آندره مالرو - نویسنده کتاب

برای نویسنده‌ایکه میخواهد از ستهای زمان خود دست بکشد روبرو شدن با يك دوره آزمایشی طولانی و پرمخاطره امریست کاملا عادی . لکن در مورد جیمز جویس این دوره زیاده از حد است ، شاید باین دلیل بود که او لجوجانه در برابر رویدادهای نارسای زندگی پایداری میکرد .

در آغاز کار ناشران از انتشار آثارش سرباز میزدند و صاحبان چاپخانهها حاضر به چاپ کتابهایش نمیشدند و هنگامی هم که اثری از او منتشر میشد ، آماج شدیدترین انتقادات قرار می گرفت ، با همه آنها ، جویس شهری عالمگیر یافت و بسیاری از نویسندگان شیوه او را در داستاننویسی چراغ راه خود قرار دادند . کتابهای او که روزگاری مخفیانه وارد آمریکا میشد ، امروز در دورههای مختلف دانشگاهاتدریس میشود ، هنگامی که آنها را میخوانیم کمتر از تراوشات اندیشه نویسنده که در آنها ریخته شده

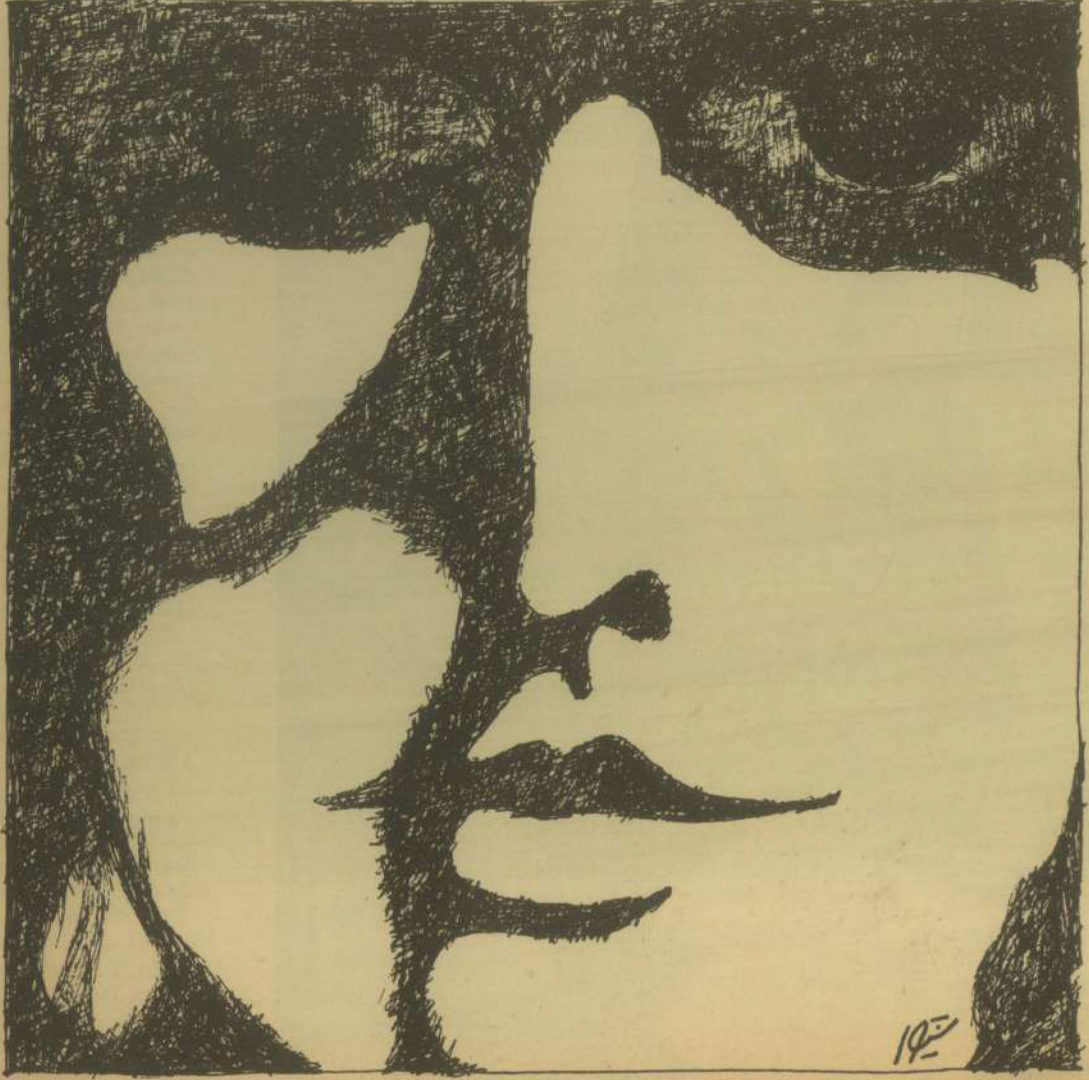
است دچار هراس میشویم ، و نه تنها بواسطه خصوصیاتی که کتابهای جویس را در شمار کتب بزرگ زمانهای دیگر قرار میدهد ، بلکه بخاطر ارتباط تردید ناپذیری که با مسائل قرن ما دارد تحت

داستانی از جیمز جویس

ترجمه : همایون مجید

اولین EVELINE

جویس يك ایرلندی بود ، و «ملت» نخستین خصوصیت برجسته‌ایست که میتوان در يك ایرلندی پیدا کرد ، در بیست سالگی از خانواده و کلیسا برید و به اروپا رفت تا آزادانه بکار نوشتن بپردازد ، در سال ۱۹۱۷ ، پس از تحمل شکستهای فراوان ، دو کتاب نخستین خود را انتشار داد که عبارت بود از «دابلینرها» و «تصویر يك هنرمند» .



آنگاه کار نوشتن کتاب بزرگ «اولین» را آغاز کرد . قضاوت مردم درباره جویس گونه‌گون بود ، گروهی او را جاسوسی میدانستند که برای هر دو طرف کار میکند و ثروتی کلان چپنگ آورده‌است؛ عده‌ای میدانستند که بمواد مخدر معتاد است ؛ جماعتی از او بعنوان يك آدم تنبل و بیکاره یاد میکردند و برخی نیز از او بعنوان يك « پتی بورژوا » سخن می گفتند . داستان « اولین » از کتاب «دابلینرها» برگزیده شده‌است . مترجم .

بود - هر وقت میبمانی از راه می‌رسید ، پدرش عکس را به او نشان میداد و می گفت : حالا در ملیورن است .

سرپرستی او قرار داشتند کنترل کند ؛ راستی که زندگی دردآوری بود ، اما حالا که میخواست از آنجا برود ، دیگر آفرانواخوش آیند و ناراحت کننده نمیدیدند . بر آن بود تا زندگی دیگری را بسا « فرانک » آغاز کند . فرانک خیلی مهربان بود ، گشاده دل بود و صفاتی مردانه داشت ؛ میخواست شب هنگام با يك كشتی همراه او برود ، زنش بشود ، و در بوئنوس آیرس و در خانه‌ای که فرانک برایش ترتیب داده بود زندگی کند .

چقدر خوب نخستین باری که او را دیده بود بخاطر میآورد ؛ فرانک در خانه‌ای نزدیک فروشگاه زندگی میکرد ؛ گوئی همین چند روز پیش بود . فرانک در کنار در ایستاده بود ، کلاه لبه‌دارش روی سرش عقب رفته و موهایش روی صورت آفتاب‌زده‌اش ولو شده بود . مدتها گذشت و آنها با هم آشنا شدند ؛ فرانک هربس به دیدارش می‌رفت ، آندو خارج از فروشگاه یکدیگر را میدیدند . یکشب فرانک او را برای تماشای نمایش «دختر مجارستانی» برد ، و او در لحظاتی که کنار مرد محبوبش نشسته بود احساس بزرگی و غرور میکرد ، فرانک عاشق موسیقی بود و صدای خوبی هم داشت . مردم داستان عشق آنها را میدانستند . و وقتی فرانک ترانه « دختری که ملوانی را دوست داشت » میخواند ، « اولین » سراپا شور و حال میشد .

نخستین روزهای آشنائی با فرانک برای « اولین » هیجان‌انگیز بود ، اما بعد احساس کرد که دوستش دارد ؛ « فرانک » برای او از سرزمینهای دور دست و ناشناس قسه میگفت ، از ماجرای زندگی خود ، و از اینکه چگونه کارش را با دستمزدی برابر با يك « پوند » در ماه و در يك كشتی که به کانادا می‌رفت آغاز کرده بود ، حرف میزد . از كشتی هائیکه با آنها سفر کرده و از کارهای مختلفی که انجام داده بود سخن میراند می‌گفت که چگونه از تنگه « مازلان » عبور کرده است و گاه نیز از وحشیان « پانتاگونیا » حکایت میکرد .

پدر « اولین » موضوع را فهمیده بود و بدخترش اجازه نمیداد با فرانک صحبت کند و میگفت : « من این ملوانها را میشناسم . » یکروز هم بسا فرانک دعوا کرد و پس از آن «اولین» مجبور بود پنهانی بدیدار معشوق برود . تاریکی همه‌جا را فرامیگرفت ، سفیدی دو نامه‌ای که روی دامنش بود محو میشد ، یکی را برای « هری » و دیگری را برای پدرش نوشته بود . احساس میکرد که پدرش ناره پیر میشود و دخترش را از دست می دهد . بعضی وقتها خیلی خوب میشد ، چندی پیش ، یکروز مریض شد ، آنروز پدرش در کنارش نشست ، برایش داستان میخواند و نان سرخ میکرد . یا یکروز دیگر ، وقتی که مادرش زنده بود ، همه با هم برای گردش به تپه‌های « هاوت » رفتند ، یادش می‌آمد که پدر کلامادرش را بر سر گذاشته بود تا بچه‌ها را بخنداند .

زمان میگذشت ، اما او همچنان کنار

در کنار پنجره نشسته بود و بهش که خیابان را غارت میکرد مینگریست ؛ سرش را به پشت درپناه تکیه داده بود ، بوی پارچه خاک‌آلود در سوراخهای بینی‌اش موج میزد ، خسته بود .

چند نفر از آنجا میگذشتند ، مردی که در آخرین خانه زندگی میکرد ، بسوی منزلش می‌رفت ؛ او صدای قدمهایش را روی پیاده‌رو سیمانی و بعد روی راه باریک روبروی خانه‌های نوساز می‌شنید ؛ روزی در آنجا زمین بایری بود که هر شب بچه‌ها در آن جمع میشدند ، و بازی میکردند ؛ یکروز مردی که اهل بلقاست بود آنجا را خرید و خانه ساخت ؛ نه چون خانه‌های محقر و دود گرفته آنها ، بلکه با آجرهای روشن و با ماهای درخشان . بچه‌های محل در آنجا بازی میکردند و از سروکول هم بالا میرفتند ؛ دواپتر ، واترز ، و راتز کاف کوچک که يك پایش میلنگید ، او و برادران و خواهرانش پدرش با آن عصای سیاه بزرگی ، اغلب آنها را غافلگیر میکرد و سر پسرشان میگذاشت ؛ لکن معمولاً « کاف » گوش می‌ایستاد و وقتی « پدر » می‌آمد دیگران را با خبر میکرد ، با اینهمه پدرش آدم بدی نبود و گذشته از این مادرش زنده بود .

این ماجرای سالها پیش بود ؛ حالا دیگر او و برادران و خواهرانش بزرگ شده بودند ، مادرش نیز مرده بود . « تیزی‌دان » هم دیگر وجود نداشت و خانواده « واترز » به انگلستان بازگشته بودند ، راستی که چه زود همه چیز تغییر میکند ؛ او هم آماده بود تا برود و برای خودش زندگی کند . نگاهش را به اطراف اطاق دوخت ؛ تمام آنچه را که سالها هفته‌ای یکبار گردگیری کرده بود از نظر گذراند ، حیرت میکرد آنهمه خاک از کجا می‌آیند ؛ شاید دیگر برایش امکان نداشت آنچه را که هرگز حتی خواب جدائی از آنها را نمیدید دوباره ببیند . با وجود این ، در خلال تمام آن سالها نتوانسته بود نام آن کشیشی را که عکس رنگ و رو رفته‌اش روی دیوار آویزان شده بود بشنود ؛ او یکی از دوستان دوران تحصیل پدرش

پنجره نشسته بود ، سرش را به پشت درپناه تکیه داده بود و بوی پارچه خاک‌آلود را استشاق میکرد . در دور دست خیابان صدای ساز ، نوازنده دوره کردی را می شنید ، این صدا را میشناخت ، آخرین شب بیماری مادرش را بیاد می‌آورد ، آن شب او در اطاق نرسیت و در بسته‌ای نشسته بود و آن آهنگ ایتالیایی را می‌شنید ، به نوازنده دوره کرد شش پی داده بودند تا از آنجا برود ، بخاطر می‌آورد که پدرش در اطاق بیمار راه می‌رفت و غرغرکنان میگفت : - لغت بر ایتالیائیها .

تصویر دردناک و اسپین لحظه‌های زندگی مادرش را بیاد می‌آورد ، صدای لرزان مادرش را می‌شنید . هراسی بجانش ریخت ، از جا بلند شد ، فرار ... باید فرار کند . فرانک او را نجات میداد ، به او عشق و زندگی می‌بخشید ، او میخواست زندگی کند ، احساس میکرد که حق دارد امیدوار باشد ، فرانک او را در آغوش میگرفت و از گردایی که در آن دست و پا میزد نجاتش میداد .

« اولین » در میان جمعیتی که در ایستگاه « نورسوال » موج میزند ایستاد ، فرانک دستش را گرفته بود . ایستگاه پر از سربازانی بود که بسته‌های تیره‌رنگی بدست داشتند از میان در بزرگ سالن ، نگاهش به قایق سیاه رنگی افتاد که در کنار اسکله پهلو گرفته بود . فرانک حرف میزد ، اما او پاسخی نمیداد . احساس میکرد که رنگ از گونه‌هایش پریده و صورتش یخ کرده است ، بدرگاه خدا مینالید و استغاثه میکند تا او را راهنمائی کند . قایق در میان مه غلیظ بندر سوت کشید ؛ اگر او میرفت فردا با فرانک بسوی بوئنوس آیرس در حرکت بود . و اگر نمیرفت ..!

آیا حق آن بود که تمام خوبیهای فرانک را نادیده بگیرد و به‌خانه‌اش باز گردد ..؟ طوفان پریشان خیالی و بی‌تصمیمی در وجودش غوغا میکرد و او در سکوت ، دعا میخواند .

صدائی به‌قلبش چنگ انداخت ، گرمی دستهای « فرانک » را در میان دستهای یخ‌زده خود حس میکرد . « بیا ! » تمام دریاهای دنیا ، با همه قدرت خود قلبش را در میان گرفته بودند ، کف یربل می‌آوردند و می‌غریه‌اند ، فرانک او را بدرون امواج میکشید ، میخواست غرقش کند ، با دوست به‌زنده‌آهنی چسبید . « بیا ! »

نه ... نه ... نه ... غیر ممکن بود ؛ دیوانه‌وار به‌میله آهنی چنگ میزد ... در میان دریاهای فریاد یکسوی می‌کشید ، « اولین ... اوی ... » « فرانک » به‌آنسوی اسکله پرید و به او گفت که دنبالش بیاید ، فرانک را صدا میزدند ، اما او همچنان « اولین » را میخواند . « اولین » صورت رنگ‌پریده‌اش را چون امید گم کرده‌ای به صورت او گذاشت ، در چشماش هیچ نشانی از عشق یا بدروید دیده نمیشد .

گزارشی از گسترش شبکه تلویزیونی در سراسر کشور

۶ مرکز تولید تلویزیونی و ۳۰ دستگاه فرستنده و رله بزودی آغاز بکار میکند

تلویزیون شهرستانهای مشهد، کرمان، سنندج، مهاباد و زاهدان در پائیز شروع بکار میکند

در پائیز امسال، مردم شهرهای استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاهان، مازندران و خوزستان از برنامه‌های تلویزیون ملی ایران استفاده خواهند کرد.



ساختمان فرستنده اصفهان

بکلف با ایجاد مراکز تولید و نصب فرستنده ها و از سوی دیگر با نصب دستگاههای رله به سرعت به هدف بزرگ تلویزیون ملی ایران جامعه عمل میبویانند. در حال حاضر ساختمان مراکز مشهد، کرمان، سنندج، مهاباد، اصفهان و زاهدان و مرکز جدید تلویزیون رضائیه بسرعت ادامه دارد و در آینده نزدیکی این مراکز تلویزیونی شروع به کار خواهند کرد. ساختمان مرکز تلویزیون ساری نیز جزو برنامه آتی گسترش شبکه است.

این مراکز تنها به بخش برنامه هایی که از تهران میگیرند اکتفا نخواهند کرد بلکه خود به تهیه و تولید، ضبط و پخش برنامه خواهند پرداخت و بخصوص در تهیه برنامه های خبری فعالیت وسیعی خواهند داشت.

رله ها و فرستنده ها

علاوه بر این مراکز اصلی، طبق طرحی که در دست است تا آخر آبان ماه امسال در حدود سی دستگاه رله در نقاط مختلف کشور نصب خواهد شد. تعدادی از این ها فرستنده است که از خط ماکروویو استفاده میکند. این فرستنده ها در: دزفول - مسجدلیمان - بهجان - ازنا و الیگودرز نصب میشود و برنامه تهران را برای این شهرستانها پخش خواهد کرد. دسته دیگر، دستگاه های رله است که در استانهای آذربایجان شرقی و غربی و کرمانشاهان نصب خواهد شد.

در آذربایجان شرقی برای پخش برنامه های مرکز تبریز در سطح استان، دستگاههای رله در مرند، خوی، جلفا و احتمالا ماکو نصب خواهد شد. برنامه های تلویزیون رضائیه نیز بکس دستگاههای رله ای که در آذرشهر، مراغه، نقده، آشنویه نصب میشود در سراسر استان آذربایجان غربی پخش خواهد شد. یادآوری این نکته ضروری است که در شهرهایی که برنامه تهران را از طریق خط ماکروویو میگیرند دستگاه فرستنده نصب میشود اما برای پخش برنامه های مراکز استان در سطح استانها دستگاه رله گذاشته میشود.

چون احتمالا تا اوایل آبان ماه خط ماکروویو میان دو آب به کرمانشاه آماده نمی شود، میان دو آب نیز برنامه رضائیه را می گیرد و از طریق فرستنده این شهر رله های سقز، مریان و سردشت نیز شروع بکار خواهد کرد.

در استان کرمانشاهان، شهرهای شاه آباد غرب، کرند، سرپل ذهاب، قصر شیرین و کامیاران برنامه تلویزیون کرمانشاه را رله میکنند.

در ضمن خرم آباد و ویزبان نیز از طریق خط ماکروویو برنامه تهران را میگیرند.

ارتباط دوطرفه

قسمت دیگری که در دست تهیه و نصب است، خطوط ارتباطی بین ایستگاه های وزارت پست و تلگراف و ایستگاه های تلویزیون است هم اکنون بموازات خطوط مخابراتی وزارت پست و تلگراف خطوط شبکه سراسری ماکروویو برای تلویزیون هم کشیده میشود. بعد از پایان این کار، تهران و اصفهان و شیراز خواهند توانست در تماس دوجانبه دائم باشند و تهران به آن دو فرستنده برنامه بدهد و از آن ها برنامه های محلی جالب را بگیرد و در سطح کشور پخش کند. برنامه های جشن های دوحزروا پانصد ساله شاهنشاهی با همین خطوط برای تهران، شهرستانها و کشورهای

دیگر پخش خواهد شد. در حال حاضر فقط دو سیستم مورد استفاده است: اول سیستم ماکروویو سراسری کشور که فعلا از ایستگاه اسداباد همدان استفاده میشود و دوم خط ماکروویو شرکت ملی نفت است که يك كانال اختصاصی دارد و از این خط فقط يك خط ارتباطی بکطرفه از تهران با اصفهان و شیراز و آبادان وجود دارد.

البته در سیستمی که برای خطوط ماکروویو سراسری کشور پیش بینی شده، در آینده مراکز تولید اصلی بطور دوطرفه با تهران ارتباط خواهند داشت. تا شروع جشن های شاهنشاهی خطوط ارتباطی تهران، اصفهان و شیراز آماده برای کار خواهد شد و آنگاه مانند اغلب کشورهای دیگر تلویزیون ملی ایران خواهد توانست برنامه های تولیدی جالب تلویزیون های شهرستان ها را برای سراسر کشور پخش کند.

کار نصب رله ها، با دلیل فاصله زیاد شهرها با یکدیگر و نبودن ده یا آبادی بین راه ها دچار کمی اشکال شده و اچپارا سعی شده سیستم انتخابی از نوعی باشد که احتیاج برای و ساختمان های مفصل نداشته باشد. در این سیستم از وسایل اتوماتیک استفاده میشود که با شروع کار فرستنده های اصلی بکار می افتد و بعد از پایان برنامه فرستنده ها خود بخود خاموش میشود. این سیستم احتیاج نصب دستگاه های زیادی در طول جاده ها ندارد و برای وضع جغرافیایی ایران مناسب ترین سیستم است. نمونه هایی از این سیستم برای ساختمان های مسکنی سد شاه عباس و دو آب آهن اصفهان استفاده شده است.

در مازندران

در آینده نزدیکی، يك فرستنده ده کیلوواتی برای قسمتی از مازندران برآم می افتد که مرکز اصلی آن در کوه سورداد در جنوب غربی محمودآباد است. با شروع کار این فرستنده بیشتر شهرستانهای استان مازندران خواهند توانست از برنامه های مرکز رشت استفاده کنند و در آینده نزدیک نیز برنامه های شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران را تماشا خواهند کرد.

برنامه شبکه تلویزیون سراسری کشور بوسیله مهندسین قسمت گسترش شبکه تهیه میشود و پس از آزمایشات مقدماتی بهره بردار اجرا در می آید. اولین قسمت از پروژه های مربوط به سیستم رله ها بزودی در غرب کشور پیاده خواهد شد.

ساختمان فرستنده اصفهان

گرچه شهر اصفهان از طریق شبکه سراسری از برنامه های تلویزیونی استفاده می کند، اما همیشه ضرورت ایجاد يك مرکز تولید تلویزیون در این استان احساس می شد که بتواند مستقلا به کار تولید و پخش برنامه بپردازد.

از یکماه پیش ساختمان مرکز وادیو تلویزیون استان اصفهان در کنار رودخانه زاینده رود آغاز شد این ساختمان دارای ۷۵۰ متر زیر بنا است و يك استودیوی بزرگ ۶۵ متری، دو استودیوی کوچک و همچنین قسمت های فنی و سالی فرستنده - آرشیبو - ۶ اطاق امور اداری - و اطاق گرم - و سردسازان خواهد داشت.

ساختمان این مرکز تا پایان شهریور ماه به پایان میرسد و بهره برداری از آن همزمان با برگزاری جشن دوحزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران آغاز خواهد شد.



● تلویزیون جز در جامعه ای که اختلافات فرهنگی طبقات آن به حداقل کاهش یافته باشد توسعه پیدا نمی کند.

قسمت اول

نظر جویی ها

۱ - فرستنده ها، گیرنده ها و تماشاگران

تلویزیون وجود دارد. در پنج قاره جهان مستقر است. هنوز چند کشوری فاقد آن هستند ولی تعداد این کشورها روز به روز کاهش می یابد. آنتن های تلویزیون که تا چند سال پیش جز در کشورهای ثروتمند دیده نمی شد اینک برفراز بام های کشورهای معروف به « در حال توسعه » نیز می روید. اگر تمامی کشورها هنوز تلویزیون ندارند به دلیل عدم تمایلیان نیست. برخی هنوز امکان اقتصادی آن را ندارند و برخی دیگر دلیل سیاسی دارند، مثل آفریقای جنوبی که به علت سیاست تبعیض نژادی نمی خواهد به سیاهپوستان امکان اشتراک در جهان سفیدها را بدهد.

در حال حاضر (۱۹۶۹ - سال چاپ کتاب) و طبق آمار سازمان ملل متحد ۱۲۰ کشور رسماً دارای شبکه عمومی تلویزیون هستند. در حالی که در سیزده سال پیش، ۱۹۵۶، تعداد اینها فقط ۳۵ کشور بود. همچنین در ۱۹۴۸ تنها چهار کشور قادر بودند تصویر الکترونیکی خانگی برای اتباع خود تولید کنند. آمریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه.

تلویزیون به سرعتی شگفت انگیز روی کره زمین شیوع پیدا کرد: در عرض بیست سال چهار کشور تلویزیون دار به صدویست کشور رسیدند. در نظر اول این پدیده بسیار شگفتی آور است چون تلویزیون کالایی تجملی است که هزینه های قابل ملاحظه را اقتضا می کند. مثلاً بودجه او. ر. ت. ف. در ۱۹۶۹ به رقم يك میلیارد و چهارصد و نود و سه میلیون فرانک بالغ شد و تعداد کارکنان آن به ۱۴۰۰۰ نفر رسید. تلویزیون همچنین ایجادکننده تکنیکهای بسیار گسترده و علوم و آشنای های کاملاً جدید است. از جانب مصرف کننده نیز هزینه های ایجاد می کند که غالباً برابر با دستمزدهای زیادی روزهای کار اوست. مثال بسیار صادق در این مورد، ژاپن است. در این کشور هفت سال بعد از پخش اولین تصویر تلویزیونی، و پنج سال بعد از جشن واقعی تلویزیون، از هر چهار خانواده یکی صاحب تلویزیون بود و تعداد تماشاگران جمعا به سی میلیون نفر بالغ می شد در حالی که سطح زندگی در ژاپن، همان موقع بسیار پایین بود. البته خرید يك تلویزیون بیش از سی هزار « ین » (تقریباً شصت تومان) خرج ندارد اما حداقل دستمزد کار ژاپنی در ماه فقط يك سوم این مبلغ (تقریباً دو سیست تومان) بود. و تازه این رقمی بود که کارخانه های بزرگ می برداختند. صنایع کوچک

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون مارتینز ترجمه: جمشید ارجمند

● وضع مالی، محیط شهری و وجود طبقه متوسط به عنوان اکثریت، عامل اشاعه تلویزیون است.

دستی و بهره برداران کشاورزی قادر به پرداخت آن نبودند. علیرغم اینها، علیرغم مشکلات فنی، ضروریات اقتصادی و وجود سرگرمیهای دیگری مثل مطالعه، تئاتر، کافه، رادیو، صفحه گراموفون، سینما، بازیهای مختلف، تفریحات در هوای آزاد و غیره، تعداد کشورهای دارای تلویزیون دائماً در حال افزایش است و همراه آن، تعداد پست های گیرنده نیز افزونی پیدا می کند.

در ۱۹۴۸ تعداد گیرنده های تلویزیون در سراسر کره زمین فقط سه میلیون واحد بود. ده سال بعد این رقم به هفتاد میلیون رسید. امروز دنیا دارای بیش از صد و سی میلیون گیرنده تلویزیونی است. و پیشرفت تکنیک چنان اقتضا می کند که تنها در ۱۹۶۲ در آمریکا چهار میلیون و سیصد هزار تلویزیون از گردش خارج و منهدم شد. این رقم از ابتدای اشاعه تلویزیون تا کنون در همین کشور، سی میلیون عدد است. هر روز در دنیا نوزده هزار گیرنده تازه شروع به کار می کند و هر شب پنجاه هزار تماشاگر تازه به تعداد تماشاگران اضافه می شوند. این تلویزیون ها به طرز نامساوی توزیع شده اند. در بعضی کشورها بیشتر و در برخی کمتر. سرآمد متقیاس، ایالات متحده آمریکاست: در ۱۹۴۸ از سه میلیون گیرنده تلویزیون تنها دو میلیون و هفتصد هزار واحد آن در این کشور کار می کرد. امروز در آمریکا ۹۰ میلیون تلویزیون برای دوست میلیون جمعیت در کار نمایش است، یعنی تقریباً هر گیرنده برای دو نفر و اندکی. ۹۵ درصد خانواده ها تلویزیون دارند و يك چهارم این خانواده ها دارای بیش از يك تلویزیون هستند.

در ۱۹۶۱ تعداد آن بیش از دویلمیون و صد و سی پیکزار بود و در ۱۹۶۳ به سی میلیون و پانصد هزار رسید. در پاریس و منطقه سن نیت افزایش تلویزیون ۴۳ درصد بود. در منطقه « فینستر » این افزایش از جهت نسبی خارقالعاده بوده زیرا به ۷۱۷ درصد رسیده است! پیش بینی می شود که در ۱۹۷۲ فرانسه با ۱۲ میلیون گیرنده تلویزیون به مرحله اشباع برسد. هیچیک از وسایل بیان یا سرگرمی، هرگز توسعه ای چنین سریع و درخشان نداشته است. سال ۱۹۵۸ در آمریکا، در هر چهارده ثانیه يك تلویزیون به کار افتاده است. در آن سوی متقیاس، کشورهای آفریقای برای هر پنجاه هزار نفر يك تلویزیون و کشور هندوستان برای هر نیم میلیون نفر یکی داشته است. پس، هرچند در همه کشورها تعداد گیرنده ها در حال افزایش است ولی نسبت این افزایش در همه جا یکی نیست.

ایالات متحده آمریکا اکنون ۹۰ میلیون تلویزیون دارد. در ۱۹۵۹ پنج میلیون خانواده دارای دو تلویزیون و پانصد هزار خانواده هریک سه تلویزیون داشته اند. با این حال، امروز (آمار مربوط به سال ۱۹۶۹ است) نیجریه، مصر، رودزیا و نیاسالاند و مغرب، رو به پرفته اندکی بیش از دو سیست هزار تلویزیون دارند. چین دارای بیست و پنجهزار و هندوستان، هزار تلویزیون است.

علاوه بر این اختلاف در چیست؟ ابتدا مسأله مالی در میان است. تلویزیون گران تمام می شود. تانسیس و توسعه و برنامه سازی برای آن خیلی گران است. و برای اینها، بودجه کلانی لازم است. برای خرید گیرنده نیز احتیاج به پول وجود دارد. وقتی استطاعت مالی کم باشد، نیاز به زنده ماندن و گذران زندگی، مانع از تهیه يك گیرنده می شود. به طور کلی کشورهای ثروتمند بیش از هشتاد درصد تلویزیون های دنیا را در اختیار دارند. و چون ایالات متحده آمریکا ثروتمندتر از همه است، بیشترین تعداد و نسبت تلویزیون را در اختیار دارد.

کشورهای توسعه یافته همچنین، شهرها و مراکز جمعیت شهری بسیار دارند. محیط شهری، زمینه را برای ثروت سرزمین و نوعی متحدالشکل شدن ذهنیتها را مساعد می کند. به علاوه، وقتی که شایع ترین طبقه اجتماعی، طبقه متوسط است، این طبقه نوعی یکسانی سلیقه ها، علاقه ها و ازرشها را به وجود می آورد که در نتیجه، قسمت بزرگی از جمعیت در قواعد و اصول فرهنگی واحدی مشترک می شوند. لئوبوگارت، جامعه شناس فرانسوی در اثر معروف خود به نام « عصر تلویزیون » می گوید: « تلویزیون جز در جامعه ای که اختلافات طبقات آن در مورد اصول فرهنگی به حداقل تقلیل یافته باشد نمی تواند توسعه پیدا کند » این شرایط - وضع مالی، محیط شهری و طبقه متوسط - توسعه سریع و وسیع تلویزیون را ممکن می سازد چون همه پیامها، سمبلها و نشانه های آن آشکارا توسط همه فهمیده می شود. آنتن تلویزیون سمبل ملتی است که پیامی متحدالشکل را می جوید و دریافت می کند.

فصلی در

تاریخ سینما



«خوب، بد زشت» اثر لئون (۱۹۱۶)

اینطور که بنظر میرسد، برخلاف آنچه گفته میشود، بازار فیلمهای «وسترن» اروپایی از بین نرفته، و هم اکنون ساختن اینگونه فیلمها، حتی در انگلستان به اوج خود رسیده است. این وسترنها، در حد خیلی معروفشان، نامهای شناخته شده‌ای را با خود دارند، کارگردانهایی مثل لئون کوربوسی - مرجات و غیره با هنریشه‌هایی چون کلینت ایستوود - جولیا توچما - فرناندو سانچو - پیر بریس - و غیره با آنهاک متن فیلم از اینوموریکونه - ریشا ورتولانی - و یا مارلین بوچر.

خاصیت اصلی این فیلمها این بوده که نظر مردم جهان را نسبت به تاریخ غرب آمریکا تغییر داده است، و مردمان این زمان را، آدمهایی ریتمو - ضد فرمان، همراه بسا مکتوبهای سادیک و قانون شکن معرفی کرده است. وسترنهای اروپایی دنیایی را به مردم نشان داده که در آن، هر کسی قیمتی دارد، و بسا در جستجوی قیمتی است. از وجود احساسی در جوارها اصلا خبری نیست... و پس از گذشت هشت سال، استقبال مردم از این فیلمها آنچنان بوده، که خود فصل نویی را در کار فیلمسازی گشوده است.

هم اکنون وسترنهای زیادی در دست تهیه است. «سر جو لئون» طیرغم گفته‌اش درباره‌ی دوری از سینمای وسترن، بازم در حال ساختن فیلمی در همین روال است، که در اسپانیا و رم ساخته میشود. زاد استایگر و جیمز کابرن نقش‌های اول را به عهده دارند که برتیب معروف یک مکزیکی و یک ایرلندی هستند. در این فیلم نیز مثل سایر فیلمهای این رشته، انفجار، سرنگون کردن قطار، و حمله به کالکهای مسافری گنجانده شده است. و فیلم سرشار از خشونت، همراهِ با طنز است.

ایندیو بولدک «فیلم وسترن دیگریست با شرکت پول بریتز» سراپا سیاهپوش، ... در گرد و غبار خورشید «نسخه‌ی وسترن نمایشنامه‌ی هملت» شکسپیر است. نقش‌های اصلی را ماری‌اشل - دانیل برتا - و باب کانینگهام ایفا میکنند.

تلی ساوالاس و رابرتشا در فیلم «شهر حرامزاده‌ها» شرکت دارند. سرجو کوربوسی وسترنی میسازد بانام «برویم بکتیم» با شرکت فراتکو نرو - جک پالانس و توماس میلیان.

حتی «فرانک بری» کارگردان فیلم «شانگر» نیز در حال ساختن یک وسترن در اسپانیاست: فیلم «داد» از زندگی داد هالییدی، تالی هاردین و وودی استراند نیز در فیلم آخرین سرعت بازی میکنند.

اکثر این فیلمها، بصورت بین‌المللی

تهیه میشود. هنریشه‌ها - کارگردانها و تکتیسین‌ها از نقاط مختلف اروپا و آمریکا دست به دست هم داده‌اند، تا وسترن‌های اروپایی بسازند. پیشینی اینست که اکثر این فیلمها، با موفقیت‌هایی بیشتر از سابق روبرو خواهد شد.

سرچشمه

اما ببینیم ساختن اینگونه فیلمها از کجا آغاز شد؟ کارشناسان سینمایی معتقدند که این ماجرا از فیلم «هفت دلآور» اثر «جان استرجز» آغاز شد. این فیلم، خود اقتباس بود از فیلم «هفت سامورایی» اثر معروف «کورو ساوا» که در آمریکا دو میلیون و نیم دلار فروش کرد، اما در کشورهای دیگر فروش آن به نه میلیون دلار رسید.

با دیدن این فیلم بود که مردم دیگر حاضر نشدند وسترن‌های قدیمی را ببینند. چون در گذشته، موضوع‌های مشابه به اندازه‌ی کافی به آنها تحمیل شده بود، و بعلاوه فیلم‌های وسترن تلویزیونی نیز از کانال‌های مختلف پخش میشد. باین ترتیب زمینه آماده میشد تا با بروی پرده آمدن وسترن‌های اروپایی، ورق برگردد و سینماهای دنیا طرفدار اینگونه فیلمها بشوند.

اولین تلاش‌ها

اما اولین تلاش در راه ساختن وسترن‌های اروپایی را، آلمانی‌ها در سال‌های ۱۹۱۰ آغاز کردند. در این هنگام روال فیلمسازی آنها، فیلم‌های چاده‌ای (ملکی آمازون) - دوام (دختری بنام رزمی) - وحشتناک (غول شهر لندن - قانون محله‌ی سوها) - غیره بود. نا هنگامیکه کمیاتی فیلم ریلانو حق تهیه‌ی فیلم وسترن از داستان‌های کارل می را خریداری کرد.

این نویسنده‌ی آلمانی که در سال ۱۹۱۰ وفات یافت، در تمام طول عمرش، از کنار رود راین آظرفتر ترفت، اما متنی و توجیهی به فریب یافت شد که به داستان‌نویسی وسترن روی آورد.

نخستین وسترن از این اقتباس‌ها، «گنجینه‌ی دریاچه‌ی ترقه» نام داشت (۱۹۱۲) که توسط «هارالد راینیل» کارگردانی شد، و لکس بارکر (آمریکایی) و پیربریس (فرانسوی) نقش‌های اول را بهمه‌ی داشتند. پیر بریس در این فیلم نقش یک سرخ‌پوست موسوم به «وینتو» را به عهده داشت.

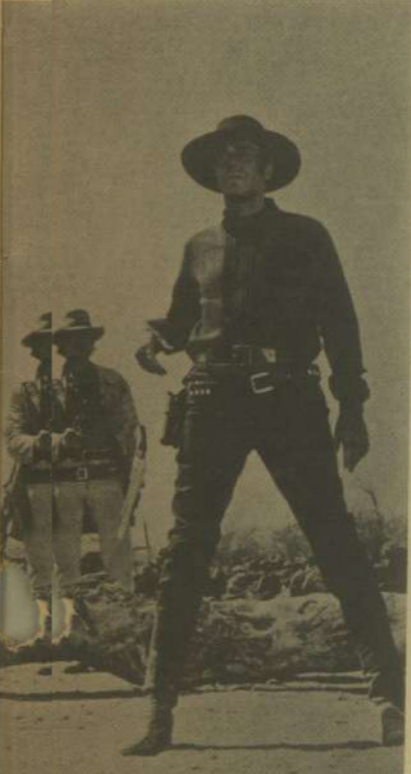
سر و دستی که آلمانی‌ها برای دیدن این وسترن شکستند، باعث شد که تهیه‌کننده و فیلمساز، در سال ۱۹۱۲، با همان گروه فیلم «وینتو جنگجو» را بسازند. در فیلم سومی که در سال ۱۹۱۴ تهیه شد، آنتونی استیل هنریشه‌ی انگلیسی بازی کرد، و در همین سال فیلم «آخرین جنگ آپاچی‌ها» نیز توسط «هوگو فرگوئر» ساخته شد که استوارت گرینجر نقش اول را بهمه‌ی داشت.

فیلم بعدی از رشته فیلم‌های «وینتو» تردید کمیاتی‌ها را در ساختن فیلم‌های وسترن از بین برد.

این فیلمها بیشتر در یوگسلاوی ساخته میشد، که امروزه به اسپانیا نقل مکان یافته است. هر یک از این فیلمها ۲ الی ۳ میلیون دلار درآمد داشت، زیرا فقط در داخله‌ی آلمان نمایش داده میشد و بازارهای بین‌المللی پیدا نکرده بود.



از فیلم‌های «وینتو» (۱۹۱۴)



«داستان بزرگ غرب» از لئون (۱۹۱۵)



«بخاطر يك مشت دلار» اثر لئون (۱۹۱۴)

وسترن - اسپاگتی

در همین زمان دو کارگردان ایتالیایی تصمیم گرفتند بر اساس فیلم ژاپنی «بوجیمبو» یک فیلم وسترن تهیه کنند، ایندو نفر «سر جو لئون» و «دوجو تساری» بودند، و این تصمیم را عملی کردند فیلمی با نام «بخاطر يك مشت دلار». هنریشه‌ی اول فیلم «کلینت ایستوود» آمریکایی هنریشه‌ی فیلم‌های تلویزیونی مثل «روهاید» بود که در آمریکا موفقیتی بدست نیاورده بود.

اما این فیلم با شک و تردید ساخته شد، زیرا تهیه‌کننده‌ها، نسبت به استقبال ایتالیایی‌ها از فیلم وسترن اطمینان نداشتند. در نتیجه راه حل را در این دیدند که بوجود آوردگان فیلم را آمریکایی‌ها بزنند، و به این ترتیب يك رشته نام‌های جعلی بوجود آمد. سر جو لئون - کارگردان نام خود را «باب رابرتسون» گذاشت - جان ماریا ولونه شد «جان ولز» - و «اینوموریکونه» آهنگساز، تبدیل به «دان ساویو» شد.

اما وقتی فیلم بروی پرده آمد معلوم شد که تمام تکراری‌ها بنامورده بوده است. یونایتد آرتیست فیلم را خرید و در آمریکا و انگلستان پخش کرد. و از این پس ساختن وسترن‌های ایتالیایی باب شد.

فیلم‌های «دلار»

فیلم‌های معروف به «دلار» هربار بسا استقبال بی‌سابقه‌ای حتی در آمریکا روبرو شدند، که علاوه موجب جذب بیشتر هنریشه‌های آمریکایی نیز شد. لرون کلیف - کامرون میچل - الی والک - وان هفلین - رابرت رابان - ریچارد کنت - آلکس کورد - آرتور کنفی و جان آیزلند، از جمله هنریشه‌های آمریکایی بودند که در وسترن‌های اروپایی بازی کردند.

اما در این فیلمها، سرد با کلینت ایستوود - جولیانو جما - فراتکو نرو - فرناندو سانچو و گوردون میچل بود.

از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸، سینماها از وسترن‌های اروپایی اشباع شده بودند. درآمد حاصله از این فیلمها در سال ۱۹۱۸ به ۱۵ میلیون دلار رسید.

طبعا این فیلمها از جنبه‌های هنری عاری بودند، و نمیتوانستند جوهِ آثار کلاسیک سینما جای بگیرند، اما اکثرا از نظر فروش، فوق‌العاده بودند.

تهیه این گونه وسترن‌ها در یگسال‌اخیر، تا حد زیادی کاهش یافته، اما مسلما بسایر زودی از بین رفتنی نیست. سینمای آمریکا تصمیم جدی دارد که که از این پس فیلم‌های وسترن را در خاک ایالات متحده بسازد. اما در همین حال، کارگردانانی مثل لئون کوربوسی و باوا به کار خود در صحنه‌ی اسپانیا ادامه میدهند.

تا بحال، تا ژوئیه ۱۹۷۱ بیش از ۱۵۰ فیلم وسترن اروپایی تهیه شده، و این‌نمایش هنوز بکار خود ادامه میدهد. بناچار باید گفت حتی اگر روزی تهیه این گونه فیلمها متوقف شود، آنچه ساخته شده، به مثابه ورقه‌ی از مه، بروی وسترن‌های آمریکایی باقی خواهد ماند.



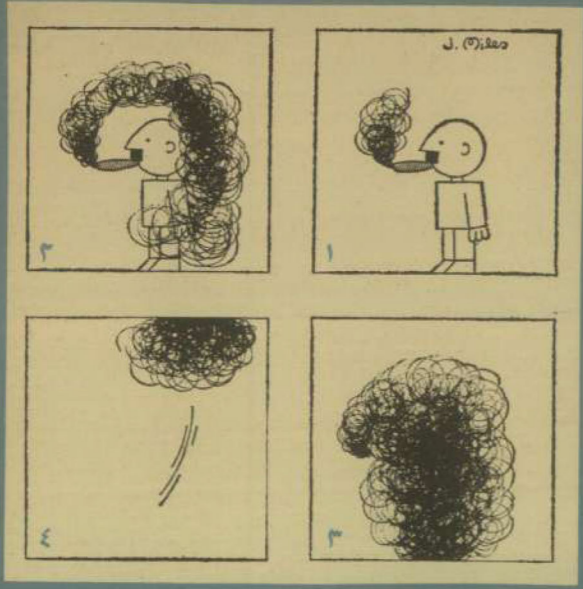
(مغناطیس، ماهی، قلاب، فوری) یک اختراع برای عصر جدید

برگردان از: ایرج زهري

کرم و براده آهن. ماهی‌ها با رغبت هرچه تمامتر این حب‌های اختراعی را میل می‌کنند و بدین ترتیب، خودشان هم آهنی می‌شوند. حالا روشن است که ماهی - البته اگر به مغناطیس نزدیک شود - به وسیله مغناطیس جذب خواهد شد. ماهیگیر با فرو رفتن قلاب مسی فهمد که ماهی به قلاب لب زده است، یعنی به مغناطیس چسبیده است. بعد از جدا کردن ماهی از مغناطیس، مغناطیس باید خشک شود (چون در حالت خشکی قدرت جذب بیشتری دارد). بعد می‌شود آنرا دوباره و صدباره - بسته به دلخواه - به آب انداخت و با همان موفقیت از آب بیرون کشید، «مف» در هر آبی کار می‌کند، حتی در آب نمک‌دار دریا. فقط در دریای سیاه باید حبه‌هایی که اشعه رادیوم دارند بکار برده شوند، آنهم به این علت است که ماهی‌ها در آب سیاه دریای سیاه فقط حبه‌های نوری را می‌توانند ببینند. البته این کار خیلی گران تمام می‌شود ولی مخترع معروف کارل فالنتین طرق و سائلی پیدا کرده است تا بتواند تولید حب‌های بدین ترتیب که بجای مخلوط اشعه رادیوم، از شربت کرم شبتاب استفاده می‌کند و تاکنون با این شیوه به نتایج درخشانی رسیده است.

«قلاب ماهیگیری» آلت ماهی‌گیری مغناطیسی وارد میدان عمل می‌شود. در حالیکه قلاب ماهیگیری از فولاد و يك قلاب کچ ساخته شده، آلت مغناطیسی از مغناطیس وارد میدان عمل می‌شود. در ماهی - البته اگر به مغناطیس نزدیک شود - به وسیله مغناطیس جذب خواهد شد. ماهیگیر با فرو رفتن قلاب مسی فهمد که ماهی به قلاب لب زده است، یعنی به مغناطیس چسبیده است. بعد از جدا کردن ماهی از مغناطیس، مغناطیس باید خشک شود (چون در حالت خشکی قدرت جذب بیشتری دارد). بعد می‌شود آنرا دوباره و صدباره - بسته به دلخواه - به آب انداخت و با همان موفقیت از آب بیرون کشید، «مف» در هر آبی کار می‌کند، حتی در آب نمک‌دار دریا. فقط در دریای سیاه باید حبه‌هایی که اشعه رادیوم دارند بکار برده شوند، آنهم به این علت است که ماهی‌ها در آب سیاه دریای سیاه فقط حبه‌های نوری را می‌توانند ببینند. البته این کار خیلی گران تمام می‌شود ولی مخترع معروف کارل فالنتین طرق و سائلی پیدا کرده است تا بتواند تولید حب‌های بدین ترتیب که بجای مخلوط اشعه رادیوم، از شربت کرم شبتاب استفاده می‌کند و تاکنون با این شیوه به نتایج درخشانی رسیده است.

یک پیروزی واقعی. کارل فالنتین، مخترع نابغه بیهک پیروزی واقعی دست یافته است. ناامیدی ماهیگیران بخاطو هزاران سال ناکامی و عدم موفقیت در ماهی‌گیری، دیگر برطرف گردید. از این پس ماهیگیرانی که با قلاب ماهی می‌گرفتند دیگر مایوس بخانه بساز نخواهند گشت. دهها سال آرزو برای آنکه ماهی به قلاب لب بزند، با اختراع فالنتین، برای همیشه برآورده شد. دیگر هیچ تماشاچی با تماشا می‌منظره ماهیگیری پوزخند نخواهد زد. استعمال «مف» برای دختران و پسران ساده، بهتریگوم به راحتی آب خوردن شده است. از آنجمن های ماهیگیران خبر رسیده است که بالاتر که تاکنون هیچ وقت به کام دل نرسیده‌اند، بخاطر این اختراع از خوشحالی به درشتی فندق اشک ریخته‌اند. به موجب اطلاعاتی که از غواصان معروف بهما رسیده است، میان ماهی‌ها دلهره و وحشت زیادی افتاده است. گروه گروه به طرف هم شنا می‌کنند و برای مقابله با «مف» بهشور و بیجت می‌پردازند. همه ناشرانی که از آغاز پیدایش ورزش ماهیگیری، کتاب و مقاله و شوخی بر ضد ماهی و ماهیگیران چاپ می‌کردند، بهسر در بنگاهشان پرچم سیاه آویخته‌اند. بهمان اندازه که اختراع «مف» مشکل است، بهمان اندازه فهمش برای غیرمتخصص ساده است: بجای آلت قتاله



يك ياغي در هالیوود! چرا «جین فاند» هرگز اسکار نخواهد گرفت؟ ..

کجک ، بالاخره جین طاقت نیاورد و راهی آمریکا شد ، درحالیکه این بار عقاید تازه‌ای در سر داشت ، و تصمیم داشت بخاطر مشکلات تبعیضات نژادی - جنگ ویتنام - و مسئله زندانها ، دست به اقداماتی بزند ، همین کارها را هم کرد و در تظاهرات متعددی شرکت جست ، که اکثرا بسیار پر سروصدا بود و در دنیا منگن شد .
در نتیجه همچنان نامش در صفحات اول جراید باقی ماند ، اما نه فقط بخاطر بازی در فیلمها .

پس از وادیم ، پدرش هنری فاند نیز ، از مخالفان سرسخت فعالیت‌های جین است . جین اخیرا پس از موفقیتی که از بازی در فیلم « آنها به اسبها شلیک میکنند » بدست آورد ، به خبرنگاران گفت :

« ورود به عالم سینما - و پس از آن مادر شدن ، بزرگترین تنوع برای من در زندگی بود . و حالا پس از گذشت چند سال ، احساس میکنم که این دو برای کافی نیستند و باید فعالیت بیشتری داشته باشم . و اینطور بود که فعالیت‌های سیاسی را آغاز کردم : شوهرم میگوید این حرکات شبیهی یک زن سی و دو ساله نیست ، و از ازدواج با من بشیمان است . گفته است کاش بجای زاندارد آمریکایی ، با یک دختر آرام ازدواج میکردم... جین کمتر فرصت میکند به زندگی شوهر و فرزند سه‌ساله‌اش بپردازد میگوید : « خدا هالیوود بیزاره‌ست . محیط کوچک و بسته‌کننده‌ای است . لابد میدانید سه هنرپیشگانی که مخالف سیاست دولت باشند ، جایزه اسکار نمیدهند ، و در واقع دیگر جایی برای آنها در هالیوود وجود ندارد... »



چهار - پنجساله هستم که حتی برای گفتگوی تلفنی هم خوب نیستم ، بزرگواری کن قطع کن - نشد نمی گذارند اما این روز ها ، مرتب می‌گویند از شهرستان برایم «سو» تلفن می‌کند ، می‌گوید خانه بمانم . کار خیلی خیلی واجبی دارد . مطمئنم که خیال می‌کند دواي رحم مدهام را پیدا کرده . نمیدانم چرا هرچه آدم نازنین‌ست ، با من روبه رو می‌شود . فکر میکردم «سو» می‌رود ، «سو» مثل همه آدمهای خوبی که بالاخره باید روزی مرا تنها بگذارند و بروند ، می‌رود . می‌بینی که از آنجا ، با همه‌ی بی پولی ، می تلفن می‌کند . و خودش هم نمی‌داند چرا ؟ یقین دارم . همانطور که وقتی که این‌جا بود نمی‌دانست چرا . راستی ، یکبار ، می‌خواست ، سری به اهواز بزند و مادر را ببیند ، می‌گفت دلش برای مادر خیلی تنگ شده . نمی‌دانم مادر هم مثل سابق او را دوست دارد یا نه . بهرحال نوشته بودی اگر این‌بار هم جواب نامه‌ات را ننویسم می‌آیی . نمی‌دانم آمدن تو چه تغییری می‌تواند به این‌همه پریشانی بدهد . باور کن نمی‌توانم چیزی بگویم . اما می‌توانم به تو بگویم که از بس جا خالی داده‌ام ، دیگر خسته‌ی خستگی‌ام . دیگر حوصله‌ی روبه‌رو شدن ندارم . روبه‌رو شدن با این مسائل احقانه . می‌گویند من در میروم . رفیق اداری‌م که خیلی دوستش میدارم که خیلی دوستم ندارد و همیشه جز دشنام چیز دیگری به من نمی‌گوید ، می‌گوید من همیشه از روبه‌رو شدن می‌ترسم . می‌ترسم ضربتی سختی بخورم . تو هم حتما همین فکر را می‌کنی . ولی واقعا این دفاع نیست . این يك جور درد دل مخصوص بانوست . دوست‌اداری نمی‌خواهد بفهمد که از بس من جاخالی داده‌ام خسته شده‌ام . دیگر هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند کاری با من بکند . من خسته‌ام . خیلی هم خسته‌ام . من به ناچار جایی قرار گرفته‌ام که نمی‌بایستی به ناچار قرار بگیرم . ولی به‌ناچار این‌طور شده . این است که من جزاات که نه ، حوصله‌ی درگیری ندارم . مگر این‌همه افترا که راجع به من سر زبان ها بود ، اعتراض کردم . مگر من ناچار نبودم که آن دعوت را رد کنم و با تو بیایم و آن خانه را ترک کنم . تا آن تشترق مسخره‌ی بعد ، ادامه یابد .

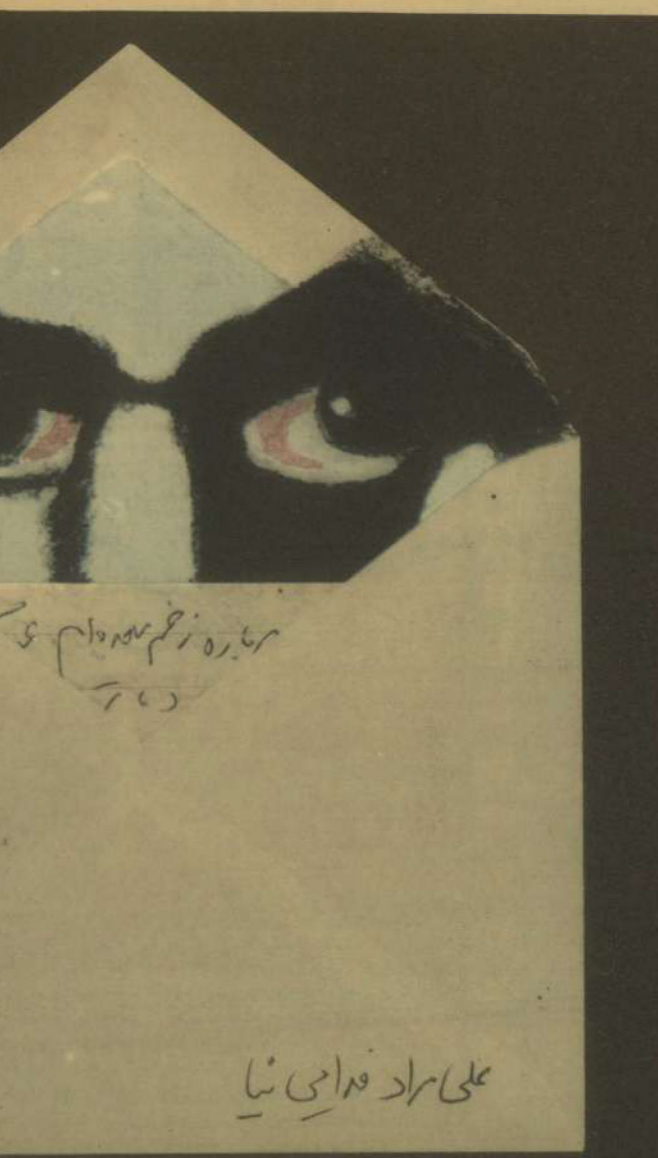
من توضیح نمیدانم . ولی می‌گویم آنچه‌تان حادثه‌ها پشت هم آمده که دیگر حوصله‌ی هیچکاری ندارم . بهرحال ، فکرش را بکن . قضیه شاید آنچه‌تان جدی نباشد . ولی این همان‌ست که گفتم . میدانم ، يك ریشه‌ی من ، ریشه‌ی اصلی من ، به همان نسل عرب می‌رسد . و کینه‌ی عرب را میدانم . کینه‌ی شتری ، نه ؟ دلم می‌خواهد ، واقعا می‌گویم ، او را در بیابان ، در بیابانی که تا تصور ، بیابان باشد ، تنها بیابمش و تشنه‌ی جرمه‌ی آب . و آن وقت ، آن وقت ، آن جرعه‌های سرد را نشانش دهم . و بعد ، بی آن‌که لب‌ت‌کنند ، آب را ، به خاک بدهم . تا همانطور از تشنگی آه له بزند . تا لبان تشنه‌اش ، در تشنگی بماند . اما گرفتار ، همچنان ، گرفتار بماند . یا نه ، دلم می‌خواهد در تنهاترین آقیانوس دنیا بماند ، و تنها ، هیچ‌بار ، بی هیچ‌کس ، ناالطه‌ی از همه‌ی زندگی مرا به ناچار حس کند . تا وصیت من برای سترون ماندن او باقی بماند . جز این چه می‌توانم بخواهم . همچنان لعنت زده بماند . مرگه‌با تمام دروغ‌های جسمی ، روزها و روزها و روزها او را دورگیر کند و نریاند . زنده بماند . درد بکشد . آن چنان ، آن چنان

بازی ، می‌گذارم . این تمام آن هست . باور ، فراموش خواهم کرد . وقتی تو را ببینم نه آهسته لبخند می‌شوی . آهسته‌تکران می‌شوی . و چهره‌ی من که از درد جسمی هزار لکه شده است ، آهسته آهسته ، هوای چهره‌را ، می‌کنی . آهسته آهسته آرام می‌شوی . شدید می‌شوی . تو . تو . تو . وقتی به تو می‌رسم ، لال می‌شوم . وقتی به تو می‌رسم حیرت می‌شوم . ویران نمی‌شوم . می‌گویم ، دنیا با این پنجاه و چهار کیلو چکار می‌تواند بکند . وقتی نگاه می‌کنی . نگاه که می‌کنی معنی می‌شود . کمک می‌کنی . دستم را بالا بیاورم . لبخند شوم . با دیگران ، کنار بیایم . خوب ، آدمی که آنهمه نوب مغزش کاوش کرده‌اند ، بهتر از این نمی‌گویند . ولی میدانم ، وقتی از او می‌گویم ، که این آخرین بار است ، این‌طور می‌شود . کاریش نمی‌شود کرد . اما می‌خواهم از هوای آنجا برایم بنویسی . از خودت که نه ، میدانم ، حتما به ترس و شهنواز و شمس سلام برسان . به آقا و خان و کیلی سلام برسان . نه خانواده ، به همه . به باقر مخصوصا [آیا هنوز حکایت آن مسرد دهانی را که به دروغ‌پلنگ‌ترا گریاندمی‌گوید ؟] کسی دیگر آیا هست که سلام برسانی ؟

نوشته شده:
چقدر ، من باید از این نامه‌ها بنویسم و برای ابراهیم نفرستم . وقتی برای ابراهیم می‌نویسم ، انگار برای خودم نوشته‌ام . آیا این يك تلاش نیست تا روزی بتوانم به ذهنش از ابراهیم نزدیک شوم . یا همین جسم . همین جسم پنجاه و چهار کیلویی .

چهار - پنجساله هستم که حتی برای گفتگوی تلفنی هم خوب نیستم ، بزرگواری کن قطع کن - نشد نمی گذارند اما این روز ها ، مرتب می‌گویند از شهرستان برایم «سو» تلفن می‌کند ، می‌گوید خانه بمانم . کار خیلی خیلی واجبی دارد . مطمئنم که خیال می‌کند دواي رحم مدهام را پیدا کرده . نمیدانم چرا هرچه آدم نازنین‌ست ، با من روبه رو می‌شود . فکر میکردم «سو» می‌رود ، «سو» مثل همه آدمهای خوبی که بالاخره باید روزی مرا تنها بگذارند و بروند ، می‌رود . می‌بینی که از آنجا ، با همه‌ی بی پولی ، می تلفن می‌کند . و خودش هم نمی‌داند چرا ؟ یقین دارم . همانطور که وقتی که این‌جا بود نمی‌دانست چرا . راستی ، یکبار ، می‌خواست ، سری به اهواز بزند و مادر را ببیند ، می‌گفت دلش برای مادر خیلی تنگ شده . نمی‌دانم مادر هم مثل سابق او را دوست دارد یا نه . بهرحال نوشته بودی اگر این‌بار هم جواب نامه‌ات را ننویسم می‌آیی . نمی‌دانم آمدن تو چه تغییری می‌تواند به این‌همه پریشانی بدهد . باور کن نمی‌توانم چیزی بگویم . اما می‌توانم به تو بگویم که از بس جا خالی داده‌ام ، دیگر خسته‌ی خستگی‌ام . دیگر حوصله‌ی روبه‌رو شدن ندارم . روبه‌رو شدن با این مسائل احقانه . می‌گویند من در میروم . رفیق اداری‌م که خیلی دوستش میدارم که خیلی دوستم ندارد و همیشه جز دشنام چیز دیگری به من نمی‌گوید ، می‌گوید من همیشه از روبه‌رو شدن می‌ترسم . می‌ترسم ضربتی سختی بخورم . تو هم حتما همین فکر را می‌کنی . ولی واقعا این دفاع نیست . این يك جور درد دل مخصوص بانوست . دوست‌اداری نمی‌خواهد بفهمد که از بس من جاخالی داده‌ام خسته شده‌ام . دیگر هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند کاری با من بکند . من خسته‌ام . خیلی هم خسته‌ام . من به ناچار جایی قرار گرفته‌ام که نمی‌بایستی به ناچار قرار بگیرم . ولی به‌ناچار این‌طور شده . این است که من جزاات که نه ، حوصله‌ی درگیری ندارم . مگر این‌همه افترا که راجع به من سر زبان ها بود ، اعتراض کردم . مگر من ناچار نبودم که آن دعوت را رد کنم و با تو بیایم و آن خانه را ترک کنم . تا آن تشترق مسخره‌ی بعد ، ادامه یابد .

من توضیح نمیدانم . ولی می‌گویم آنچه‌تان حادثه‌ها پشت هم آمده که دیگر حوصله‌ی هیچکاری ندارم . بهرحال ، فکرش را بکن . قضیه شاید آنچه‌تان جدی نباشد . ولی این همان‌ست که گفتم . میدانم ، يك ریشه‌ی من ، ریشه‌ی اصلی من ، به همان نسل عرب می‌رسد . و کینه‌ی عرب را میدانم . کینه‌ی شتری ، نه ؟ دلم می‌خواهد ، واقعا می‌گویم ، او را در بیابان ، در بیابانی که تا تصور ، بیابان باشد ، تنها بیابمش و تشنه‌ی جرمه‌ی آب . و آن وقت ، آن وقت ، آن جرعه‌های سرد را نشانش دهم . و بعد ، بی آن‌که لب‌ت‌کنند ، آب را ، به خاک بدهم . تا همانطور از تشنگی آه له بزند . تا لبان تشنه‌اش ، در تشنگی بماند . اما گرفتار ، همچنان ، گرفتار بماند . یا نه ، دلم می‌خواهد در تنهاترین آقیانوس دنیا بماند ، و تنها ، هیچ‌بار ، بی هیچ‌کس ، ناالطه‌ی از همه‌ی زندگی مرا به ناچار حس کند . تا وصیت من برای سترون ماندن او باقی بماند . جز این چه می‌توانم بخواهم . همچنان لعنت زده بماند . مرگه‌با تمام دروغ‌های جسمی ، روزها و روزها و روزها او را دورگیر کند و نریاند . زنده بماند . درد بکشد . آن چنان ، آن چنان



اهواز، ابراهیم ببند

(داستان)
خبری دیگر نیست . دوباره زخم معده‌ام عود کرده . فصلی‌ست . نهوج ، درد ، نهوج . ساده‌ترین معنی زخم معده . و مدام ، تلفن زنک زد ، [الو . الو . الو . بفرمایین] می‌بخشی . جواب نمی‌دهی ، ها ؟ [جواب نمی‌دهد . يك مزاحم . جواب نمی‌دهد . مجبورم گوش را بردارم . چون‌اگر «سو» تلفن نکند ، این‌همه نشستن توی خانه‌ام هدر می‌رود . این‌همه منتظر بودنم . اما ، خدا منتظران را دوست میدارد ، قبول کنم یا نه . چون سرگردانی خاصیت های خاصی دارد . نه آدم اجازه نمی‌دهد ، قاطع ، می‌کردی و من فکر میکردم ، هیچ چیز رو به‌راه جواب بگویند . الان گرفتار چیز هایی هستم

نخستین برنده ما

همچنانکه وعده دادیم در این شماره برنده مسابقه اول، «تابستان» را اعلام می‌کنیم.

از میان ۷۸ نوشته‌ای که بدست ما رسید، به تشخیص هیأت داوران نوشته خانم راضیه تجار، بهترین شناخته شد. این نوشته را در این شماره، (در همین صفحه) درج می‌کنیم و از خانم راضیه تجار خواهش می‌کنیم برای دریافت جایزه خود، که مبلغ ده هزار ریال پول نقد است در یکی از روزهای هفته به دفتر مجله تماشای مراجعه کنند.

ضمن نوشته‌های این عده از خوانندگان نیز مورد توجه هیأت داوران قرار گرفت: خانم نریا قزل ایلیغ، خانم نوشین گوهر خواه، خانم رویا بسیری، آقای فریدون قزوینی، آقای ملک فاروق سالار پاشی، آقای کاظم سلطانی، آقای فرخ فلاح نژاد، آقای مهدی زیان پور، آقای مرتضی ریزانه، و آقا یا خانسی که «ف-ف» امضاء کرده‌اند.

— شرکت کنندگان در مسابقه باید نام خود را بطور کامل ذکر کنند (—) هیأت داوران ضمناً به خواننده ارجمند آقای پرویز آروا محصل که مایل بودند درباره نوشته شان اظهار نظر شود توصیه می‌کنند که با مطالعه و تمرین بیشتر ذوق و شیوه نگارش خود را تعالی بخشند، آنچه در نوشته ایشان جلب توجه می‌کند، تخیل نسبتاً قوی است. منتظر دریافت نوشته‌های دیگرشان هستیم.

در شماره آینده برنده مسابقه دوم (کودک و شبانه) را معرفی خواهیم کرد.

تابستان با تو

از راضیه تجار

دست سفید سحر شیشه‌های خواب آلودی پنجره را بیدار می‌کرد، صدای تو مرا. تو را میدیدم که میان دولنگه‌ی در ایستاده‌ای. با لباسی به رنگ شب، و کسواتی چون ملیله‌های طلایی. از جا بلند می‌شدم و کمکم می‌—

کردی تا لباسم را بپوشم. پارچه‌ای هفت رنگ، با کلاهی منگوله‌دار. تو میرفتی و من دنبالت می‌آمدم. از جاده‌ای می‌— گذشتیم که درخت‌ها بر رویش بسیار گرفته بودند، و من از اینهمه اندوه دلم می‌گرفت.

از من دور میشدی و دنباله‌ی لباست، خواب پروانه‌ها را بهم میزد. تو می‌— رفتی و فضا به بویت آغشته میشد. بسا قدم‌های کوچک سعی میکردم خودم را بتو برسانم. می‌آمدم و به تو تسکینه میدادم. و می‌نشستم.

تو با صدایی که چون باد‌های

تابستانی سبک و گرم بود، حرف میزدی و از کلامت ستاره می‌رویتد. از جاده‌ها، آبها، و پرندها می‌گفتی. از دشمنی مترسک‌ها و پرندها می‌گفتی، و از شانه پسر، که برای یافتن جفتش به آئینه‌ی آبی آب چشم میدوزد.

ایرها تا سرشاخه‌ها پایین می‌— آمدند، و چهره‌ی آسمان تابستان را بد اخم میکردند، بعد بصورت رشته‌هایی از بلور آویزان میشدند. آنوقت من سرم را میان سینه‌ی تو میگذاشتم تا خیس نشوم.

از جا برمیخاستی و به سراغ لانه‌ی سنجاب میرفتی. بسن یاد میدادی که شب‌ها مقابل لانه‌اش کرم‌شبتاب بگذارم... یادم میدادی چطور آواز بخوانم تا جوانه‌ها از پنجره‌ی پوست سر بیرون بیآورند و بگویند سلام. و یادم میدادی چطور پرندای را که از دست‌اش عقب افتاده و با بهت به غربت خویش خیره

مانده، از بلندترین شاخه به زیربکشان و در پیاله‌ی دستانت، آتش بدهم. تو سایه‌هایی را که بروی آب سرگردان بودند، نشان میدادی و می‌— گفتی آدم‌هایی هستند که چون نیلوفرهای آبی، ریشه به آب بسته‌اند، .. آنها نمیتوانند روی خاک دوام بیاورند. باید هر صبح به آب بزنند شاید که «پری دریایی» را بیایند. دختری با چشمانی چون دریاچه، آبی که در عمق دریا با نی‌لیکی از رنگین‌کمان، آهنگ عشق می‌زند.

وقتی باز میگفتی که شب پلکش را می‌گشود، و سنجاب به لانه‌اش می‌— رفت. تو جلوتر از من میرفتی و من با کلاه منگوله دارم به دنبالت می‌— دویدم.

تو می‌دویدی و من نامت را برای خودم زمزمه میکردم...



مسابقه این هفته:

«مدرسه»

این هفته موضوعی را برای مسابقه عکس و نوشته انتخاب کرده‌ایم که با موضوعهای قبلی یکسره متفاوت است. عکاس ما، سری به یک مدرسه در تهران زده و بعد به یکی از روستاهای شمال رفته و بچه‌های روستایی را در انتظار پایان یافتن بنای یک مدرسه یافته است. عکسها بیان‌کننده‌ی حرفهای بسیاری و این شماست که تأثیرات خود را از تماشای این عکس‌ها به صورت و فرم که مایل باشید خواهید نگاشت، و در مسابقه ما شرکت خواهید جست.

مسابقه عکس و نوشته

«۴»



هر کسی بفرخور خودش

به قلم کالوین تامکینز

خوب زیستن بهترین انتقام است.

در تاریخ قه و شر جهان روز هائی با ویژگیهای غیبهناگیزی برای هنرمندان پراکنده امروز - وجود داشت، روزهایی که هندی، هندیایی می آفرید و دلها دوستها را دورهم جمع می کرد، روزهایی که پاتوق وجود داشت - پاریس بزرگ، سواحل مائس نایدهای ده سال بعد: دوس پاسوس، و ... کوت دازور - روزهای جوانی مبینگی، جرالد مورفی و سارامورفی (نقاش و بالرین و هنرپیشه) و فیشر جرالد و هنرمندان فراوان دیگر. کتاب تصویرگر چنان روزهایی است که در محوری که زندگی مورفی هاست.

دوست پیش از انتشاره مهربان است شب» در سال ۱۹۳۴ اسکات فیشر جرالد دوستش جرالد مورفی را که بعنوان یکی از مدالها برای نیکدایون کار می کرد متوجه آن کرد - سرشار از شعر است! سرشار از جادوست! «، آن کتاب، البته فریبنده بود و هاله ای از افسون جادوی نیرومند گرد مولفش ایجاد کرد. گرچه اسکات استعداد خود را بیاد داد و « زلدنا » دیوانه شد، داستان هنوز وفادارانه میسراند که آنها مردمی افسون زده بودند که بطریقی از زندگی عادی جدا افتادند.

ممکن است داستان بیشتر از زندگی جرالد و سارا مورفی - موضوع این مقاله - زیسته گرفته باشد، تا از حیات ختم آلوده اسکات فیشر جرالد. صد صفحه نخست « مهربان است شب » باز آخرین جهانی است به شعرانگی و غنای نظرگاه کیست (شاعر انگلیسی) از تیرگی خوشبو و حریق خورشید، و آن جهانی بود مخلوق زندگی مورفی ها. قریب مدت يك دهه، هنرمندانی از همه دست، بخشی از زندگی می رس و سامانستان

معرفی و نقد کتاب از: منوچهر آتشی

جرالد تا ۱۹۶۴ زنده بود. بایستی از نوشته تامکینز ذوق زده شده باشد. کتاب که مجموعه شگفتی از ذوق و سرفه جوانی است به نقل اسات و شایستگی زندگی مورفی ها می پردازد. اما خواننده ممکن است طنز ببرد از اینکه جرالد بیش از همه از فصل چهل و سه صفحه ای عکسها لذت بریده، عکس هائی که چون آلبومی خانوادگی حالت متواضعانه و محجوبانه ای را بازگو می کردند و نه قطع بزرگی داشتند نه خوشترنگ بودند و نه کاغذ پرچلانی داشتند. سادگی انها تنها موضوعشان را شدت می داد و برجسته می کرد: پیکاسو را در حال پرداختن « لاگاروب » نشان می داد، کال پورتر روی « پیزا سان مارکو » کار می کرد، همینگوی ماه هائی را که یکروزه گرفته بود نمایش می داد، دو تا پسر کوچک مورفی ها، سالم و سرخال در حمایت دستان والدین، به دوربین چشم دوخته بودند.

کتاب تامکینز، تصویرگر لحظات آزاد خلاصیت زندگی قهرمانان خود است، قهرمانانی که خود تصویرگر لحظات خلایق اما اسارت آمیز حیات بشری بودند.

وضع غریب و بازیگرانه اسکات او را از کوره بدر می برد، یکبار، مدت سه هفته از « ویلا امریکا » غیش زد تا برای بالانداختن گیلاس های شراب ویزی نریک مهمانی شرکت کند. یکبار وقتی اسکات به نحو منظرانه ای شروع کرد به « مطالعه » مورفی ها برای موضوع داستانش، سارا به او نوشت: « اگر شما نمی توانید آزادانه و بدون سوء ظن، دوست بگیرید، پس آنها اصلا دوست تو نیستند، توانائی نرک آنچه دیگری در شرایط مبینسی احساس می کند، زندگی را یا خواهد ساخت یا ویران خواهد کرد. « اما جرالد اسکات را با تمام عیب و حسن دوست داشت، نیز « قلمروی را که الهام های او از آن فرا می رسید. - وقتی که اندیشه های واقعیش را در باره مردم بازگو می کرد، خود را در کار تمیین و تحدید موضوع گم می کرد. «

چیزی که مورفی ها را جدا می کرده فداکاری بلند اندیشه ای بود که نسبت به یکدیگر و نسبت به دوستان داشتند. دوس پاسوس ازدواج آنها را - «خلل فایزیر» خواند و افزود: « هر کسی پیش مورفی ها، بهترین لحظات را می گذراند ». سارا، گرچه با همسخی مناف و ساده رفتار می کرد، مخصوصا نسبت به دوستان فداکاری فوق العاده نشان می داد، خودش می گفت: « این مهمانی ها نبود که چنان نشاط می آفرید، چنان مهر و محبتی میان همه برقرار

بهر کسی بفرخور خودش

در تاریخ قه و شر جهان روز هائی با ویژگیهای غیبهناگیزی برای هنرمندان پراکنده امروز - وجود داشت، روزهایی که هندی، هندیایی می آفرید و دلها دوستها را دورهم جمع می کرد، روزهایی که پاتوق وجود داشت - پاریس بزرگ، سواحل مائس نایدهای ده سال بعد: دوس پاسوس، و ... کوت دازور - روزهای جوانی مبینگی، جرالد مورفی و سارامورفی (نقاش و بالرین و هنرپیشه) و فیشر جرالد و هنرمندان فراوان دیگر. کتاب تصویرگر چنان روزهایی است که در محوری که زندگی مورفی هاست.

دوست پیش از انتشاره مهربان است شب» در سال ۱۹۳۴ اسکات فیشر جرالد دوستش جرالد مورفی را که بعنوان یکی از مدالها برای نیکدایون کار می کرد متوجه آن کرد - سرشار از شعر است! سرشار از جادوست! «، آن کتاب، البته فریبنده بود و هاله ای از افسون جادوی نیرومند گرد مولفش ایجاد کرد. گرچه اسکات استعداد خود را بیاد داد و « زلدنا » دیوانه شد، داستان هنوز وفادارانه میسراند که آنها مردمی افسون زده بودند که بطریقی از زندگی عادی جدا افتادند.

ممکن است داستان بیشتر از زندگی جرالد و سارا مورفی - موضوع این مقاله - زیسته گرفته باشد، تا از حیات ختم آلوده اسکات فیشر جرالد. صد صفحه نخست « مهربان است شب » باز آخرین جهانی است به شعرانگی و غنای نظرگاه کیست (شاعر انگلیسی) از تیرگی خوشبو و حریق خورشید، و آن جهانی بود مخلوق زندگی مورفی ها. قریب مدت يك دهه، هنرمندانی از همه دست، بخشی از زندگی می رس و سامانستان

ابونواس بچه اهواز بود، احساس اوج یافتن در شعر حماسی او را به یاد می کشاند و چون به فرسودگی مضامین تقلید از مملقات می برد، سخن دیگری گونه کرد. و چون دمای گرم های شراب و شعر بود گرایش به تغزل در او قوت گرفت، طوریکه از هفت هزار و پانصد بیت اشعارش، از غلبه کوبنده و در عین حال مهیم عرب تغزل است می توان گرایش ابونواس را به تغزل نتیجه تمصب ملی که نه، بیزاری از غلبه کوبنده و در عین حال مهیم عرب دانست، غلبه ای که جنبه های اخلاقی زهر آلودی داشت و روح را به تازوا و تجرد و خوابگردی دنیای مجرورها فرا می خواند. و غزل که اواز باطنی بود اغلب درست به برگ حساس تمصبات می زد.

بدون تردید خیام شعرهای ابونواس را خوانده، یا بهره گرفته یا چون موافق طبع تیغ زن او بوده اقتضا کرده است.

از ماه رمضان به شراب در خم غنوده پناه ببر.

ماه شوال را به شربت بگردان و موس بهنغمه مطربان فراده.

ماه شوال بریده خواران منت نهاد ...

و برای عشرت چون شادی آورد، نوا آورد، غنان مسیختی آورد.

در نزد من نیکوترین ماهها منعی است که دورتر از رمضان باشد.

نیز در غزلها که به روحیه سرزنده و عشرت طلب فارسیان همایگی فراوان می یافته، اصطلاحات و ترکیبات زبان ایرانی بکار می برده، و این شاید اندک تسکینی بوده غم غریب او را - چرا که شاعر واقعی، شاعر در عین حال هرگز به خاکی که ریشه کهنسال او را در ژرفای آن است بیفتی و پذیرش جان و جنون بیگانه غالب نخواهد بود.

سپس گتم ای ستمگره بیجانم، بوسه ای دیگر بگردانم کن، تا بیازم برباید.

ببخشید زد و منسی آورد - که پاریس بدن مثل زلفتد:

چون بازیچه ای به دست کوبله دهی بازیچه دیگر به اصراط بیشتر طلب.

هرگاه که فرصت می یافته، از اهدای نبی دریغ نمی ورزیده، و این نیش گاه بصورت تأییدی از دشمن ترین دشمنان عرب بروز می یافته. و معلما مفهوم آن نه گرایش به آزدی دشمن که نوازش طنز آمیز همین غریب غالب بود. میدانیم که روزگار ابونواس و تاریخهای دور و برش دشوارترین دشمنی ها میان مسیحیت و اسلام و فرنگان و اعراب رواج داشته است. در چنان هنگامی ابونواس با ده نوش زیرک می سراید:

بستانهای گل و سیب را و اسرار و فغم به کوی کشیشان دار. آن مردمان که از کثرت عبادت چندان لاف شده اند.

که بنداری اشباحند.

هر بامداد و شامگاه همانک با نکه نالوس، مزامیر داود می خوانند.

در اینجا اوزدهائی را که گوش توخوش ندارد نخواهی شنود،

وصلای زاهدان آزار گوشه ایست نخواهد بود.

.....

چه نیکو مرمغانند! ره اورده شان باده های کهن در جامهای گران، بر دست سالی باریک میان سربین بسر آمده ای، یا آن دوازه پشمین که برجانه رهبانی خود پوشیده است.

می بینیم که عتق الهی نیست و ره به ملکوت نمی برد. سخن از سربین است و ساق، و مهمتر اینکه ساقی « مدکر » است، می سرجه ایست و شاید که ریشه چنین تعبیراتی، مفرجه، ترسیبچه « دراعران ایرانی از ابونواس باشد. چرا که در تغزلات هر چند اعراف آمیز و گریزان از منطق زیبایی ابونواس تمام مصالح غزل چندصدا بعد فارسی را می بینیم. همچنانکه شعرهای شیوه عراقی ما به غزل ابونواس نزدیک است.

غزلهای ابونواس از شعرهای بدوی و مملقات و قصاید دارای تشبیهات و استعارات عرب کناره می کشد. روحیه خیامی ابونواس عجیب است! در حقیقت باید گفت روحیه ابونواسی خیام که هر دو پشت سنگر جام و از برج و باری و شیشه و خمره نبرد درونی خود را با غلبه ذوق اسزواطلب و تمصبات قشری اسلام آغاز کردند. و این روحیه بعد شدیداً در تغزلات فارسی گسترش یافت: آن جام به من دهید که شما ندانید که می را فایده چیست.

شما را از خدای بیم است و مرا بندو امید.

مرا در پناه خواری ملامت نکند که شما از عطای می بخیرید.

اگر آنچه را من یافته ام شما می یابید. شدت شوق را سرشک بمی می آبخشید.

چون می چه چیز را می شناسید. که از لطایف پیوند و اشش آگاه باشید

کثرین نعمت و اولی هائی است که بسر گونه ای بوسه زند.

اگر شما از بیم عقاب می نمی نویسید، من خود تنها نوشم.

قصری در خیال زورق مدوزا از: ورکور

The raft of the Medusa



چنانکه میدانیم ورکور اسم مستعار نویسنده - سابقاً نقاش - فرانسوی، جین بروئر است که در زمان اشغال فرانسه توسط نازیها به ایجاد نشریه ای مخفی کمک کرد و در برابر چشم حیرت زده گشتاپو بیست و چهار جلد کتاب از نویسنده گان همین پرست و پارترانه ای ناسیونالیست را چاپ و منتشر کرد. کتاب او « خاموشی دریا » شهرت عالمگیر دارد، اما رمان جدیدش شاید بهترین کار ادبی او باشد. کتاب داستان « شیارانه و سرشار از انجمنی است درباره شاعر جوان انقلابی و درخشانی که درحوالی ۱۹۳۰ کل کرد و در روزهای سال ۱۹۴۰ به سرایشی زوال افتاد، در لحظاتی که ما با او رویرو می شویم، چه ساله مردی است که دارد سرگذشت را برای یک روانکاو تعریف می کند تا برای زشتی که گرفتار ناراحتی روانی است چاره ای بیابد.

فردریک لگراند که بعنوان یک « ترک » بیست ساله، کتاب شعری درباره خانواده اش که از اشراف متحجر هستند - نوشته است، در میان اسرار بزرگ و فراوانی محصور است که روحش را می خورد و ذهن همسرش را مسموم کرده اند.

پیشن اصلی کتاب ورکور - که زیرکانه و مقول و فشرده و ماهرانه از فرانسه بانکسی برگردانده شد - به اعترافات لگراند پیش دکتر آستروانی، متخصص اعصاب و روان، تخصیص داده شده، که او را به نبردی نهائی با گذشته خود برمی انگیزد. او آنمی است خارق العاده - در حقیقت هنرمندی است زیرک و حساس و با استعداد که توانایی رویارویی با حوادث دهشتناک زندگی خود را داشته است. تحت تاثیر سخنان موثر و محرک آستر، بهرحال، قصری خیالی را که در تصور خود ساخته انکار نمی کند و خادم دلیر و متناقض سرنشینی می شود که به دروغ برای او ساخته اند. وقتی که یک منتقد به تمسح ویژگیها نمی پردازد، نوشته همیشه حالت طفره رفتن پیدا می کند. اما کتاب بنیادی چنان حساس و نازک بینانه دارد که نمیتوان تردید کرد که جوان انقلابی چیزی جز آنچه می نماید باشد.

یک دلیل صریح نبودن ویژگیها، ساده بودن و پیش یا افتادگی اصول طرح شده است. ناگهان در رزمینتون به یاد آدم فولادین آثار سینمون را دارد - به علاوه طراوتی غنایی در لقیه ها. ورکور چون آن نویسنده بزرگ کتابهای بلژی، رفتاری منظم، غیرمعنائی و صریح را برای انسانها، و در این مورد خاص برای زندگی پرهیجان پاک هنرمند، پیش می کشد، و در همانحال فراز زندگی بشری را نیز مطرح می کند.

کتابهای تازه

برگردنهای از شعر های نصرت رحمانی را انتشارات نیبای کتاب چاپ کرده، به علاوه اشعاری تازه، شعر چاپ رحمانی، از نخستین سالیهای حیات شاعرانه از (۳۰ تا ۳۲ به پدید) از بدعت و بنیادین برخوردار بوده، و تنها شاعری است که در سیاه مشق هایش حتی کوچ و کویر - می توان به فراخی « زبان » او را دریافت. از همان نخست « خود » بود و میرا از تقلید نصرت شاعری به نهایت هشیار و زودباب و موقع شناس است، و همیشه در کنار حوادث و حقایق روزانه زندگی، اندکی پیش تر، می نازد و تصویر هائی تند و عصبی از فاجعه می دهد. نصرت در همه چیز فریب و تیرنگ و ناپاکی کشف می کند و بروز شان می دهد، از همین رو برعکس از نقشی و سرایش و زرمه های عاشقانه بدور است، عشق صریح، عریان و بوبروا زا زایه های ملکوتی و جادوانگی است. نصرت همیشه فریاد می کشد و کین تو زانه دروغها را رو می کند. بزودی نقدی کلی از تمام شعر های نصرت خواهیم داشت.

۲ - کتاب چاپ لیکر که انتشارات اشرفی منتشر کرده خطابه دستایوسکی است در وصف شوکین. همراه با ستایشی از او و تحلیلی از کشمکش های روشنفکرانه روزگار. روزگار شیوع فراماسونری و غرب گرایی شدید در روشنفکران روسی.

نوعروس گمشده

نوشته: تد تانامی

ترجمه: عبدالله توکل



در دو شماره پیش خواندید که :
« اد - هان » - وکیل دعای - در سلاطین یافتن دو نفر بود : یکی همسر نوعروس خو
« کلودینا » و دیگری گروهیان « کنتین » .
 عضو دستگیر پلیس - که به گمناش کلودینا را برده بود . « هان » سه شب بود که پیدا مانده بود و در اداره پلیس پرونده کنتین را زیر و رو می کرد . بعد که از آنجا درآمد نوبی انومبیلش نشست ، غلطاً انومبیل کنتین برداشت تا این که انومبیل کنتین جلوی خانه ایستاد و کنتین وارد خانه شد . « هان » پشت در صدای زنی به گوشش خورد و قا کرد صدای کلودیناست ، اما بعد که در شکست و وارد خانه شد ، متوجه شد که اشتباه کرده است . ولی به هر حال مجبور شد یا کنتین گلاویز شود ، و عاقبت او را از درآورد . بعد به خانه خودش برگشت که استراحت کند . . .

-۳-

اعتراض داشت . . . گلهاش ، دردناک ، نرس می کشید .
 در پاگرد را باز کرد و چون زنی را که بدیدنش آمده بود ، به جای آورد ، خشکش زد و مثل ایله مادرزادی پلکهایش را بهم گرفت .
 زن شب گذشته بود . . . زن موحثانی . . .
 و گفت :
 - سلام .
 و از پی سلام فقهه زد .
 خنده پر نشاط و روشنی بود که او را دلخور کرد . . .

- چه چیز مضحکی پیدا کرده اید ؟
 - شما را . . . هرگز کسی را ندیده ام گرفتار چنین خساری باشد
 باز هم فقهه زد ، سپس ، با لیخنه کوچک و شیطنت آمیزی کیف مشکلی پلاستیکن را باز کرد . پودر دانی لسانی دوستی را برگرفت و به سوی او دراز کرد و گفت :
 - نگاه کنید !

نگاهی برای او پس بود . دو دایره آینه یگانه چیزی که وضع دوست و رویارویی داشت موهای سرش بود که از ته زده بود . . . چشمهای وحشت زده و پراز خونی داشت و بر چانه اش خار و خس موهای که پیش از موعد چونگندمی شده بود ، سیخ سیخ و ایستاده ، بود .
 پودردان را باز پس داد و گفت :
 - خوب ، موافقم . . . بعد چه می خواهید ؟
 زن گفت :

- و از این گذشته ، قیافه گرفته ای دارید .
 گفت :
 - زود باش . . . يك دنیه کار دارم و . . .
 گفت :
 - جانم ، لیخنه کوچکی بزنید . . . هر روز دیگری که بود ، قدر و قیمت نشاط این دختر را می دانست اما امروز صبح حال چنین کاری را نداشت . هزار ، ده هزار کار داشت و اگر چه این دختر از خوشگلی گستاخانه و پر رویانه ای برخوردار بود ، نمی توانست وقت بیشتری را با او بگذرد .
 گفت :
 - يك روز دیگر . . .
 و چنان وانمود که قصد دارد در را ببندد .

زن گفت :
 - اوه ! نه . . .
 با شربه نرم و گرم وان مستعرب خود که در آن واحد کارآموده و بی حیا بود ، در را باز کرد و جلو پای او به راه افتاد .
 گفت :
 - دست بردارید . . . شما نمی توانید . . . زن با لحنی محکم اما دوست داشتی گفت :
 - ساکت باش . . . یگو ببینم آشپزخانه در کدام سمت است !
 با حیرت به روی این زن نگریست و پرسید :

- با آشپزخانه چه کار دارید ؟
 جواب داد :
 - می خواهم قهوه دوست کنم . . . خوب معلوم است که به قهوه احتیاج دارید . . . به اصلاح صورت و استحمام هم احتیاج دارید . . . (اخم درهم کرد) خودتان می دانید که کمی بو می دهید . . .

نگاه سوزانی به روی زن کرد ، سپس بر برد که حق به جانب او است . . . و خنده های کرد . این خنده ، خنده کوتاهی بود اما با اینهمه چیز خوبی بود ، برای اینکه در ظرف سه روز گذشته ، نخستین بار بود که چنین

خنده های می کرد .
 زن گفت :
 - این طور بهتر است . . . روانه آشپزخانه بشوید .
 زن جوان را که با آن پاشنه های بلندش از سالون ناهار خوری گلشت ، نکاهی کرد و بی اختیار به این نکته پی برد که پیراهن تریکوی مشکی او برای آن دوخته شده است که حواشی اندام نرم و لغزانش را پر رنگتر نشان بدهد . هیکل بسیار خوشگلی داشت . . . و اگر چه قیافه کلودینا را نداشت ، با اینهمه چندین درجه از حد متوسط برتر بود . . .
 وقتی که صورت خود را تراشید و کار استحمام را تمام کرد ساعت دیواری نشان می داد که يك ربع به نه مانده است . . .
 خودش را دیگر چندان خسته نمی دید . . . البته ششادنگ سرحال نبود اما حداقل می توانست از جای خودش تکان بخورد . . . گله اش هم کمتر شکنجه اش می داد . . .

پیراهن سفید پاکیزه ای به تن کرد ، کراوات آلپاوالی خودش را بست و لباس خاکستری روشن و کفش مشکلی را پوشید .
 گوشه تلفن خوابگاه را برداشت و به دفتر « فری استون » ، معاون پلیس ، تلفن زد و برای ساعت نه و ربع قرار ملاقات گذاشت .
 سپس نمره دفتر خودش را گرفت .
« برتا » با لحن ملامت باری گفت :
 - موقع آن بود که من خبری از شما داشته باشم ! . . . (و « هان » از همان راه دور ، از پشت تلفن ، پی برد که از چشمهای برتا آتش می بارد . . .)
 دو تمام روز کمترین خبری از شما نبود . . . دوصورتیکه سه محاکمه به ، سه محاکمه . . . داشتید . . . روی همه میزها پیغام گذاشته ام . . . بهمجا تلفن زده ام . . . و بهزار زحمت توانسته ام قاضی را آرام بکنم . . .
« صبر کنید ، برتا . . . من امروز هم به دفتر نمی آیم . . . »
 برتا در منتهای هیجان و تشنج گفت :
 - امروز هم نمی آید ! تکلیف پرونده « فلنتن » چه می شود ؟ و تکلیف محاکمه « دورست » علیه « دورست » چه می شود ؟ ستر هان ، این کار ها را نمی توانم از شما باور کنم . . . می دانم که گرفتارهایی دارید . . . اما . . .

- بعد به اتاق تلفن می زنم ، برتا .
 معذرت می خواهم . . .
 گوشه تلفن را با ملایمت سرچایش گذاشت ، چه می دانست که هیچ کاری بیشتر از این برتا را دلخور نمی کند . . . سپس به آشپزخانه رفت .
 زن ناشناس ، زن موحثانی ، جلو آشپزخانه دست بکار بود . . . دو قطعه نان برشته از اجاق دو آورده بود . . . گفت :
 - یگمانم آماده شده باشد . . .
 دو فنجان پر کرد و روی میز فوریتکا گذاشت . سپس ، نشست .
 هان جرعه های خورده و دید که قهوه بسیار خوبی است .
 زن گفت :
 - دوست حسن زده بسودم ، اینطور نیست ؟
 - مقصود ؟
 لیخنه زد و گفت :
 - می دانستم که قهوه پرمایه دوست می دارید . . . شما حقیقتاً رنج می برید . . .
 - من همیشه قهوه پرمایه می خورم . . . زن سندلی دیگر را از زیر میز به کناری رد و گفت :
 - اینقدر دلخور نباشید . . . محضردهای

خنده ای می کرد .
 زن گفت :
 - این طور بهتر است . . . روانه آشپزخانه بشوید .
 زن جوان را که با آن پاشنه های بلندش از سالون ناهار خوری گلشت ، نکاهی کرد و بی اختیار به این نکته پی برد که پیراهن تریکوی مشکی او برای آن دوخته شده است که حواشی اندام نرم و لغزانش را پر رنگتر نشان بدهد . هیکل بسیار خوشگلی داشت . . . و اگر چه قیافه کلودینا را نداشت ، با اینهمه چندین درجه از حد متوسط برتر بود . . .
 وقتی که صورت خود را تراشید و کار استحمام را تمام کرد ساعت دیواری نشان می داد که يك ربع به نه مانده است . . .
 خودش را دیگر چندان خسته نمی دید . . . البته ششادنگ سرحال نبود اما حداقل می توانست از جای خودش تکان بخورد . . . گله اش هم کمتر شکنجه اش می داد . . .
 پیراهن سفید پاکیزه ای به تن کرد ، کراوات آلپاوالی خودش را بست و لباس خاکستری روشن و کفش مشکلی را پوشید .
 گوشه تلفن خوابگاه را برداشت و به دفتر « فری استون » ، معاون پلیس ، تلفن زد و برای ساعت نه و ربع قرار ملاقات گذاشت .
 سپس نمره دفتر خودش را گرفت .
« برتا » با لحن ملامت باری گفت :
 - موقع آن بود که من خبری از شما داشته باشم ! . . . (و « هان » از همان راه دور ، از پشت تلفن ، پی برد که از چشمهای برتا آتش می بارد . . .)
 دو تمام روز کمترین خبری از شما نبود . . . دوصورتیکه سه محاکمه به ، سه محاکمه . . . داشتید . . . روی همه میزها پیغام گذاشته ام . . . بهمجا تلفن زده ام . . . و بهزار زحمت توانسته ام قاضی را آرام بکنم . . .
« صبر کنید ، برتا . . . من امروز هم به دفتر نمی آیم . . . »
 برتا در منتهای هیجان و تشنج گفت :
 - امروز هم نمی آید ! تکلیف پرونده « فلنتن » چه می شود ؟ و تکلیف محاکمه « دورست » علیه « دورست » چه می شود ؟ ستر هان ، این کار ها را نمی توانم از شما باور کنم . . . می دانم که گرفتارهایی دارید . . . اما . . .

- بعد به اتاق تلفن می زنم ، برتا .
 معذرت می خواهم . . .
 گوشه تلفن را با ملایمت سرچایش گذاشت ، چه می دانست که هیچ کاری بیشتر از این برتا را دلخور نمی کند . . . سپس به آشپزخانه رفت .
 زن ناشناس ، زن موحثانی ، جلو آشپزخانه دست بکار بود . . . دو قطعه نان برشته از اجاق دو آورده بود . . . گفت :
 - یگمانم آماده شده باشد . . .
 دو فنجان پر کرد و روی میز فوریتکا گذاشت . سپس ، نشست .
 هان جرعه های خورده و دید که قهوه بسیار خوبی است .
 زن گفت :
 - دوست حسن زده بسودم ، اینطور نیست ؟
 - مقصود ؟
 لیخنه زد و گفت :
 - می دانستم که قهوه پرمایه دوست می دارید . . . شما حقیقتاً رنج می برید . . .
 - من همیشه قهوه پرمایه می خورم . . . زن سندلی دیگر را از زیر میز به کناری رد و گفت :
 - اینقدر دلخور نباشید . . . محضردهای

را دربر می گرفت ، از پی حرفهایش چنین گفت : « این آشپزخانه را نگاه کنید . . . دوست ، رویای هر زن خانه داری است . . . بقیه هم بهمان میزان . . . شما مرد گرانبهای هستید . . . من هیچ نمی توانم از این نکته سر در بیاورم که او برای چه این خانه را گذاشته و رفته . . . »
 گفت :
 - این خانه را رها نکرده . . . بزود بروده شده . . .

دیر باوری در چشمهای میشی او پدیدار شد . . .
 - چه ؟ مطمئن هستید ؟
 - کاملاً . . .
 گفت :
 - من هیچ باور نمی کنم . . . اینگونه قضایا اتفاق نمی افتند . . .

- اتفاق می افتد . . . مخصوصاً اگر زن مثل کلودینا خوشگل باشد . . .
 زن آهی کشید ، سپس سرش را آهسته تکان داد .
 - آری ، درست است . . . کلودینا خیلی خیلی خوشگل است . . . و تصور می کنم که شما هم از جان و دل عاشق او هستید . . .
 باید کرد .
 - یقین دارم . . . و طبعاً هر طرف چند روز ازدواج کرده اید ؟
 - از کجا چنین حسی می زنید ؟
 شانه هایش را بالا انداخت و گفت :
 - هیچ حرفی در این باره نشنیده بودم . . . پس ، قضیه به این ترتیب بوده . . .
 - از قرار معلوم کلودینا را خوب می شناسید ؟

- از این حسن اعتماد سپاسگزارم . . .
 خوش و خندان گفت :
 - خودم می دانستم . . . می دانستم که اگر جد و جدی بکنم می توانم لیخنه دیگری در قیافه شما ببینم . . . (لفظهای خاموش ماند) سنگین باشیم . . . اسم من « بلا پاستینسو » است . . .
 - اسم بسیار تشنگی است . . .
 - نه ؟ تا این حد . . . و یگمانم از این اسم چیزی دستگیرتان نمی شود ، جز اینکه بگویند از آن اسم های ایتالیایی است .
 فنجانش را گذاشت و گفت :
 - بدبختانه درست است . . . قهوه بسیار خوبی بود ، میسرپاستینسو . . . خیلی کنجکاوم که هل حضور شما را در اینجا بدانم و ببینم از چه راهی اسم مرا کشف کرده اید . اما از فضا من امروز صبح وقت گپ زدن ندارم . . . اگر لطفاً به منشی من تلفن بزنید و مده ملاقاتی به شما می دهند و می توانیم . . .
 گفت :
 - اوه ! خدای من ! . . .
 و به يك جست از جای خود برخاست ، میز را دور زد و هان را به روی سندلسی دیگر انداخت و گفت :
 - بشنید !
 هان نشست و گفت :
 - يك دقیقه به آنان فرصت مدهم که حرفهایشان را بزنند . . .
 هر قدر که دلم خواسته باشد ، باید فرصت بدهید . . . پس قهوه تان را بخورید .
 فنجان او را پر کرد و قهوه جوش را با سروصدا روی اجاق گذاشت و گفت :
 - حالا گوش بدهید . . . من حتی نمی دانستم که کلودینا شوهر کرده است . . . اما می توانستم حدس بزنم که می تواند گلیم خودش را از آب دو بیاورد . . . با حرکتی که آشپزخانه

بقیه در صفحه 51

بقیه در صفحه 51

بقیه در صفحه 51

میان پرده

پرده اول - در کردورها ..

● مدیر کل با مصیبت یکی از کارمندان را صدا کرد و به او گفت:

— شنیدم برای اضافه حقوق شمع نذر کردی و دعا کنی. این رو بهت بگم، من ابتدا از نوبه و پارتی بازی و تشبیت خوشم نمی‌آید.

● کارمند سرزده وارد اتاق رئیس شد و به او گفت:

— با حقوق منو همین الان دوپست تومن اضافه کنین یا مردم به همه همکارام می‌گن که یونصد تومن اضافه کردن.

● مردی وارد اتاق رئیس یک بانک شد و بر مقدمه گفت:

— دوازده نایبه گرسنه دارم که دو روزه هیچی نخوردن زلم مسلوله خودم از کار بیرونم کردن. به فکری به حال من بکنین.

رئیس بانک اشک نوحشمایش جمع شد. رنگ حیار را زد و به پیشخدمت خود گفت:

— این آقا امروز مرا بکلی متقلب و ناراحت کرد. رود بیرونش کن.



مثل اینکه زیادی خورد!

پرده دوم - سرزمینها

● بکشیه های لندن به ملال آوری ولم انگیزی معروف است. و به این علت می‌گویند که یک موسسه خیریه جوایز لائاری جشن خود را به این شرح اعلام کرده:

— جایزه اول یک روز بکشیه اقامت مجانی در لندن

— جایزه دوم دو روز بکشیه اقامت مجانی در لندن

— جایزه سوم سه روز بکشیه اقامت مجانی در لندن

● ایضا به همین مناسبت، « روی چکنیز » وزیر سابق کابینه انگلیس در یک جلسه مجلس عوام آن کشور گفته:

— ملت اینکه نهمصد سال است کشور انگلستان از هیچ کشوری شکست نخورده، این است که هیچ فاحش جرات ندارد آب و هوای گسل کشنده و بکشیه های تم انگیز لندن را تحمل کند.

● یک آلمانی و یک فرانسوی برای هم نمی‌آمدند. آلمانی گفت:

— ما آلمانیا خیلی باهوش و زرنگیم. همین‌الان به‌مشق آهن به من بده تا برات به کشتی جنگی درست کنم.

فرانسوی جواب داد:

— ما فرانسوی‌هامم باهوش و زرنگیم. به‌زمن بده تا متفرات اون کشتی رو درست کنم.



دیروز



امروز

پرده سوم - غرب وحشی وحشی

● « بیل کید » کابوی بزرگ و بز بنهاد غرب آمریکا صبح پنجره اتاقش را که در طبقه دوم بود باز کرد و از همانجا شیرجه پرید پایین و متاسفانه با قسمت خلفی بدن، روی زمین فرود آمد. ازجا بلند شد، گرد و خاکش را تکانه‌وزیرلب به‌تر گرفت:

— آگه می‌فهمیدم کدام فلان فلان شده‌ای اسب منو از زیر پنجره برده اون طرفتر...

● جان‌وجو، در تنها بار شهر کوچک خود مشغول لب‌فکر کردن بودند. جان معینطور که اطرافش را می‌بایید به جو گفت:

— برو ببین اون فریبی‌های که اون دس نشسته بوکر بلده یا نه، می‌خوایم به دس بوکر باهوش بزینم.

جو وقت تضحی کرده برگشت و گفت:

— فایده ندارد جان، بوکر بلده.

● یکی از آن گله‌دار های غرب آمریکا کارش سکه کرد و بچه‌ها هم راضیتش کردند که یک روز بویس بخرد. بعد از مدتی رفقا ازش پرسیدند:

— خوب، از ماشیت که راضی هستی!

— عالی. بخصوص شیشه‌ای که قسمت راننده رو از قسمت عقب جدا می‌کنه خیلی جالبه چون دیگه گوسفندا نمی‌تونن پشت گردنم رو لبس بزنن!

پرده چهارم - خارج از محدوده

● سیم کس بالای پشته‌بام بود تو شاگردش در پایین:

— پسر! اون چهارنا سیم که آویزونه می‌بینی!

— آره.

— خوب دوناتشو بردار برداشتم.

— چیزی حس نمی‌کنی!

— نه.

— حالت خوبه!

— آره.

— خوب، پس به اون دونای دیگه اصلا دست نزنه‌ها تشبصه ولت برق داره!

● مسافر هتل، شب که می‌خواست بخوابد به مدیر گفت:

— لطفا منو صبح زود بیدار کنین

— والله چطوری بگم، به مستخدمون رفتم مرخصی، یکی دیگه‌ام مریضه نیامده، اما می‌تونم به‌صامت شمشاده‌ای بهتون بدم.

— مانی ندارد، ساعت خوب رنگ می‌زنه!

— خوب که نه. باید به‌خورده تگوش بدین تا رنگ برنه.

● این خانواده تازه ده روز بود صاحب تلویزیون شده بود. اما تصویر تلویزیونشان خوب نبود. آقا به فروشنده تلفن کرد و گفت:

— تلویزیون ما خرابه. الان تصویر گوینده اخبار خیلی دواژر از حد طبیعی فروشنده گفت:

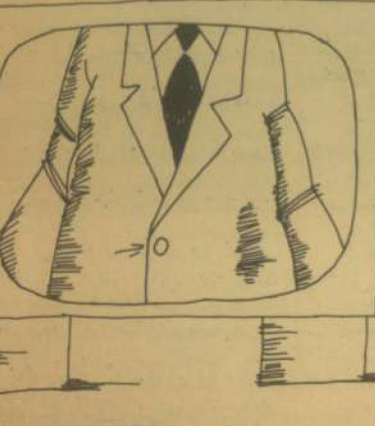
— ای آقا، با این حوادث عجیب و غریبی که تو دنیا اتفاق می‌افته باز جای شکرش باقیه که گوینده‌اش درنیاورده.

● بردی مصیبتی به خیاط خود مراجعه کرد و فریاد کتان گفت:

— این چه جور خیاطیه، شما به‌کت برای من دوختین که سه‌ا آستین‌داره.

خیاط خونسرد جواب داد:

— تقصیر ما چیه، شما نرمودین که بیشترم لازم دارین.



برنامه بی‌سروته!

يك بحث ورزشی که شما هم می‌توانید در باره آن اظهار نظر کنید

پهلوانی میمیرد

● در شماره‌ی گذشته درباره‌ی عدم توجه مردم به ورزش کشتی بحث کردیم، و بیشتر به وظایف فدراسیون کشتی ایران در ترویج ورزش کشتی، عدم قهرمان پروری و تماس های بیشتر خارجی اشاره‌ی هایی داشتیم.

● بعثت اهمیت‌خاص کشتی در ورزش ایران، در دنباله‌ی همان بحث، رشته های اجتماعی این بی‌توجهی مردم را نسبت به کشتی بررسی می‌کنیم.

● اولین سوآلی که ممکن است در مورد کشتی به ذهن هر علاقه‌مندی خطور کند اینست که چرا کشتی در ایران یک سنت است؟ چرا ورزشی چون وزنه برداری که ما بارها در میدان های جهانی این رشته صاحب مقام های بزرگی شده‌ایم، چنین مقامی در ورزش ما پیدا نکرده است؟ چرا مردم به کشتی قرنگی علاقه‌ی نشان نمی‌دهند، و در مقابل کشتی آزاد که در میدان های جهانی ادعای قهرمانی دارد، کشتی قرنگی در عطش کسب مقام هائی به مراتب پایین‌تر میسوزد؛ آیا تنها در لغت « قرنگی » بعد از نام کشتی، این همه فاصله بین این دو نوع کشتی انداخته است؟

● پاسخ به این « چرا » ها و دهها « چرا » ی دیگر به گذشته‌ی خیلی دور این ورزش در ایران بازمی‌گردد.

● به ادبیات کلاسیک ایران نگاه کنیم. شاهنامه‌ی فردوسی مظهر پهلوانی و دلآوری ایرانیان و زنده‌کننده‌ی زبان پارسی، چنان اهمیتی به کشتی و کشتی گریان میدهد که زندگی انسانها را به آن وابسته می‌داند و نشانه‌ی برتری انسانها را در بهتر دانستن این فن میدانند. بطوریکه مرگ و زندگی را یک مسابقه کشتی تعیین می‌کند، و سرانجام تراژدی‌یز-گ رستم و سهراب را، نتیجه‌ی کشتی این پسر و پسر پدیده می‌آورد.

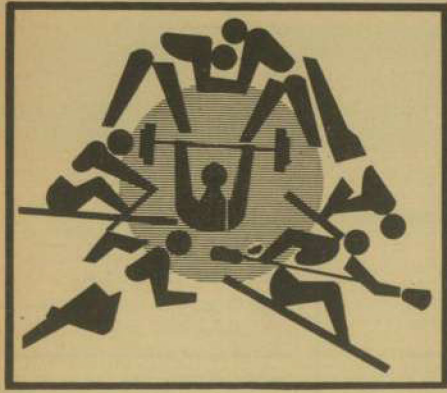
● پس از آن در مکتب « عیاری » نیز کشتی یکی از حربه های بزرگ عیاران بود و از این زمان است که ورزش کشتی کم‌کم جنبه‌ی روحانیت خاصی بخود می‌گیرد. کشتی با پهلوانی درهم آمیخته می‌شود، و این پهلوانی است که کشتی را روی با نگاه میدارد. زیرا در ایران باستان تیراندازی، سوار کاری، چوگان و کشتی، از فنون مقبول زمان بودند و بزرگان آن زمان فرزندان خود را به دانستن این فنون ترغیب می‌کردند، اما در قرن‌های بعد، بتدریج تمرین اینگونه رشته‌ها، بخاطر تفریح و وقت‌گذرانی انجام میشد.

● مهمترین سوآلی که در اینجا پیش می‌آید، اینست که چرا مردم، ورزش هائی چون چوگان و تیراندازی را از کشتی گریان خاور دور و مخصوصا

فراموش کردند و چنین به کشتی روی آوردند در حالیکه هر دو آن رشته‌ها جزو ورزشهای سنتی ایران بوده و ویژه چوگان که ایرانیان از پایه‌گذاران آن بوده‌اند.

● پاسخ به این سؤال بسیار آسان است، در واقع این کشتی نبود که بعنوان یک حاضر بخاطر روابط پیچیده‌ی اجتماع، هر روز و هر ساعت در حال نابود شدن است، زیرا اکنون دیگر احتیاج نیست پهلوان حافظ امنیت و عدالت باشد، قهرمان امروز به اتکاء پیچیدگی عضلات خود نمی‌تواند مسایل اجتماعی را حل کند و اجتماعات آنتنر بزرگ و پراز جمعیت شده‌اند که فردی به نام پهلوان به همراه سازمانی بنام « نوچه » ها هرگز قادر نیست به مسایل آنها رسیدگی کند و اجتماع هم چنین وظایفی را برای پهلوان با معنی گسترده‌ی آن تعیین نکرده‌است، زیرا اکنون سازمانها و دستگاههای ویژه‌ی مأمورانجام روابط و مشکلات مردم هستند.

● خلاصه آنکه در اجتماع امروز پهلوانی و لوطی‌گری را بطور عجیبی رونق داده بود.



آر : عبدالستار دلداز

● برای اولین بار در يك تماس دوستانه‌ی خارجی با تیم ترکیه‌سابقه داد، دریافتند که پهلوانی در حال مرگ است. در آن مسابقه کشتی‌گیران ما از داخل کود بیرون آمدند و روی تشک مریم شکل کشیده شدند و سرانجام شانه‌های آنها یکی‌یکی پس از دیگری پاشک آشنا شد. مسایله‌ی برای مردم آن زمان غیر قابل هضم بود. تمام غرورها در حال خرد شدن بود که کشتی ایران باجیشی باورنکردنی خود را به کاروان کشتی جهان رسانید و چون زمینه‌های مساعدی از گذشته‌ی کشتی ایران هنوز باقی بود، بخسویی به این کاروان رسیدیم. اما باز مردم از قهرمانان امروزی جهان پهلوان می‌خواستند و سالها به همین دل خوش بودند، و اکنون پس از کتب دو مقام اول جهان و دهها مدال دریافت‌اند که هر روز فاصله قهرمانان با پهلوانی زیادتر میشود.

● باید قبول کرد که کشتی به‌تنهایی يك سنت نیست، بلکه کشتی و پهلوانی در حقیقت در بین ایرانیان يك سنت بوده است. اگر مردم در شرایط فعلی گرایش به کشتی نشان میدهند، فقط بخاطر داستان های غرورآمیزی است که از پهلوانان این رشته شنیده یا خوانده‌اند و میدانند دیدن آن مشتاق سازد و زیبایی های این ورزش نیز چنین قدرتی را در جلب تماشاگر ندارد.

● رشته های انفرادی دیگر از جمله مشت زنی وجود دارند که همچنان و زیبایی آن برآفت بیش از کشتی است اما مشاهده می‌کنیم که تماشاگر آن در حضور شاه و با شرکت کلیه‌ی کشتی گریان ایران انجام‌میشود برنده‌ی نهایی پهلوان ایران از پهلوانی و لوطی‌گری کشتی زیاد است، بطور خلاصه باید گفت که تمام مظاهر نیک خاص اجتماع آن روز ایران در پهلوان‌ها وجود داشت و اغلب اینان جان خود را در راه خدمت به مردم از دست میدادند و در مقابل مردم حاضر به هرفداکاری بودند.

● داستان پوریای‌بی و شاهد آخر صادق هدایت، داش آکل موبد همین مطلب است.

● همین دلیل پهلوانان در نزد مردم عزیز و گرامی بودند و مسابقات کشتی آنها همیشه پراز تماشاگر بود و اغلب کشتی‌گیران کشورهای همسایه برای مسابقه به ایران میآمدند، و حتی بارها از کشتی‌گیران خاور دور و مخصوصا

● برای اولین بار در يك تماس دوستانه‌ی خارجی با تیم ترکیه‌سابقه داد، دریافتند که پهلوانی در حال مرگ است. در آن مسابقه کشتی‌گیران ما از داخل کود بیرون آمدند و روی تشک مریم شکل کشیده شدند و سرانجام شانه‌های آنها یکی‌یکی پس از دیگری پاشک آشنا شد. مسایله‌ی برای مردم آن زمان غیر قابل هضم بود. تمام غرورها در حال خرد شدن بود که کشتی ایران باجیشی باورنکردنی خود را به کاروان کشتی جهان رسانید و چون زمینه‌های مساعدی از گذشته‌ی کشتی ایران هنوز باقی بود، بخسویی به این کاروان رسیدیم. اما باز مردم از قهرمانان امروزی جهان پهلوان می‌خواستند و سالها به همین دل خوش بودند، و اکنون پس از کتب دو مقام اول جهان و دهها مدال دریافت‌اند که هر روز فاصله قهرمانان با پهلوانی زیادتر میشود.

● باید قبول کرد که کشتی به‌تنهایی يك سنت نیست، بلکه کشتی و پهلوانی در حقیقت در بین ایرانیان يك سنت بوده است. اگر مردم در شرایط فعلی گرایش به کشتی نشان میدهند، فقط بخاطر داستان های غرورآمیزی است که از پهلوانان این رشته شنیده یا خوانده‌اند و میدانند دیدن آن مشتاق سازد و زیبایی های این ورزش نیز چنین قدرتی را در جلب تماشاگر ندارد.

● رشته های انفرادی دیگر از جمله مشت زنی وجود دارند که همچنان و زیبایی آن برآفت بیش از کشتی است اما مشاهده می‌کنیم که تماشاگر آن در حضور شاه و با شرکت کلیه‌ی کشتی گریان ایران انجام‌میشود برنده‌ی نهایی پهلوان ایران از پهلوانی و لوطی‌گری کشتی زیاد است، بطور خلاصه باید گفت که تمام مظاهر نیک خاص اجتماع آن روز ایران در پهلوان‌ها وجود داشت و اغلب اینان جان خود را در راه خدمت به مردم از دست میدادند و در مقابل مردم حاضر به هرفداکاری بودند.

● داستان پوریای‌بی و شاهد آخر صادق هدایت، داش آکل موبد همین مطلب است.

● همین دلیل پهلوانان در نزد مردم عزیز و گرامی بودند و مسابقات کشتی آنها همیشه پراز تماشاگر بود و اغلب کشتی‌گیران کشورهای همسایه برای مسابقه به ایران میآمدند، و حتی بارها از کشتی‌گیران خاور دور و مخصوصا



فهرمانان ما متأسفانه در برخورد های اجتماعی خویش دارای خصائص پهلوانان گذشته نیستند و بیشتر سعی در فخر فروختن به مردم دارند لذا طبیعی ترین انگش مردم ندانن عنوان پهلوانی به آنها و روگردانی از حمایت ایشان است. در اینجا وظیفه‌ی خطیر فدراسیون ملی مطرح می‌شود ، زیرا مشاهده می‌کنیم کشتی‌گیران چون گذشته نمی‌توانند رفتار خود را در برخورد با اجتماع تنظیم کنند. فدراسیون وظیفه‌ی تربیت آنها را برای جلوگیری از نابودی سنت پهلوانی باید به عهده بگیرد ، و باید مردم را نیز با کشتی و بیشتر آشنا سازند و یادآور شوند که کشتی با ضوابط خاص گذشته نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد ، اما در هر شرایط ، فدراسیون کشتی ملی باید بداند که بدون قهرمان می‌توان پهلوان داشت ، لیکن بدون پهلوان مشکل بتوان برای مدتی زیاد قهرمان داشت .

قضیه ایگورتو و دهداری

هفته گذشته فدراسیون فوتبال ایران پرویز دهداری را بعنوان سرپرست تام‌الاختیار تیم ملی ایران و «ایگورتو» کاپیتان سابق تیم ملی شوروی را به سمت مربی تیم ملی ایران برگزید .

بنیست کمی وضع این نام آشنا را در فوتبال ایران بررسی کنیم . « ایگورتو » سال‌ها کاپیتان تیم ملی شوروی بود . « تنو » در جهان فوتبال نامی با اعتبار و قابل احترام است . در تنگنای شرکت در بازی‌های آسیایی بانکوک (۱۹۷۰) فدراسیون فوتبال ایران از فدراسیون فوتبال شوروی تقاضای اعزام یک مربی به ایران را کرد . « تنو » در فاصله چند روز به بازبهای آسیایی مانده به تهران آمد .

از ابتدا آشکار بود که ایگورتو با تمام سابقه درخشانی که در فوتبال شوروی و جهان دارد هرگز قادر به انجام کاری اصولی در ایران نیست ، زیرا بدون آنکه او به خصوصیات بازیکنان ایرانی آشنایی داشته باشد اعضای تیم ملی ایران را انتخاب کردند و اسامی را متعاقباً قرار دادند . « تنو » همراه با تیم انتخابی بمدت ۱۵ روز به اردوی داوودیه رفت . در این مدت کم او فقط توانست تمرینات بدنی را دنبال کند و فرصتی برای اصلاح تکنیک‌های انفرادی و بازی دسته‌جمعی تیم ایران پیدا نکرد . پیوسته آنکه « ایگورتو » بعلمت عدم آشنایی به زبان فارسی از روحیه بازیکنان ما ناآگاه بود و در حقیقت برای پایان دادن به اختلاف سلایقه‌هایی که وجود داشت به بانکوک رفت . همانطور که پیش‌بینی میشد تیم ایران در بانکوک با شکستی سخت روبرو شد و در همان دوره مقدماتی از دور مسابقات خارج شد . پس از بازگشت از



دهداری

بانکوک گناه نیمی بیشتر از شکست تیم تهران به گردن بازیکنان و نیمی دیگر به گردن مربی جدید افتاد . بیچاره « تنو » که هنوز عرقش خشک نشده بود دلیل آنکه تیمش با شکست روبرو شده بود به وطن خویش بازگشت . پس از « تنو » قریب شش ماه تیم ایران بی‌سرپرست بود . تا آنکه پس از جنجالهای فراوان و تعویض مریبان متعدد ، سرانجام پرویز دهداری پیراهن مربی‌گری تیم ملی ایران را بتن کرد و در مسابقات فوتبال جام کوروش بزرگ تیم ایران را صاحب پیروزی کرد .

پس از این پیروزی ، فدراسیون فوتبال ایران اعلام کرد که پرویز دهداری تا المپیک مونیخ (سال ۱۹۷۲) بعنوان مربی در تیم ملی ایران به خدمت خود ادامه خواهد داد . اما هنوز بیش از سه روز از صدور این حکم نگذشته بود که تیم گارد تهران که سرپرستی آن بعده پرویز دهداری است ، در مقابل تیم پرسپولیس ۸ بر صفر شکست خورد .

پس از این باخت — که دلایل آن را همان زمان نوشتیم — فدراسیون فوتبال ایران بار دیگر پرویز دهداری را از مربی‌گری تیم ملی ایران خلع کرد . دلیل فدراسیون این بود که چون دهداری نتوانسته تیم خود را به خوبی رهبری کند پس قادر نخواهد بود تیم ملی ایران را نیز هدایت کند !

با این دلیل پرویز دهداری از کار برکنار شد ، در حالیکه در مدت خدمت خویش در تیم ملی ایران شایستگی خود را ثابت کرده بود . در حقیقت جام کوروش در سایه هیستکی و دوستی که دهداری در تیم ایران بوجود آورده بود تمسب ایران شد .

بهرحال پس از فروکش کردن خشم حاصله از باخت گارد مسئولان فدراسیون دریافتند که در شرایط موجود دهداری تنها کسی است که میتواند تیم ملی ایران را برای بازی المپیک ۱۹۷۲ مونیخ رهبری کند . بنابراین باز او را دعوت بهمکاری کردند . البته قبلا نیز از « ایگورتو » خواسته بودند که



ایگورتو

دوباره به ایران بیاید که پس از موافقت فدراسیون شوروی قرار است « تنو » روز دوم شهریورماه به تهران بیاید و مربی تیم ملی ایران شود . پرویز دهداری نیز سرپرستی تیم ملی ایران را به عهده خواهد داشت .

اما آیا میتوان به ثبات آینده این دو اطمینان داشت ؟ جای تردید است چون عزل و نصبها در مراجع ورزشی مسا بیحساب و عجولانه انجام میگردد . بی دلیل نیست که هر روز چهره‌هایی جدید به عنوان مربی و سرپرست به میدانهای بین‌المللی رهسپار می‌کنیم . اما خواست

تهیه و تنظیم از جهانگیر افشاری

مسأله شطرنج شماره ۹

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می‌کند

حل مسأله شطرنج شماره ۸

سفید	سیاه
1 - D - g6	1 - P - e5
2 - Cc4 - e3 ++ مات	2 - R x Cc4
3 - اکر	3 - 1 - R - c6
4 - D - e4 ++ مات	4 - 2 - D x Pc6 ++ مات

سیاه در دو حرکت مات می‌شود

ممکن است در برنامه های تلویزیون هاتقیراتی در آخرین لحظات روی دهد . این گونه تفسیرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد .

برنامه تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه : (همدان ، اصفهان)

- برنامه دوم
- مراکز استان
- رشت
- تبریز
- بندرعباس
- کرمانشاه
- رضائیه
- آبادان
- شیراز

- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا
- رادیو ایران
- رادیو تهران
- رادیو F. M

از پنجشنبه ۲۸ مرداد تا چهارشنبه ۳ شهریور ماه ۱۳۵۰



برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)

شروع برنامه	۱۳ر۱۵
حفاظت و ایمنی	۱۳ر۱۶
دختر شاه پریان	۱۳ر۳۰
ادبیات جهان	۱۴
واریته	۱۴ر۳۰
اخبار	۱۴ر۴۵
بخش دوم	
کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
آقاخره	۱۸ر۴۴
موسیقی فرهنگ و هنر	۱۹ر۰۵

برنامه هنرمندان اداره کل فعالیت های هنری فرهنگ و هنر ، با شرکت سینا گلچین اجرا می‌شود ، سازنده آهنگ و سرپرست ارکستر میداکریم مهرافشان ، تکنوازه رضا وحدانی (نار آتشین اجلائی ضرب) .

۱۹ر۳۰ ایران زمین

۴۰ گوشت ترماد



۴۰ گوشت ترماد

۴۰ر۳۰ اخبار
۴۱ر۲۰ میلیاردر
۴۱ر۳۰ چهره ایران
۴۲ر۱۰ روزهای زندگی
تست‌های ۲۵۸ - ۲۵۹

شنبه ۳۰ مرداد ماه

بخش اول	
آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳ر۱۵
کارگر	۱۳ر۱۶
پیتون پلیس	۱۳ر۳۰
تست ۲۶۱	
هالیوود و ستارگان	۱۴
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴ر۳۰
اخبار	۱۴ر۴۵
بخش دوم	
کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
هواپیمای ایران	۱۸ر۴۴

برواز با هواپیمای بی‌موتور مورد علاقه جوانان است ، برای آشنایی با مرکز عملیات هوایی کشور و چگونگی ثبت نام در آن و بالاخره گردش در آسمانها برنامه‌یی تهیه شده که با عنوان آسمان ایران بخش میشود تا نوشتن راه علاقه‌مندان این فن و حرفه گردد .

روح کابیتان گروک	۱۹ر۱۵
مجله نگاه	۱۹ر۴۰
دنیای یک زن	۴۰
بازگشت لی روی	
کم شمن جواهرات خانوادگی ، سوء ظن را متوجه لودی می‌کند که بعلمت اشتباهات زیاد از موزه اخراج شده ، این فیلم را بابا سوسنی کارگردانی کرده .	

از ساعت ۲۲:۰۰ تا پاسی بعد از نیمه شب وارته و کسرتی که با شرکت گروه بسیاری از خوانندگان و هنرمندان محبوب رادیو و تلویزیون بمناسبت روز قیام ملی ۲۸ مرداد ، اجرا میشود مستقیماً از تلویزیون پخش خواهد شد .

جمعه ۲۹ مرداد ماه

کارگاه موسیقی	۱۳ر۳۴
کینکشان	۱۴ر۱۰
رویدادها	۱۵ر۰۵
فیلم سینمایی	۱۵ر۴۰
فوتبال	۱۷ر۱۰
واریته	۱۸
ستارگان	۱۸ر۳۰

مرد و زنی که تمام روزهای خوش‌زندگی را با دوا و مرافقه می‌گذرانند در طی یک حادثه که از فداکاری شوهری برای زنی بیمارشان حاکم است ، راه بهتری برای ادامه می‌یابند. کشتن یک مرد نام فیلم ستارگان است که به کارگردانی جیمز تلسون و بازی الکسی اسمیت تهیه شده .

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

رنگارنگ	۱۹
شما و تلویزیون	۱۹ر۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۴۰
اخبار	۴۰ر۳۰
اختاپوس	۴۱ر۳۰
چشمن هنر	۴۱ر۵۵
بارون	۴۲ر۱۵
با شرکت استیو فارست	
بخش اول	
آهنگهای روز	۱۳

با شرکت استیو فارست

دوشنبه ۱ شهریور ماه

بخش اول	
آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳:۱۵
کارگر	۱۳:۱۶
محله پیتون	۱۳:۳۰
نست ۲۶۵	
بخش دوم	
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴
خلبان ارلت	۱۴:۱۵
اخبار	۱۴:۴۵

سهشنبه ۲ شهریور ماه

بخش اول	
آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳:۱۵
کانون خانواده	۱۳:۱۶
سفر های جیمی مکفیترز	۱۳:۳۳
واریته	۱۴:۳۰
اخبار	۱۴:۴۵

بخش دوم

تقنگذار	۲۱:۳۰
ملکین ، نهرمان یکم - زمین مجموعه	
تلنگار ، تنها مبارزی است که بر طبله خشونت و بیادگری چیک هاروی قد علم کرده تا او و دار و دسته اش را از شهر بیرون کند ، حالا تا چه اندازه موفق خواهد کارگردان فیلم مبارزه	
هفت شهر عشق	۲۱:۵۰
سازمان اس	۲۲:۳۰

چهارشنبه ۳ شهریور ماه

بخش اول	
آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳:۱۵
فیلم بیگمک	۱۳:۱۶
محله پیتون	۱۳:۳۰
نست ۲۶۶	
جولیا	۱۴

چهارشنبه ۳ شهریور ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
رازقا	۱۹:۳۴
جنگ بزرگ	۲۰



جون آلیون

تجربیات شگرف در کادر رهبری جنگ ، نبردهای خصمانه در جبهه غرب و مقابله فرانسویان و آلمانها بسال ۱۹۱۷ دوازدهمین قسمت مجموعه جنگ بزرگ معرفی و خاتمه اوضاع زمان می شود .

اخبار	۲۰:۳۰
تگاهی بگشته	۲۱:۰۵
کاوش	۲۱:۱۵
مدافعان	۲۱:۳۰
ایران زمین	۲۲:۳۵
اخبار	۲۰:۳۰
موسیقی ایرانی	۲۱
روهاید	۲۱:۳۰
دانش	۲۲:۳۵
صنایع ماهی در ژاپن	

۲۱ گلینیس

حرفه ای ها - بکارگردانی سواک من با شرکت گلینیس جونز

دوشنبه ۱ شهریور ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
ادبیات جهان	۱۹:۳۴

دوشنبه ۲ شهریور ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
موسیقی ایرانی	۱۹:۳۴
جون آلیون	۲۰

مسابقه ها	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
خانه قبرخانم	۲۱:۳۰
روزهای زندگی	۲۲
نست ها ۲۶۰ - ۲۶۱	

مرکز آبادان



یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

پیتون پلیس	۲۲:۱۵
دکتر بن کیسی	۲۳:۱۰

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

رویدادها	۱۵:۰۵
فیلم سینمایی	۱۵:۴۰
فوتبال	۱۷:۱۰
واریته	۱۸
ستارگان	۱۸:۳۰
رتگارتگ	۱۹
شما و تلویزیون	۱۹:۳۵
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۰
اخبار سراسری و خوزستان	۲۰:۳۰
اختاپوس	۲۱:۲۰
جشن هنر	۲۱:۵۵
بارون	۲۲:۳۰
واریته تام جونز	۲۳:۱۰

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

قرآن قرآن	۱۷:۴۵
کارتون	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
هسایگان	۱۸:۴۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۱۹:۰۵
ایران زمین	۱۹:۳۰
گوزشت تردام	۲۰
اخبار سراسری و خوزستان	۲۰:۳۰
روزهای زندگی	۲۱:۱۰
مسابقه جایزه بزرگ	۲۳:۱۰
نمایش مستاجر	۲۳:۴۰

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

بازی بازی	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
هسایگان	۱۸:۴۰
زنگولهها	۱۹:۰۵
اخبار سراسری و خوزستان	۲۰:۳۰
قرعه کشی	۲۱:۱۵

دوشنبه ۱ شهریور ماه

قرآن قرآن	۱۷:۴۵
کارتون	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
هسایگان	۱۸:۴۰

دوشنبه ۱ شهریور ماه

قرآن قرآن	۱۷:۴۵
کارتون	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
هسایگان	۱۸:۴۴
روح کاپیتان گرگ	۱۹:۱۵
برنامه هنرمندان رومانی	۱۹:۴۰

دوشنبه ۱ شهریور ماه

قرآن قرآن	۱۷:۴۵
کارتون	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
هسایگان	۱۸:۴۴
روح کاپیتان گرگ	۱۹:۱۵
برنامه هنرمندان رومانی	۱۹:۴۰

دوشنبه ۱ شهریور ماه

قرآن قرآن	۱۷:۴۵
اذان ظفر	۱۷:۴۵
سخنرانی مذهبی	۱۷:۴۲
کارتون	۱۸
کارگاه موسیقی	۱۸:۳۴



کالمان دوبوش

برنامه دوم



یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
درجهانما	۱۹:۳۴
بازی سرنوشت	۲۰

پیتو دانیل فیلم در جستجوی گزارشها با شرکت ریچارد برادفورد کارگردانی کرده . در طی این فیلم شاهد مبارزه پلیس ، افراد يك باند ناپاچه و مکگیل برای یافتن يك گزارش مهم و با ارزش هستیم .

شنبه ۳۰ مرداد ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
فیلم ماجرا	۱۹:۳۴
موسیقی ایرانی	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
فیلم سینمایی	۲۱
واریته	۲۲:۳۰

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
درجهانما	۱۹:۳۴
بازی سرنوشت	۲۰

پیتو دانیل فیلم در جستجوی گزارشها با شرکت ریچارد برادفورد کارگردانی کرده . در طی این فیلم شاهد مبارزه پلیس ، افراد يك باند ناپاچه و مکگیل برای یافتن يك گزارش مهم و با ارزش هستیم .

شنبه ۳۰ مرداد ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
فیلم ماجرا	۱۹:۳۴
موسیقی ایرانی	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
فیلم سینمایی	۲۱
واریته	۲۲:۳۰

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
درجهانما	۱۹:۳۴
بازی سرنوشت	۲۰

پیتو دانیل فیلم در جستجوی گزارشها با شرکت ریچارد برادفورد کارگردانی کرده . در طی این فیلم شاهد مبارزه پلیس ، افراد يك باند ناپاچه و مکگیل برای یافتن يك گزارش مهم و با ارزش هستیم .

شنبه ۳۰ مرداد ماه

شروع برنامه	۱۹:۳۰
فیلم ماجرا	۱۹:۳۴
موسیقی ایرانی	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
فیلم سینمایی	۲۱
واریته	۲۲:۳۰

مرکز تبریز



- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ نغمه ها
- ۱۹ر۳۰ مدافعان
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ موسیقی کلاسیک
- ۲۱ر۳۰ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱ شهریور ماه

- ۱۷ اعلام برنامه + کارتون و آموزش کودکان روستایی
- ۱۸ جولیا
- ۱۸ر۳۰ وارثه
- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ بقرار
- ۲۰ ایران زمین
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ محله بیتون
- ۲۲ سرکار استوار

چهارشنبه ۳ شهریور ماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی
- ۱۷ر۳۰ تونس
- ۱۸ سرزمینها
- ۱۸ر۳۰ ساز تنها
- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ محله نگاه
- ۱۹ر۳۰ روهاید
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ محله بیتون
- ۲۲ پهلوانان

سهشنبه ۴ شهریور ماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش روستایی
- ۱۸ داستان سفر
- ۱۸ر۳۰ تگاهی به گذشته
- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹ر۳۰ تابستان گرم و طولانی

مرکز وشت



- ۲۲ بیتون پلیس
- ۲۳ موسیقی فرهنگ و هنر

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

- ۱۸ر۱۵ کارتون
- ۱۸ر۳۰ آقاختره
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹ر۳۰ ایران زمین
- ۲۰ گوژبخت نتردام
- ۲۱ر۱۵ روکامبول
- ۲۱ر۳۰ فیلم انتخابی هفته
- ۲۲ روزها و روزنامه ها

دوشنبه ۱ شهریور ماه

- ۱۸ر۱۵ کارتون
- ۱۸ر۳۰ سرزمینها
- ۱۹ روح کابیتان گرگ
- ۱۹ر۳۰ محله نگاه
- ۲۰ دنیای يك زن
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ میلیاردر
- ۲۱ر۳۰ چهره های ایران



چین باول در فیلم ستارگان

- ۱۴ کهکشان
- ۱۵ بعدا اعلام میشود
- ۱۵ر۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸ر۱۵ وارثه
- ۱۸ر۳۰ آژیر
- ۱۹ از دیدگاه شما (محلی)
- ۱۹ر۳۰ ستارگان

پنجشنبه ۲۸ مرداد ماه

- برنامه مخصوص ۲۸ مرداد ماه
- ۱۸ر۱۵ بازی بازی
- ۱۸ر۴۵ باگربانی
- ۱۹ زنگوله ها
- ۱۹ر۳۰ راه آهن
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ موسیقی شاد ایرانی
- ۲۱ر۴۵ فیلم سینمایی هفته

جمعه ۲۹ مرداد ماه

- ۱۳ر۳۰ کارگاه موسیقی کودک

۱۸ آموزش زنان روستایی

۲۴ر۱۵ شکوه شاختاشی
۲۴ر۴۵ فیلم گرفتار
برنامه یازدهم کارگردان مایکل اوهرلمی با شرکت رابرت واکر
امریکای جنوبی مرکز توجه خبرنگاری برای روی کار آمدن یک حکومت ضد آمریکائی شده ، پیدا کردن راه حلی برای جلوگیری از این نقشه ، نجات شهر و دستگیری عاملین ، تنها از عهده تهران مجبومه گرفتار برمیآید که باید دید چگونه برنامه برآورد را برهم میزند .

- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۴ همایگان
- ۱۹ر۱۰ گیدئون
- ۲۰ ساقه ها
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان خوزستان
- ۲۱ر۳۰ خانه قهر خانم
- ۲۲ بیتون پلیس
- ۲۳ر۱۰ موسیقی تلویزیون خلیج فارس

سهشنبه ۲ شهریور ماه

۱۷ر۴۵ کودکان روستایی
۱۸ر۳۰ اخبار
۱۸ر۴۳ آموزش روستایی
۱۹ر۳۰ جادوی علم
۱۹ر۵۷ تلمسار
۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان خوزستان
۲۱ر۱۵ سرکار استوار
صحنه ای از برنامه سرکار استوار



صحنه ای از برنامه سرکار استوار

- ۱۹ر۰۷ موسیقی شاد ایرانی
- گوکوش، ویلسون ، بلا و رسائی ، آلیس ، تاسیر ، نازلی ، پیمانیه ، فرهاد ، گردآمدند تا برنامه های شاد خودشان را برای ملائمتان بخوانند .
- ۱۹ر۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و خوزستان
- ۲۱ر۱۵ موسیقی تلویزیون خلیج فارس
- ۲۱ر۵۰ هفت شهر عشق
- ۲۲ر۳۰ سازمان اس
- ۲۳ر۱۰ انسانها

سهشنبه ۳ شهریور ماه

- ۱۷ر۲۳ تلاوت قرآن

مرکز بندرعباس



چهارشنبه ۳ شهریور ماه

- ۱۷ر۳۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۸ کارتون
- ۱۸ر۳۰ آنچه شما خواستاید
- ۱۹ وارثه
- ۱۹ر۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
- ۲۱ر۳۰ خانه قهر خانم



اجرا نقش اتمامال در خانه قهرخانم

سهشنبه ۲ شهریور ماه

- ۱۷ آموزش روستایی
- ۱۸ر۳۰ ساقه لقای کودکان
- ۱۹ آقاختره
- ۱۹ر۳۰ جادوی علم
- ۲۰ ملیا
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ سرکار استوار
- ۲۲ فیلم سینمایی

- ۱۸ سرزمینها
- ۱۸ر۳۰ بهداشت
- ۱۹ روح کابیتان گرگ
- ۱۹ر۳۰ محله نگاه
- ۲۰ دنیای يك زن
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ میلیاردر
- ۲۱ر۳۰ چهره ایران (امواج روشن)
- ۲۲ بیتون پلیس

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

- ۱۷ر۳۰ کارتون
- ۱۸ نوبالوگان
- ۱۸ر۳۰ وارثه شش و هشت
- ۱۹ ایران زمین
- ۱۹ر۳۰ کت مونت کریستو
- ۲۰ جولیا
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ روکامبول
- ۲۱ر۳۰ موسیقی محلی
- ۲۲ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱ شهریور ماه

- ۱۷ر۳۰ کارتون
- ۱۸ تونس
- ۱۸ر۳۰ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹ دانش
- ۱۹ر۳۰ دور دنیا
- ۲۰ تاتر
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۱ر۴۵ هفت شهر عشق
- ۲۳ر۱۵ سازمان اس

پنجشنبه ۲۸ مرداد ماه

- برنامه مخصوص ۲۸ مرداد ماه
- ۱۷ر۳۴ بازی بازی
- ۱۸ نوبالوگان
- ۱۸ر۳۰ باگربانی
- ۱۹ زنگوله ها
- ۱۹ر۳۰ راه آهن
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱ر۴۵ فیلم هفته

جمعه ۲۹ مرداد ماه

- ۱۱ر۳۴ کارگاه موسیقی
- ۱۲ فیلم کهکشان
- ۱۳ رویداد های هفته
- ۱۳ر۳۰ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۴ دانش بالکی
- ۱۵ فیلم مستند
- ۱۵ر۳۰ سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸ موسیقی محلی
- ۱۸ر۳۰ فیلم آژیر
- ۱۹ رنگارنگ
- ۱۹ر۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ر۱۵ اختاپوس
- ۲۱ر۴۵ جشن هنر
- ۲۲ فیلم آلفرد هیچکاک

شنبه ۳۰ مرداد ماه

- ۱۷ر۳۰ کارتون

رادیو - تلویزیونهای جهان برای جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران برنامه‌های خاصی تدارک دیده‌اند

سابقه از مراکز هنری و فرهنگی انگلستان دیده شد.
بخش فارسی رادیو لندن از مطمئن و صاحب نظران در ادبیات ایران اظهار نظر و مشاورت خواهد خواست ولی در مورد برنامه تصمیم نهایی از طرف بی.بی.سی خواهد بود.

برنامه رادیو ایتالیا

رادیو ایتالیا در یکی از برنامه‌های خبری شب خود شرح مفصلی درباره جشنهای دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بخش کرد و طی آن خاطرات ساخت که ایتالیا با همکاری کارشناسان خود که مرمت آثار باستانی تخت جمشید و آرامگاه کوروش بزرگ را به عهده دارند، علاقه خود را به برگزاری این مراسم نشان می‌دهد و همین منظور فعالیت‌های وسیع برای برگزاری جشن‌های مربوط به دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران در شهرهای رم جریان دارد.

رادیو ایتالیا سبب درباره شاهنشاهی ایران و بخصوص شخصیت جهانی کوروش بزرگ که مورد احترام همه ملل دنیاست و رفتار ملاطفت آمیزی که این امر در تاریخ شاهنشاهی ایران با ملل مغلوب داشته، اطلاعات مبسوطی در اختیار شنوندگان خود گذاشت.

در رادیو - تلویزیون آلمان فدرال

تلویزیون جنوب آلمان فیلس به مدت ۵۰ دقیقه، « تلویزیون « ساروونگ » و تلویزیون دوم آلمان فدرال نیز همگام فیلم‌های مستند و آرژندهای تهیه کرده‌اند که مقارن برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران نمایش خواهند داد. رادیو صدای آلمان و دیگر فرستنده‌های رادیوی آن کشور نیز در جریان جشن‌ها برنامه‌های مخصوصی درباره ایران بخش خواهند کرد. تلویزیون دوم آلمان فدرال برای برنامه پرشونده خود « آورت زیت » که روزهای یکشنبه بخش می‌شود سه فیلم درباره ایران تهیه کرده که اولین فیلم مربوط به پیشرفت‌های صنعتی ایران است، دومین فیلم مربوط به چهره روستاهای ایران و وضع کشاورزی ایران پس از اجرای قوانین اصلاحات ارضی است که در این ماه بخش می‌شود. سومین فیلم مربوط به پیشرفت‌های جوانان در ایران است که در سپتامبر آینده از تلویزیون بخش خواهد شد. تهیه کننده این فیلم‌ها آقای « بریگز » است که چندین پیش سفری بایران کرده بود.

سخت‌ترانی در تلویزیون ورشو

در تلویزیون ورشو (لهستان) برای بزرگداشت بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران برنامه‌ای بمدت ۳۰ دقیقه اجرا شد که در آن خانم « سوفیا ژورویچ » استاد زبانهای فارسی و ترکی دانشگاه ورشو سخت‌ترانی می‌سوی درباره جشن‌های شاهنشاهی ایران ایراد کرد و طی آن به روابط دوستانه دو کشور ایران و لهستان و لهستان، نمرات انقلاب سفید ایران و آزادی زنان ایران اشاره کرد.

فیلم تخت‌جمشید در تلویزیون رومانی

تلویزیون رومانی دو یک ماه گذشته دو برنامه درباره جشن‌های شاهنشاهی ایران بخش کرده که طی آنها فیلم‌هایی از تخت جمشید و آرامگاه کوروش بزرگ نمایش داده شده و درباره تاریخ ایران و جشن‌های شاهنشاهی ایران تفسیرهای بسیار جالبی بخش شده است.

در تلویزیون « ان . بی . سی »

در برنامه تلویزیونی « بوی شو » که همه روزه از ساعت ۷ تا ۹ پانصد از شبکه تلویزیونی « ان . بی . سی » در سراسر آمریکا پخش می‌شود و میلیونها نفر تماشاگر دارد، بانو « باربارا والتز » - که یکی از شخصیت‌های معروف تلویزیون آمریکاست - به تفصیل درباره اهمیت جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران سخنرانی کرد و طی آن گفت: « دو ماه اکتبر ۱۹۷۱ ایران شاهد بزرگترین اجتماع سران جهان در تاریخ معاصر گیتی خواهد بود. تا کنون ۱۷ نفر از سران جهان تصمیم خود را در مورد شرکت در این جشن با تکوه اعلام داده‌اند. احتمال می‌رود رئیس جمهوری آمریکا و بانو « بیکسون » نیز در این مراسم شرکت جویند.»

فعالیت‌های خبری گران تلویزیون ملی ایران

خبرگزاران و فیلمبرداران تلویزیون ملی ایران که برای کسب آخرین اطلاعات مربوط به فعالیت‌های کمیته خارجیش جشن دوهزار و پانصد ساله به اروپا رفته‌اند، گفتگوهای با شخصیت‌های علمی و هنری و شرق‌شناسان و ایران‌شناسان فرانسوی بعمل آورده‌اند که بتفویج از تلویزیون ملی ایران پخش خواهد شد. این گفت و شنودها از این‌قرار است:

- گفتگو با آقای دوشاستن Du Chastin در زمینه فعالیت‌های کمیته کوروش بزرگ فرانسه.
- مصاحبه با آقای پارو Parrot رئیس موزه لوور و عضو کمیته کوروش بزرگ.
- آقای « پاو » درباره نمایشگاه بسیار مهمی از آثار دوره هخامنشی که بهنگام برگزاری جشن‌ها برای بزرگداشت تمدن بزرگ ایران در موزه لوور برپا خواهد شد. اطلاعاتی در اختیار خبرگزاران تلویزیون گذاشت. در این نمایشگاه آنچه از آثار دوره هخامنشی در موزه لوور موجود است به نمایش گذاشته می‌شود.
- گفتگو با خانم برنوس Bernous مسئول برگزاری نمایشگاهی از آثار هنری ایران در موزه آورتزنی.
- گفت و شنود با آقای بابو Baillot عضو کمیته کوروش بزرگ.

آقای بابو مسافرت‌های زیادی به ایران کرده و از آنچه فرهنگ ایران و فرانسه، دبیرستان واری و انجمن های فرهنگ ایران و فرانسه در اسپهان و تبریز دیده کرده‌است و نیز دو حفاری های « آسوز » باستان‌شناس معروف فرانسوی در مسجد سلیمان شرکت داشته است.

● گفتگو با خانم کوبه Caubet مسئول قسمت ایران در موزه لوور.
● گفتگو با آقای گوپلو Gaublot ایران شناس فرانسوی که بیست سال در ایران زندگی کرده‌است و فارسی را خیلی خوب می‌داند. او مهندس آبپاری است و مطالعات فراوانی در زمینه آبپاری در ایران کرده و معتقد است که ایرانیان نخستین ملتی بوده‌اند که کاتاستازی را متداول کرده‌اند. آقای « گوپلو » تا کنون دو کتاب دربار ایران در پاریس داده و مقاله‌های متعددی درباره ایران در مطبوعات فرانسه منتشر کرده است. اخیرا نیز کتابی درباره ایران و مطالعاتش در زمینه کاتاستازی انتشار داده است.

● گفت و شنود با خانم اپرن میلیکف Milikoff استاد زبان ترکی در دانشگاه استراسبورگ و ایران شناس.
● گفتگو با آقای ژور لیو استاد تاریخ معاصر اروپا و ایران شناس.

خانم میلیکف و آقای ژور لیو به خاطر کوشش در شناساندن فرهنگ ایران در فرانسه به دريافت نشان ناپل شده‌اند (خانم میلیکف نشان درجه ۱ سیاس و آقای لیو نشان نایب و نشان درجه ۳ سیاس)

سرویس روابط خارجی خبرگزاری تلویزیون ملی ایران در یکماه گذشته بیش از یکصد حلقه فیلم خبری و مستند کوتاه مدت درباره جنبه‌های مختلف زندگی و آثار باستانی کشور ما و همچنین عملیات عمرانی جدیدی که به مناسبت برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران صورت گرفته‌است به‌وسیله ایستگاه تلویزیونی در سراسر جهان: آفریقا، آسیا، آمریکا و اروپا در نسخه‌های رنگی و سیاه و سفید فرستاده است که طبق اطلاع پخش آنها از فرستنده‌های مکرر آغاز شده است.

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸:۳۰ گفتار بنیابیت ۲۸ مرداد روز نیام ملی

شنبه

- ۸:۳۰ برنامه کودکان و نوجوانان
- ۹:۱۰ سابقه شیمی
- ۹:۴۰ گرامر انگلیسی
- ۱۰:۰۰ شیمی پنجم
- ۱۰:۲۰ زنگ تفریح
- ۱۰:۳۰ عربی سال ششم
- ۱۰:۵۰ مقاله فرانسه
- ۱۱:۱۰ مثلثات ششم طبیعی
- ۱۱:۳۰ زنگ تفریح
- ۱۱:۵۰ دستور زبان فارسی
- ۱۲:۲۰ چیر ششم طبیعی
- ۱۲:۴۰ زنگ تفریح
- ۱۳ سابقه دانش آموزان ممتاز

یکشنبه

- ۱۲:۲۰ روش تدریس ریاضی
- دستار
- ۱۲:۴۰ فیلم داستانی

دو شنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸:۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۹:۰۰ فرهنگ اشعار حماسی
- ۹:۳۰ اعلام برنامه
- ۹:۴۰ برنامه کودکان و نوجوانان
- ۱۰:۱۰ برنامه هنری
- ۱۰:۳۰ سابقه اطلاعات عمومی
- ۱۱ برنامه هنری
- ۱۲:۲۰ فیلم سینمایی

سه شنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸:۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۹:۰۰ فرهنگ اشعار حماسی
- ۹:۳۰ اعلام برنامه
- ۹:۴۰ برنامه کودکان و نوجوانان
- ۱۰:۱۰ برنامه هنری
- ۱۰:۳۰ سابقه اطلاعات عمومی
- ۱۱ برنامه هنری
- ۱۲:۲۰ فیلم سینمایی

چهارشنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸:۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۹:۰۰ اعلام برنامه
- ۹:۳۰ برنامه کودکان و نوجوانان
- ۱۰:۱۰ برنامه هنری
- ۱۰:۳۰ سابقه اطلاعات عمومی
- ۱۱ برنامه هنری
- ۱۲:۲۰ فیلم سینمایی

پنجشنبه

- ۱۸۰۰ ریاضی ۱ و ۲
- ۱۸۳۰ زنگ تفریح
- ۱۹:۰۰ فیزیولوژی گیاهی سال
- ششم
- ۱۲:۴۰ مثلثات ششم ریاضی
- ۱۲:۴۰ زنگ تفریح
- ۱۳ شیمی ششم
- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸:۳۰ سلام شاهنشاهی
- ۹:۰۰ مقاله فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه کودکان و نوجوانان
- ۹:۴۰ فیزیک ششم
- ۱۰:۲۰ زنگ تفریح
- ۱۰:۵۰ مسابقه علم و تجربه
- ۱۱:۱۰ مقاله فرانسه
- ۱۱:۳۰ فیزیولوژی جانوری
- ۱۲:۲۰ هندسه رسمی و
- ۱۲:۴۰ زنگ تفریح
- ۱۳ فیزیک ششم
- ۱۳:۲۰ علوم دبستانی
- ۱۳:۴۰ فیلم داستانی
- ۱۳:۴۰ حساب استدلالی ششم ریاضی
- ۱۲:۴۰ زنگ تفریح
- ۱۳ فیزیک ششم
- ۱۳:۲۰ علوم دبستانی
- ۱۳:۴۰ فیلم داستانی

WEDNESDAY

- 1700 Flying Nunn
- 1730 Animal World

THURSDAY

- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Huddle
- 1825 Music Fill
- 1830 Glen Campbell
- 1930 Laugh In
- 2030 Bill Anderson
- 2100 Nitecap Theater

از پنجشنبه ۲۸ مرداد تا چهارشنبه ۳ شهریور ماه

تلویزیون آمریکا AFTV

به تقاضای خوانندگان از این پس برنامه‌های تلویزیون آمریکا به زبان انگلیسی چاپ می‌شود تا شناختن برنامه‌ها با خواندن نام اصلی برای علاقه‌مندان آسان شود.

THURSDAY

- 0800 Sesame Street
- 0900 Daniel Boone
- 1000 Cartoons
- 1030 Animal World
- 1100 Sign-Off

SUNDAY

- 1330 Hawaii Calls
- 1400 National Environment Test
- 1500 Matinee Theatre " Carry on Constable"
- 1630 Across the 7 Seas
- 1700 Flying Fisherman
- 1730 To Be Announced
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Greatest Fights
- 1830 Don Knotts
- 1930 Dean Martin
- 2030 Burke's Law
- 2130 Dragnet
- 2155 C.B.B.
- 2200 Movie :

FRIDAY

- 1330 Sacred Heart
- 1345 The Christophers
- 1400 This is the Life
- 1430 Game of the Week
- 1700 Roller Games
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Urban Forum
- 1835 Carol Burnett
- 1930 Ed Sullivan
- 2030 Bonanza
- 2130 The Detectives
- 2155 C.B.B.
- 2200 Desilu Playhouse (L)

SATURDAY

- 1700 Sesame Street
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Huddle
- 1825 Music Fill
- 1825 Music Fill

SUNDAY

- 1700 Green Acres
- 1730 Mayberry RFD
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Huddle
- 1825 Music Fill
- 1830 Daniel Boone
- 1930 Andy Williams
- 2030 Gunsmoke (L)
- 2130 Room 222
- 2155 C.B.B.
- 2200 Movie :

MONDAY

- 1700 Room 222
- 1730 Across 7 Seas
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Huddle
- 1825 Music Fill
- 1830 Julia
- 1900 Doris Day
- 1930 Barbara McNair
- 2030 Bold Ones
- 2130 Red Skelton
- 2155 C.B.B.
- 2200 Boxing

TUESDAY

- 1700 Julia
- 1730 Doris Day
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Huddle
- 1825 Music Fill
- 1830 All American College Show

فرستنده رادیوئی F.M.

پنجشنبه ۲۸ مرداد ماه

- ۲۰ ارکستر های بزرگ جهان ری کانیف
- ۲۰:۳۰ موسیقی جاز لورنر آکساندربا
- ۲۱ آهنگهای انتخابی موسیقی ایرانی
- ۲۲ - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۲۸)
- آواز گلپایگانی (شورا شوختری)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک آلبان برگ
- کوارتت ۴ اپوس ۲



آلبان برگ
شوستاکوویچ
- کوارتت شماره ۱۰ اپوس ۱۱۸
آلبان برگ
- ۲ قطعه برای ارکستر اپوس ۶
شونبرگ
- تکلیونکر موزیک اپوس ۲۴
دیرن
- ۶ قطعه برای ارکستر اپوس ۶



شونبرگ

جمعه ۲۹ مرداد ماه

- ۱۴ موسیقی سبک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی موسیقی فولکوریک آند
- ۱۸ موسیقی جاز کتی دورهام
- ۱۸:۳۰ موسیقی فیلم فاتح عرب
- ۱۹ آثاری از حسینعلی قلاح
- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص ساز تنها
- ۲۰:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان ادی بارکلی
- ۲۱:۳۰ کسرت خوانندگان خارجی کوارتتاس
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۴۰)
- آواز سیبوش (ماهور)
- ۲۲:۳۰ اپرا (موسیقی آوازی) پرچی
- لایو

شنبه ۳۰ مرداد ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان مارسلومبرتی
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز ندی باتلر
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۰۴)
- آواز شهیدی (آبیان برگ)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک بنهون
- سونات های پیانو

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان راس کالوی
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی موسیقی ایرانی
- ۲۲ - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۱۶)
- آواز ولفانی (آبیان برگ) خربی
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک تالمین
- سنفونی شماره ۲ کاول
- سنفونی شماره ۵ مولست
- پلاتنز

دوشنبه ۱ شهریور ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان هرب آبرت
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز دویل چکس
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۲۱)
- آواز شهیدی (چهارگاه)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک راحمانیانف
- سنفونی شماره ۲ در می مینور شوستاکوویچ
- سنفونی شماره ۱۰ در می مینور

سه شنبه ۲ شهریور ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان ارکستر ۱۰۱ ساز زهی
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی موسیقی ایرانی
- ۲۲ - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۰۲)
- آواز سیبوش (افشاری)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک منفین
- غار لنینگال
- سنفونی شماره ۲ برلیوز
- سنفونی فانتاستیک

چهارشنبه ۳ شهریور ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان دیویدر
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز آرت بلیکی
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۰۱)
- آواز ایرج (شورا)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک جنفل
- کسرتوهای ارگ
- شماره های ۱۲-۱۱-۱۰-۱۶ موزارت
- سنفونی شماره ۴۰

رادیو تهران

پنجشنبه ۲۸ مرداد ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز جهان هنر
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

جمعه ۲۹ مرداد ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸ برنامه گلها
 - ۸:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۹ آهنگهای متنوع غربی
 - ۱۰ دفتر آدینه
 - ۱۳ موسیقی رقص در آمریکای لاتین
 - ۱۳:۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ
 - ۱۴ در جهان موسیقی
 - ۱۵ آوای موسیقی
 - ۱۶ جاز ، موسیقی قرن ما
 - ۱۷ نمایشنامه برنامه دوم
 - ۱۸:۳۰ اندیشه و احساس در هنر هفتم
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ از کلاسیک تا مدرن
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

شنبه ۳۰ مرداد ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز ادبیات جهان
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه ۳۱ مرداد ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز جهان اندیشه
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه ۱ شهریور ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز قرن بیستم و افکار نو
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

سه شنبه ۲ شهریور ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

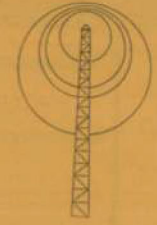
- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز جهان اندیشه
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

چهارشنبه ۳ شهریور ماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۳:۴۵ ساز تنها

- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ ایران در بستر زمان
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز صدای هنرمند
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

برنامه هفتگی رادیو ایران



بمناسبت سالروز تپان ملی ۲۸ مرداد رادیو ایران از ساعت ۸:۰۰ بامداد پنجشنبه تا ساعت ۱۲:۰۰ و سپس از ۵:۰۰ بعد از ظهر به بخش مراسم مخصوص این روز که از طرف طبقات مختلف کشور برگزار میشود میریزد.

از شنبه تا پنجشنبه

برنامه ویژه روز جمعه

۶	بامداد سلام شامشامو	۱۶:۰۰	بگویند و بشنویند
	اطلام خبر	۱۷	آئینه زندگی
۶:۰۸	تقویم تاریخ	۱۸	اخبار
۶:۱۵	شادی و امید	۱۸:۰۰	کاروانی از شعر و موسیقی
۷	مشروح اخبار	۱۸:۲۰	سابقه رادیویی
۷:۱۰	برنامه کودک	۱۶	اخبار ورزشی
۷:۲۰	نسل آینده	۱۹:۰۰	موسیقی ایرانی
۸	اخبار	۲۰	اخبار و تفسیر
۸:۰۰	شما و رادیو	۲۰:۲۰	موسیقی ایرانی
۱۱:۲۰	گر و ارکستر رادیو ایران	۲۱	زیر آسمان کبود
۱۲	اذان ظهر	۲۱:۲۰	گلها
۱۲:۰۶	رنگها و بیرنگها	۲۲	اخبار - المسانه آدینه
۱۲:۲۰	سیر و سفر	۲۲:۲۰	ساز تنها
۱۳	نمایشنامه	۲۲:۴۵	موسیقی ایرانی
۱۳:۲۰	گلها	۲۳	اخبار
۱۴	مشروح اخبار و تفسیر	۲۳:۰۰	گلها
۱۴:۴۵	ساز تنها	۲۳:۲۵	موسیقی ایرانی
۱۵:۱۰	شاعران قلمه میگویند	۲۴	برنامه مادی
۱۶	اخبار		

۶	بامداد سلام شامشامی و اعلام برنامه ها	۱۱	اخبار
۶:۰۲	اخبار	۱۱:۱۰	دانستنها
۶:۰۸	تقویم تاریخ	۱۱:۲۰	موسیقی محلی
۶:۱۵	شادی و امید	۱۱:۴۵	سخنرانی مذهبی
۶:۴۵	موسیقی نشاط اکتیز	۱۲	اذان ظهر
۷	اخبار	۱۲:۰۶	نیازمنديها
۷:۱۵	تکای به مطبوعات	۱۲:۲۰	کارگران
۷:۲۰	کودک	۱۳	اخبار هنری
۸	اخبار	۱۳:۰۰	برنامه جوانان
۸:۰۰	برانه‌های ایرانی	۱۴	اخبار
۸:۳۰	رنگین کمان	۱۴:۲۰	سیری در مسئله روز
۹	اخبار	۱۵	ساز تنها
۹:۰۰	زن و زندگی	۱۵:۱۵	مهران منطقه‌ای
۱۰	اخبار	۱۵:۲۰	کاروان شعر و موسیقی
۱۰:۰۰	زن و زندگی	۱۶	اخبار
۱۰:۲۰	ترانه های ایرانی	۱۶:۰۰	از چهار گوشه جهان
		۱۷	اخبار

تفاوت برنامه‌های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتنیهای جهان درون	سخنرانی	آشنائی با قانون	گفت و شنود هفته	دانستنها	دانستنیها
۱۲/۰۶	نیازمنديها	نیازمنديها	تفسیر قرآن	نیازمنديها	نیازمنديها	تفسیر قرآن
۱۴/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	در خدمت مردم	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز
۱۵/۱۵	عمران منطقه‌ای	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبای در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقش درآینه هفته
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقانان	اخبار و برنامه دهقانان	اخبار و برنامه دهقانان	اخبار و برنامه دهقانان	اخبار و برنامه دهقانان	هنر برای مردم
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری در ادبیات هنر	سپاهیان انقلاب	موسیقی	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک				بحث ایدئولوژیک	
۱۹/۳۰		موسیقی ایرانی		اسرار تندستی		یک شاخه گل
۲۱/-	مشاعره	برنامه ادبی	نغمه‌ای در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰		برنامه گلها	برنامه گلها		موسیقی فرهنگ و هنر	



رئیس هیات حسن نیت ایران در ملاقات با حاکم بحرین

پانزدهمین عضو اتحادیه عرب

پانزدهمین عضو اتحادیه عرب

«عیسی بن سلمان آل خلیفه» امیر بحرین روز ۲۳ مرداد استقلال بحرین را اعلام داشت. خبر استقلال بحرین در ساعت یک و سی دقیقه بعد از ظهر شنبه رسماً منتشر شد. در اعلامیه استقلال بحرین گفته میشود که روابط ویژه بحرین و انگلستان پایان یافته است و نیروهای انگلیسی تخلیه بحرین را آغاز کرده‌اند. در اعلامیه استقلال گفته میشود: «بحرین از این پس یک کشور عربی مستقل و حاکم بر متاع خوش است». بحرین بلافاصله از سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب درخواست عضویت کرد.

در اعلامیه استقلال بحرین از کشور های مسلمان و همه کشور های جهان درخواست شده است که استقلال بحرین را بر رسمیت بشناسند. بحرین در روابط با کشور های خارجی این تمهید ها را بگردن گرفته است: ۱ - احترام به تمام قراردادهای تمهیدهای اعراب و قراردادهای بین المللی بشرط آنکه این قراردادهای تمهیدها با استقلال و حاکمیت بحرین تباین نداشته باشند.

۲ - احترام به منشور سازمان ملل و منشور اتحادیه عرب. ۳ - تلاش در راه برقراری ثبات و آرامش در خلیج فارس. بحرین متعهد به شناسائی حقوق مردم فلسطین و کمک به کشورهای عرب در مقابله با اسرائیل شده است. بحرین از تشکیل فدراسیونی از شیخ نشینان خلیج فارس حمایت میکند و پیوستن به این فدراسیون را در شمار برنامه های خود متذکر میشود.

بحرین از سال ۱۸۲۰ بایک پیمان تحت الحمایگی به انگلستان پیوسته بود. بموجب این پیمان امور نظامی و روابط بین المللی بحرین توسط حکومت انگلستان اداره میشد.

با اعلام استقلال بحرین و بدنبال آن اعلام استقلال محتمل و قریب الوقوع قطر و بعد خروج نیروهای انگلستان در

تماشای جهان در يك هفته

اردن، در انزوا

بقول او: «بجای تلاش در راه کسب حقوق مردم فلسطین به توطئه گری علیه حکومت اردن می پردازد.»

پس از اعلام خبر قطع رابطه سیاسی میان سوریه و اردن در برخی محافل سیاسی صحبت از احتمال حمله نظامی سوریه به اردن در میان بود. ولی ناظران آگاه در تل آویو و بیروت عقیده دارند که سوریه از بیم دخالت اسرائیل و بعثت مخالفت کشورهای منطقه و قدرتهای بزرگ، قصد دخالت نظامی در امور اردن را ندارد، بویژه که معلوم نیست ارتش سوریه تا چه اندازه توانائی هم آوردی با ارتش اردن را دارد.

بهمین سبب تنها نتیجه قطع روابط سیاسی چند کشور عرب با اردن تضعیف موقعیت دیپلماتیک و نظامی اعراب در برابر اسرائیل است.

نباید فراموش کرد که حکومت اردن در درون این کشور از حمایت قاطع مردم برخوردارست و اردنی ها توجیهی به مطالبی نظیر آنچه بومدین رئیس جمهوری الجزایر در باره کشورشان میگوید، ندارند. بومدین در این هفته در یک مصاحبه گفت: «چگونه میتوان با امریالیسم آمریکا مخالف بود و در عین حال از حکومت اردن جانبداری کرد؟» بومدین ابراز تردید کرد که اردن بتواند در «نبرد برای آزادی فلسطین» نقش صادقانه ای برعهده گیرد.

اردنی ها - بگفته یك روزنامه بیروتی، فراموش نکرده اند که تنش کشورشان در نبرد با اسرائیل، در برابر نقش بی تفاوت الجزایر در نبرد های ژوئن ۱۹۶۷، بسیار پراهمیت بوده است.

بهر حال متزوی کردن اردن در وحله اول به زیمان کورهائیت که لبه تیز حمله را متوجه حکومت عمان کرده اند. چون اگر جبهه شرقی فرو بریزد، تمام سنگینی قدرت ارتش اسرائیل بر دوش مصر خواهد افتاد. بهمین سبب انور سادات رئیس جمهوری مصر و ملک فیصل پادشاه عربستان از هفته گذشته تلاش پر دامنه ای را آغاز کرده اند تا میان حکومت اردن از یکسوی و چریکهای فلسطینی و سوریه از سوی دیگر صلح و آشتی برقرار کنند. چریکها و دولت اردن بارها با یکدیگر به توافق رسیده اند، ولی این توافق ها همبشد کوتاه مدت بوده است.

روز ۲۲ مرداد - ۲۴ ساعت بعد از اعلام خبر حمله يك واحد زرهی ارتش اردن به خاک سوریه و مرگ يك پاسدار خود را با اردن قطع کرد. اردن از يك سال پیش سرگرم سرکوبی عناصر وابسته به سازمان های چریکی فلسطین است. برخی از حکومت های عرب - بگفته کارشناسان سیاسی - بعلی کاملاً سواي کمک به کسب حقوق از دست رفته فلسطینی ها، از سازمان های چریکی جانبداری میکنند. این همسایگان اسرائیل که از بیم حمله های انتقامی ارتش اسرائیل حاضر نیستند چریکها را در خاک خویش بپذیرند، خواستار آن هستند که اردن میدان عمل آنها شود.

در اجرای همین سیاست ظسرف تقریباً یکسانی که از شروع سرکوبی چریکها در اردن میکنند، این کشور تدریجاً در جهان عرب منزوی شده است. الجزایر - لیبی - عراق و سوریه رشته های رابطه خود را با اردن برده اند و روابط سودان- مصر و کویت با حکومت عمان تیره است.

قطع روابط اردن و سوریه از آنجا اهمیت دارد که این دو کشور همسایه «جبهه شرقی» اعراب را در برابر اسرائیل تشکیل میدهند و پیداست که تیرگی روابطشان سبب فرو ریختن خط دفاعی اعراب در این جبهه میشود.

سخنگوی حکومت اردن پس از قطع رابطه دمشق و عمان گفت: «اقدام حکومت سوریه موجب حیرت حکومت اردن شده است.» چون سوریه علت قطع رابطه را حمله يك واحد زرهی ارتش اردن به منطقه مرزی «درعاشه» ذکر کرده است. در حالیکه مقامات اردنی ضمن انکار این ادعا میگویند، هیاتی مامور رسیدگی به ماجرا شده بود و شایسته نبود حکومت دمشق قبل از روشن شدن نتیجه تحقیق این هیات در زمینه روابط خویش با اردن تصمیم بگیرد.

سخنگوی حکومت اردن افزود: «هیچکس نمیتواند انکار کند که آنچه اینک در جهان عرب میگشود، شبیه حوادثی است که پیش از ژوئن ۱۹۶۷ رخ میداد.» و اظهار تأسف کرد که «چهار سال بعد از فاجعه ژوئن ۱۹۶۷ هنوز هم در میان رهبران عرب عناصر عوامفریب و نادان دیده میشوند.» اشاره این سخنگو به «یاسر عرفات» بود که

محورهای جدید در آسیا

در شرق آسیا، همبستگی های جدید و دوستی های جدید در کنار دگرگون ساختن چهره سیاسی منطقه هستند. سفر مشاور نیکون به پکن و دیدار رئیس جمهوری آمریکا در بهار آینده از چین کمونیست، موازنه قوا را در این بخش از جهان به زیر پا میزند. بویژه اگر در نظر آوریم که بحران روابط پکن و مسکو تدریجاً تشدید میشود.

در این حال بحران روابط پاکستان و هند همراه با جانبداری پکن و واشنگتن از حکومت پاکستان به شوری امکان داد که با انعقاد یک قرارداد دوستی با هند، موقعیت آسیب دیده خود را در شرق و جنوب آسیا تحکیم کند.

در لندن محافل سیاسی پیمان دهللی نو را معادل یک قرارداد نظامی میان هند و شوروی نمی دانند، با اینهمه عقیده صاحب نظران اینستکه «امضای این پیمان مهمترین تحول در سیاست عدم تمهد این کشورست».

پیمان دهللی نو از یکسو سبب جلوگیری از تشدید بحران روابط هند و پاکستان میشود و از سوی دیگر بحران روابط چین و شوروی را تشدید میکند، چون پکن دشمنی کینه آمیز و بی دلیلی با هند دارد.

مطبوعات انگلیسی زبان دهللی امضای پیمان دوستی و همکاری هندو شوروی را بشنايه پایان دوران سیاست عدم تمهد در هند میدانند.

«استیتسن» می نویسد: «ادامه کمک نظامی آمریکا به پاکستان، نزدیکی پکن و واشنگتن و جانبداری پکن از حکومت یچی خان، هند را با امضای پیمان دوستی و همکاری با شوروی وادداشت، چون دهللی نو در برابر این تحولات خود را بسیار تنها احساس می کرد».

«تایمز» ایندیاء مینویسد: «تاسف آورست که هند برای اخذ تصمیمی چنین مهم تحت تاثیر تهدیدهای یچی خان و وعده های توخالی حکومت پکن قرار گرفت که پاکستان را به اعطای کمک دلخوش کرده است».

محافل رسی در دهللی نو میگویند: «پیمان دوستی، همکاری و عدم توسل بزور که میان هند و شوروی بسته شده است، مانع تجاوز چین و پاکستان به هند میشود. چون در صورت تجاوز به هند، شوروی جدیدترین سلاح ها را در اختیار ارتش هند میگذارد».

به گفته محافل رسمی هند، پیمان دهللی نو به سیاست عدم تمهد هند، لطمه نمی زند. چون رعایت اصول عدم تمهد به معنای «بی دفاع در برابر دشمنان

آشوب در ایرلند

کار آشوب منتهی در ایرلند شمالی - زد و خورد میان کاتولیکها و پروتستانها - بالا گرفته است. پروتستانها از حمایت انگلستان برخوردار هستند که نیروهایش در ایرلند شمالی کار حفظ نظم را برعهده دارند. کاتولیکها هم در برابر مورد حمایت ایرلند جنوبی هستند ولی این حمایت چندان نیست که بکار آید.

بویژه که میان کاتولیک های افراسی شمال و حکومت محافظه کار جنوب ایرلند اختلاف آنچنانست که «برنادت دولین» نماینده کاتولیک های ایرلند شمالی در دوپلین خواستار سقوط حکومت ایرلند جنوبی شده است.

اختلاف مذهبی شاید سرپوشی بر اختلاف واقعی کاتولیکها و پروتستانها باشد که در اصل ریشه اقتصادی دارد.

در ایرلند شمالی پروتستانها موقعیت بسیار مناسب تری دارند تا کاتولیکها و همین سبب کاتولیکها میایند سرزمینشان از انگلستان جدا شود و احیانا به جمهوری کاتولیک ایرلند جنوبی بپیوندند.

طرف یک هفته اخیر در شورشهای ایرلند شمالی نزدیک بیس نفر کشته شدند، دهها ساختمان ویران شد و میلیونها لیبره استرلینگ زیان بار آمد.

این شورش ممکنست کابینه «ریان فالکتر» نخست وزیر حکومت محلی ایرلند شمالی را به استانه سقوط بکشاند.

تشدید بحران تدریجاً این ضرورت را پیش می آورد که برای تعیین سرنوشد ایرلند شمالی لندن، دوپلین و بلغات راه چاره ای اساسی بیندیشند.

آشوبها در ایرلند شمالی «ارتش جمهوری ایرلند» براه میندازد که سالمندترین «ارتش انقلابی» جهانست.

از پنجاه سال پیش افراد ارتش انقلابی ایرلند در راه کسب استقلال سرزمینشان به تاووب دست به نبردهای

خوبینی با ارتش انگلستان زدند. در سال ۱۹۱۶ ارتش آزادیبخش ایرلند «بیرون راندن انگلیسی ها از ایرلند» را بعنوان شعار و هدف رسمی خود اعلام داشت.

عملیات این گروه در سال ۱۹۲۱ منجر به تقسیم ایرلند شد. بخش جنوبی این جزیره استقلال یافت و یک حکومت جمهوری زمام امور آن را - بهمه گرفت. بیشتر ایرلندیهای جنوبی کاتولیک هستند. «والرا» نخستین رئیس جمهوری ایرلند جنوبی همیشه افتخار میکرد که سالها در صفوف «ارتش آزادیبخش ایرلند» خدمت کرده است. اما عملیات تروریستی «ارتش آزادیبخش ایرلند» خیلی زود مایه دردسر حکومت دوپلین شد و این سازمان غیر قانونی اعلام شد. چون برای تحقق وحدت ایرلند شتاب میورزد و از خونریزی ابا نداشت.

در حال حاضر هدف اصلی حکومت انگلستان در هم شکستن «ارتش آزادی بخش ایرلند» است که عناصر مارکسیست در آن نفوذ فراوانی پیدا کرده اند.

محافل وابسته به دولت انگلستان ضمن اظهار تشویش می کنند و عقیده دارند که حکومت «فالکتر» سرانجام قادر به سرکوبی عناصر افراطی خواهد شد.

مردم انگلستان ضمن ابراز تاسف از آنچه در ایرلند شمالی میگذرد، تردید دارند که سیاستمداران بتوانند راهی برای رفع این بحران بیابند.

«دیلی میور» می نویسد: «حقیقت اینست که دولت انگلستان وارد جنگ شده است... جنگی شبیه آنچه در قبرس و در الجزایر روی داده بود. در ایرلند اینک فقط جای توپخانه سنگین وبس ناپالم خالی است».

تعمیرگاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان آذربایجان ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۸: شواب لورنس خیابان نادری کوچه گوهر شاد پلاک ۱۵ تلفن: ۳۱۱۹۹۱ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان آذربایجان ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان آذربایجان ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری تلفن: ۲۳۲۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان شیخ بهائی چهار راه سرب تلفن: ۳۷۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲: شواب لورنس خیابان سمیتری نارنگ بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن: ۷۹۵۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۳: شواب لورنس میدان ۳۵ تهریور اول خیابان آذری پلاک ۸ تلفن: ۴۴۹۹۱ - ۸۳۳۵۶ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان قصرالهدی چهار راه سینما اول کوچه سیرنگ تکنیکال سرویس تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۰: شواب لورنس خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی اول کوچه سیرنگ تکنیکال سرویس تلفن: ۳۱۴۳۶۷ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵: شواب لورنس خیابان آرمان شهر جنب بانک ملی پلاک ۲۴۴ - ۲۴۳ تلفن: ۶۳۳۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان قصرالهدی چهار راه سینما اول کوچه سیرنگ تکنیکال سرویس تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۱: شواب لورنس خیابان بهلولی پالین تر از امیر اکرم تلفن: ۶۶۷۱۷۱ - ۴۳۳۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۶: شواب لورنس شیرازات ۳ راهی قلهک تلفن: ۸۶۴۸۵۵ - ۸۶۶۷۸۶ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان قصرالهدی چهار راه سینما اول کوچه سیرنگ تکنیکال سرویس تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵: شواب لورنس خیابان آبد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۳۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۷: شواب لورنس خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نبش چهار راه قصر تلفن: ۷۶۰۵۳۶ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان قصرالهدی چهار راه سینما اول کوچه سیرنگ تکنیکال سرویس تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵: شواب لورنس خیابان آبد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۳۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۷: شواب لورنس خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نبش چهار راه قصر تلفن: ۷۶۰۵۳۶ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شواب لورنس خیابان قصرالهدی چهار راه سینما اول کوچه سیرنگ تکنیکال سرویس تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵: شواب لورنس خیابان آبد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۳۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۷: شواب لورنس خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نبش چهار راه قصر تلفن: ۷۶۰۵۳۶ SCHAUB-LORENZ</p>



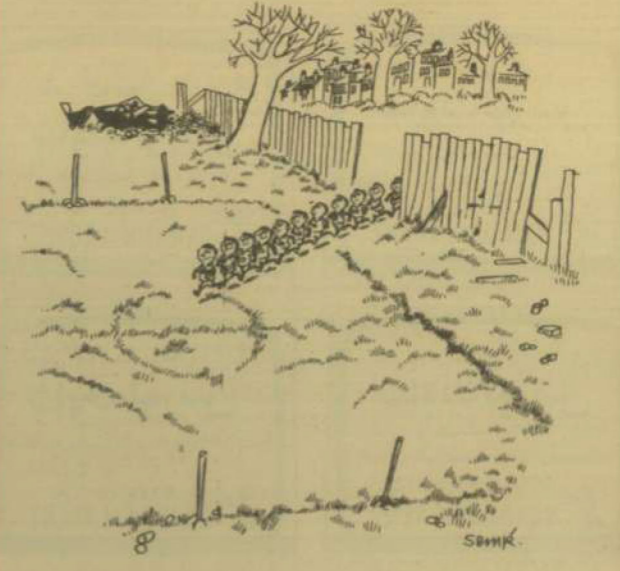
سربازان انگلیسی در سنگرهای بلغات

روغن ایرانول

از فرمولی انجیل شما جلو گیری میکند.



فوتبال



اثر گوسینی
طنز فرانسوی
کاریکاتورها از سامپه

اون روز بعد از ظهر ژان باها ، با خیلی از بچه های کلاس ، توی زمین پابر ، که نزدیک خونش ، قرار گذاشته بود . ژان رفیق منه ، چاقه ، خیلی دوست داره بخوره . واسه این با ما قرار گذاشته بود که باباش یه توپ فوتبال نو پیش داده بود و می رفتیم که یه فوتبال بازی کنیم . ژان عالی .

ساعت سه بعد از ظهر تو زمین بهم رسیدیم هیجده نفر بودیم . باید تصمیم می گرفتیم تیم ها رو جوری درست کنیم که هر دو طرف مساوی باشن .

پیدا کردن داور آسون بود . آلن رو انتخاب کردیم . آلن شاگرد اول کلاسه ، اونو خیلی دوس نداریم اما چون عینک میزنه ، نمی شه کتکش زد ، همین هم برای یه داور کلک خویبه . بدش این که هیچکدوم از تیم ها آلن رو نمی خواستن ، چون برای ورزش خیلی قوی نیست و زود گریه می کنه .

چیزی که اسباب حرف شد این بود که آلن خواست بهش یه سوت بدسیم . تنها کسی که سوت داشت فرانسوا بود که باباش پاسونه فرانسوا گفت : « من نمیتونم سوت چرخ میومدم . این یادگار خاتوادگیمه »

هیچ کاری نمیشد کرد . بالاخره قرار براین شد که هر جالازم شد ، آلن فرانسوا رو خبر کنه و اون بجاش سوت بزنه . ژان داد زد : « بالاخره بازی می کنیم یانه ؟ من دارم گشتم مینه » . ولی قضیه از اینجا مشکل شد که آگه آلن داور می شد هیفته تا بازیکن می شدیم . یکی سر تقسیم زیادی میومد . کلکش رو پیدا کردیم ، یکی هم خط نیگهدار می شد که هر دفعه توپ اوت می شد پرچم کوچیکی روتکون می داد . میشل انتخاب شد . یه خط نیگهدار برای همه زمین که ولی میشل خیلی تند میدوه ، پاهای خیلی دراز و لاغری داره با زانو های گنده کتیف . میشل سرش نمی شد . میخواست بازیکن باشه . بدش هم گفت که پرچم نداره . باینهمه قبول کرد که تو هاف تایم اول خط نیگهدار باشه ، برای پرچم هم دستمالش رو تکون بده که کتیف بود ، ولی البته موقعی که از خونه میامد بیرون نمیدونس که دستمالش باید پرچم باشه .

ژان داد کشید : « خوب ، شروع می کنیم ؟ »

بدش آسون بود . دیگه شورتده نفر بودیم .

یه کاپیتان واسه هر تیم لازم بود . املهه میخواست کاپیتان باشن ، همه جز ژان که میخواست گل واسه چون دوس نداره بدوه . ما موافق بودیم . ژان برای گلر خوبه ، خیلی چاقه و جلو دروازه رو می گیره . با اینحال پورته تا کاپیتان باقی موندن بود و خیلی زیاد بود . مارسل داد میزد :

— من از همه پر زور ترم ، من باید کاپیتان باشم ، هر کی هم موافق نباشه یعمتت میزنم تو دعاش . ژوفروا داد کشید :

— کاپیتان منم ، من از همه تون

طرف هفت نفر بودیم ، قضیه مشکل شد . تو هر تیم جریحت شروع شد . خیلی ها میخواستن فورواردها باشن . ژواکیم میخواست گوش راست باشه واسه اینکه پولش اون طرف افتاده بود و میخواست ضمن بازی دنبالش بگرده . تو تیم من اختلاف حل نشد تا وقتی که مارسل گفت میاد تو دماغمون مشت میزنه : این بود که همه سر جاشون جا گرفتیم .

آلن به فرانسوا گفت :

سوت بزن . فرانسوا هم که سوتیسم من بود سوت شروع رو زد . ژوفروا راشی نبود گفت : « این نامرده ! آفتاب سوت چشم ماس ! دلیلی نداره که تیم من تو طرف بد زمین بازی کنه ! »

من بهش گفتم اگر از آفتاب خوشش نیاید چشماشو ببند ، ممکنه اینجوری بهتر بازی کنه . خلاصه کتک کاری کردیم . فرانسوا با سوت چرخش شروع به سوت زدن کرد . آلن داد کشید : « من دستور سوت زدن ندادم ، داور منم ! » فرانسوا هیچ خوشش نیومد و گفت لازم به اجازه اون نیست ، هر وقت دلش بخواد سوت میزنه . و شروع کرد مثل دیوونه ها سوت زدن . آلن گفت : « تو بدجنسی ، آره سوت بدجنسی ! » زد زیر گریه .

ژان از توی گلش گفت : « هی بچه ها ! اما هیشکی به اون گوش نمی داد . من داشتم با ژوفروا کتک کاری می کردم . بیرهن قشنگ قرمز و سفید و آبی شو بساره کردم و اون میگفت : « اوه اوه اوه ! هیچ اهمیتی نداره ! بابام سدتا دیگه شو برام میخره ! » بعد با لگد می زد به قوزک پام . فرانسوا دنبال آلن می کرد و آلن داد می کشید : « من عینک میزنم ! من عینک میزنم ! » ژواکیم کاری به کار کسی نداشت ، داشت دنبال پولش می گشت ولی پیسنا نمی کرد . مارسل که آروم توی دروازه اش ایستاده بود بالاخره حوصله اش سر رفت و شروع کرد به مشت زدن به دماغ هر کی جلو دستش می رسید یعنی تیم خودش .

بالاخره دوتا کاپیتان انتخاب شدن : ژوفروا و من . ژان داد زد :

« بکین بیستم ، بازی می کنیم ؟ من نمیخوام دیر به عسرونه برسم . » بدش باید یارگیری می کردیم . در مورد همه کار خوب پیش رفت جز برای مارسل . ژوفروا و من هسر دو مارسل رو میخواستیم ، چون وقتی اون با توپ میدوه هیشکی نمیتونه جلوشو بگیره . خیلی خوب بازی نمی کنه ولی می ترسونه . ژواکیم خوشحال بود چون پولشو پیدا کرده بود . ولی ازش گرفتیم که سر مارسل شیر یا خط بندازیم و پول دوباره گم شده ژواکیم از نو شروع به گشتن کرد و این دفعه راس راسی عصبانی بود . پا آوردیم و ژوفروا مارسل رو برد . ژوفروا اونو گذاشت گلر ، فکر کرده بود هیشکی جرات نمی کنه به دروازه نزدیک بشه یا بدتر ، توپو وارد دروازه بکنه . ژان بین سنگهایی که گل اونو مشخص می کرد نشسته بود و بیسکویت می خورد . دلخور بود . داد می کشید : « بالاخره راه میفته ، آره ؟ روی زمین جا گرفتیم . چون غیر از گلرها ، هر

بهر لباس پوشیدم . و مارسل یه مشت زد تو دماغش . ژوفروا راس می گفت که از همه بهتر لباس پوشیده . باباش که خیلی پولداره ، یه دست لباس کامل فوتبال با یه بیرهن قرمز ، سفید و آبی برشاش خریده بود . فرانسوا گفت :

— آگه من کاپیتان شم ، بابامو صد می کنم و اون همه تونو میندازم زندون ! من به فکر رسیدن شیر یا خط بندازیم ، با دوتا سکه ، چون اولی سوت علقا گم شد . پول مال ژواکیم بود که دماغش بود . خیلی از گم شدنش دلخور بود . شروع کرد به گشتن ، در صورتی که ژوفروا بهش قبول داده بود که باباش ، یک چک برای جبرانش و اش میفرسته .





میشل استروگوف

● میشل استروگوف «که یکی از داستان های «ژولورن» نویسنده‌ی خیالپرداز فرانسوی است، خیلی کمتر از دیگر آثارش بنام او شناخته شده است ...

در این داستان نیز ژولورن، بدون آنکه پایش را از پارسی بیرون گذاشته باشد، در باره‌ی بیابان‌ها و استپ‌های مملو از برف روسیه قلمبرداری کرده است، و مثل بقیه‌ی کتاب هایش از عنصرهای جادو و تحریف بهره‌مند است، اما بعلاوه این داستان تقریباً مثل اکثر داستان‌های او - «یک پیچ» هم دارد، «پیچی» که برای تماشاچی نکان دهنده است، و فقط در آخر داستان گشوده میشود.

در «میشل استروگوف» این پیچ، ماجرای چشم‌ها و کورشدن استروگوف است که در مین حال نقطه‌ی اوج فیلم نیز بشمار میرود، تا یکبار دیگر در انتهای فیلم، که ماجرا دوباره اوج میگردد.

در نسخه‌ی حاضر که توسط «ارپراندو» و «سنگوتی» کارگردانی شده، فیلم دو قسمت مجزا دارد، قسمت اول تا قبل از اسارت و کورشدن استروگوف است، که فیلم در روال یکدستی پیش میرود، و بتفویح عوامل اولیه را تا بالا کشاندن به اوج حادثه، آماده می‌کند. اما قسمت دوم، ماجراهای پس از کورشدن استروگوف فیلم دچار افتشاشی می‌شود، و یکدستی خود را از دست میدهد.

در این قسمت، کارگردان دچار یک اشتباه بزرگ شده، و علیرغم داستان ژولورن، قسمت دوم را از هیجان عاری ساخته است، باین نحو. در داستان می‌بینیم که استروگوف در حالت نابینایی همچنان مأموریت خود را تا پایان تعقیب میکند، و در آنجا خواننده را با یک غیر منظره روبرو می‌سازد، و آن دوباره بینا شدن استروگوف است. با دلایلی در ظاهر منطقی.

اما در فیلم، کارگردان بفاصله‌ی کمی خیال تماشاچی را راحت، و استروگوف را بینا میکند! ... بیانی که استروگوف حامل آن بود نیز بدست ناآرها افتاده، بنابراین دیگر جذبه‌ای برای تماشاچی باقی نمی‌ماند که فیلم را تا پایان با علاقه دنبال کند ... و ماجرای عشقی آن اندازه قوی نیست، که در این فقدان هیجان تاثیر بگذارد. اما «میشل استروگوف» در فیلم «More» شهرت بسیار بدست آورد، و آن جاذبه‌ی برهنه را در اینجا هم حفظ کرده است ...

یک فیلم قبلی از این داستان - با شرکت کوردیوونگر - که اساس داستان را بیش از این یکی حفظ کرده بود، موفقیت بیشتری داشت، اما «میشل استروگوف» این بار چهره‌ی های محبوب تری دارد.

مرد قانون

● فیلم «مرد قانون» هرچند گسه بصورت یک وسترن پر تحرک قصد نشان دادن خشونت و کثافت یک حرفه و یک زندگی را داشته باشد، و هرچند که پیام‌های دیگری نیز در خود پنهان کرده باشد، بهرحال، به نتیجه‌ی موفقیت آمیزی نرسیده است.

اشخاص پیش برنده‌ی ماجرا سه نفر هستند، دو کلانتر - که یکی صورت تغییر شکل یافته‌ی دیگریست - و یک مالک مقصد، که در واقع میل چندانی به خشونت و کشت و کشتار ندارد!

«مرد قانون» کلانتری است که فکر میکند خودش قانون مجسم است، و هرگونه اعمال خلاف قانونی، در واقع به خود او برمیگردد. باین ترتیب حاضر به پذیرش کوچکترین خفته‌ای به کل حریم قانون نیست.

در مقابل او کلانتر دیگری قرار دارد، که فقط بخاطر یک سابقه‌ی دوشناس - و شاید اتفاقی - در یک تیراندازی، به شجاعت و مهارت معروف شده، و اعتراف میکند که دل و جرئت کشت و کشتار را ندارد. اما در مین حال او نیز به اصولی معتقد است، و

بعلاوه شاید از توپ‌ها و تعقیب‌های دائمی به تنگ آمده باشد. مواجهه‌ی او با مرد قانون، این خصم را در او برمی‌انگیزاند که خودش نیز بصورت یک عامل وارد ماجرا شود.

ورود مرد قانون باین شهر، بسیاری از گسان را تغییر خواهد داد، مثل کلانتر شهر که از آغاز تا انجام، تا حد امکان تغییر چهره و رویه میدهد، اما نه تا آن حد که خود بتواند به مقابله برخیزد.

گذشته از این، مرد قانون نیز - بنظر میرسد که در پایان دچار تردید شده باشد، هرچند که دوباره به کار خود ادامه میدهد. «مایکل وینر» آنچه را در تضاد می‌اندازد، چگونگی اعمال این مرد است ...

مردی که باز مانده‌ی یک نسل در حال انقراض است، (حالتی از سامورایی‌ها، مثلاً) و فقط به اصول خود پای بند است - او بهیچوجه حاضر به انعطاف نیست. حتی در لحظه‌ای که خود این کشتار و کشتار و کانی میداند، باز در مواجهه با شدت عمل، به رویه‌ی سابق برمیگردد.

او به راحتی یک حمام خون در خیابان براه می‌اندازد، و حتی بعنوان قانون مطلق،

بخود اجازه میدهد که سردی را از گلوه بزند. زیرا نزد خود تصمیم گرفت این مرد ترسو و پست است، و حق ماندن ندارد. و هرچند که مرد قانون زنی که زمانی رفیق‌های او بوده، میسر قرار او را ندیده بگیرد، و از کشتن او سر کند.

مرد قانون گشت‌های دیگران را نمیگردد باهمان زن میتوانست با داد و طیانچه به مرد اسیر، به زندگی او پایا، اما این کار را نکرد، و بعلاوه در یک رو دو حاضر به گذشت نیست، هر پندری در مقابل او به خواهش بایستد.

فیلسال برای بیشتر تاثیر گرفتن ایجاد صحنه‌های خشن و خونین افراق کرده است، که اینهمه را باید گفت وسترن‌های اینانی است. اما در فیلم دو مشکل بزرگ وجود آورده که از آن ندارد.

مکان‌های فیلم و صحنه‌های زیاد هر دو بهم پیوند دارد. داستان فیلم کلی در دو منطقه اتفاق می‌افتد، در ش خارج از آن.

و خارج از شهر مینارست از ملک ار پای کلانتر به آنجا نمیرسد - گو و خانه زن.

در مورد مکان نیز کارگردان در برابر دارد، یکی اینکه قسمت‌های شهر، خیلی متفاوتی است، و «استودیو» است، بخصوص در آخرین صحنه فیلم، که حالت جدی‌گانه‌ی کرده است - و مورد دیگر، که از همین سر چشمه میگردد، عدم توفیق در ادامه میان مکان‌هاست.

فیلم، صحنه‌های مربوط «مرد قانون» در شهر - آمد و رفت و کارهایی که میکند، یک فیلم است.

صحنه‌ی تعقیب و جدال او در کو یک فیلم کاملاً مجزا است و صحنه‌های مزرعه‌ی مالک بزرگ، بگلی یک ج شخصیت‌های فیلم که عوامل مکان‌ها باید باشند، در این کار نامی می‌مانند، و اینهمه شاید باین دلیل اصل که داستان در خور حجم زمان فیلم

فیلم‌های هفته

● «جیمز گلدستون» در فیلم «برنده» دست به کاری میزند که قبل از او خیلی‌ها به انجام آن پرداخته‌اند، اما او از همان نما‌های اول سعی دارد که این کار برخلاف سنت‌ها و قرار دادها باشد. و در این کار احتضالا از «جان فرانکن هابیر» در فیلم «جایزه‌ی بزرگ» نیز تاثیر گرفته است ... او با بهره‌ی بگویم از کار «سال باس» در آن فیلم -

نما‌های آغاز فیلم - در عنوان بندی - همراه با صدا‌های فرش مانند موتور اتومبیل‌ها، از چند شاخه گل و چند آدم دراز کشیده و استراحت کرده آغاز میشود، و بعد صحنه به اتومبیل‌های در حال حرکت باز میگردد. باین ترتیب همراه با موسیقی «دیو گروسین» گلدستون سعی در نمایش این موضوع بصورت دیگری دارد. و گفتیم از فرانکن هابیر تاثیر گرفته، زیرا در طول سابقه‌ها می‌بینیم که حتی از فیلم‌کننده‌ی حرکت‌ماشین‌ها نیز استفاده میکند. در یک نظر کلی، ساختمان فیلم از ابتکار است که بین سه سابقه در فیلم، حوادث داستان بنا شده، و حوادث بین هر یک از این سابقات، نمایشگر یک فصل از این داستان است، با اضافه‌ی موخری فیلم، که کار را تمام میکند.

در این سه سابقه در اول، وسط، و آخر فیلم - می‌بینیم که «فرانک کسپو» فرمان داستان در سابقه‌ی اول و سابقه‌ی آخر، برنده است، اما در سابقه‌ی وسطی بازنده، همچنانکه در این قسمت از زندگی خصوصی نیز می‌گذرد.

بعین ترتیب، فیلم از شخصیت پردازی عاری است. نگاه کنیم به «برت لنکستر» در فیلم «حرفه‌ای‌ها» اثر ریچارد بروکس - و «برت لنکستر» در این فیلم که بنظر میرسد فقط در نقش خودش ظاهر شده است. همچنین است «لی - جی - کاب» که معلق ترین و بی مفهوم ترین شخصیت فیلم است، و مثلاً در صحنه‌ای که نماز میت می‌خواند! بیاد صحنه‌ی مراسم تدفین می‌افتیم، و حاضران که در نقاط مختلف با فواصل متفاوت ایستاده‌اند، و دوربین یا نماها و زوم‌های بی معنی و بی‌حاصل، بنظر میرسد که در این صحنه سرگردان شده است!

در این میان شخصیت «رابرت رایان» بیش از دیگران پرداخته شده و قابل قبول بنظر میرسد که بغلت شخصیت و بازی خود اوست ...

کارگردان در فیلم خود، مسایلی دارد که از آنها استفاده ای نمی‌کند، و در نتیجه مضحک بنظر میرسد، مثل قضیه‌ی فلوت‌زدن مرد قانون - که لایه منظور تنها بی و نه است.

باین ترتیب یک داستان خیلی کوچک، همراه با ژواند بسیار - حتی شخصیت زن و صحنه‌ی عشقیاری با او - طول مدتی را بر پرده‌ی سینما پر میکند، که در تضاد نسبت به کارگردانی «مایکل وینر» هیچگونه تفسیری بوجود نمی‌آورد!

در فصل اول، بین دو سابقه، حالت یک تکه فیلم شاد بوجود می‌آید، که با صحنه‌ی کنار آقیانوس، و شتا کامل میشود. این قسمت از نظر تفاهم زن و مردونالیری که در زندگی بعدی آنها خواهد داشت، ظاهراً مهم بنظر میرسد، اما در قسمت‌های دیگر می‌بینیم که فیلم، دارای صحنه‌های زائد است. مثل صحنه‌ی مشروبخوری چارلی و فرانک، که در تایید یا تفهیم دوستی این دو نفر تاثیر ندارد.

اما از لحظه‌ی شکست فرانک در سابقه‌ی دوم، و واژگون شدن اتومبیل او، می‌بینیم که عوامل و مسایل بضرر او چرخش پیدا می‌کند، تا اوج طغی این فصل، که صحنه‌ی خیانت، و برخورد فرانک با این صحنه‌است. باین ترتیب، و بتفویح زمینه آماده میشود تا اوج نمایشی داستان به دست بیاید، و این اوج، سابقه‌ی اتومبیلرانی آخر است ...

در این سابقه می‌بینیم که رقیب فرانک از میدان که وامل و مسایل بضرر او چرخش پیدا می‌کند، تا اوج طغی این فصل، که صحنه‌ی خیانت، و برخورد فرانک با این صحنه‌است. باین ترتیب، و بتفویح زمینه آماده میشود تا اوج نمایشی داستان به دست بیاید، و این اوج، سابقه‌ی اتومبیلرانی آخر است ...

این سابقه می‌بینیم که رقیب فرانک از میدان که وامل و مسایل بضرر او چرخش پیدا می‌کند، تا اوج طغی این فصل، که صحنه‌ی خیانت، و برخورد فرانک با این صحنه‌است. باین ترتیب، و بتفویح زمینه آماده میشود تا اوج نمایشی داستان به دست بیاید، و این اوج، سابقه‌ی اتومبیلرانی آخر است ...

در این لفظ بطور کلی کارگردان نوانسته در مرکز کار کند، و از قرار داد‌های مرسوم در یک چنین داستانی، بالنسبه خود را دور نگذارد. اما در همین صحنه در حالیکه کارگردان اوج فیلم خود را بدست آورده در یک مورد خود را میکند، در حالیکه مرد وزن با فاصله‌ی دوبروی بکدیگر ایستاده‌اند، فیلم ثابت می‌شود ... این فاصله چگونه برداشته میشود، و آیا اصولاً برداشته خواهد شد یا نه، این برش را کارگردان برای تماشاچی باقی می‌گذارد.

بشدت سقوط میکند، و آن مسئله‌ی الورا و چارلی است که در جایگاه تماشاچیان حضور دارند، ... در این صحنه، کارگردان به دو علت، موفقیت بدست نمی‌آورد. اول بخاطر ضعف داستان، و بازگشت به قرار داد، به این ترتیب که حضور الورا در محل سابقه، و هیجان‌های او، نتیجه‌ی منطقی صحنه‌های قبلی داستان نیست، و کاملاً مصنوعی بنظر میرسد - دوم اینکه کارگردان در ایجاد تداوم میان نماهای الورا و تماشاچیان، با مانتین‌های در حال سابقه، شکست می‌خورد، و بنظر میرسد که صحنه بگلی متعلق به داستان‌ها یا فیلم دیگریست، ... در واقع کارگردان نتوانسته است بین این دو صحنه، همزمانی ایجاد کند. فرانک که در سابقه نتوانسته با حریف مبارزه کند، این بار در یک برخورد روبرو و اینکار را انجام میدهد، با این ضربه، ظاهراً گره‌ها گشوده میشود.

می‌بینیم که موخری فیلم، همچنان ادامه‌ی کار در قرار داد و سنت است. فرانک تصمیم میگیرد بازگردد، و چون الورا «مثل» را ترک کرده، به در خانه‌ی او میرود. در این قسمت صحبت‌ها کاملاً فرار دادی و قابل پیش بینی است. حالا مرد اعتراف به تقصیر میکند، و زن نمی‌پذیرد، و منکر ادامه میشود.

اما در آخرین نما، کارگردان دوباره سعی خود را میکند، در حالیکه مرد وزن با فاصله‌ی دوبروی بکدیگر ایستاده‌اند، فیلم ثابت می‌شود ... این فاصله چگونه برداشته میشود، و آیا اصولاً برداشته خواهد شد یا نه، این برش را کارگردان برای تماشاچی باقی می‌گذارد.





* « پیکره های نوین » نام نمایشگاهی از آثار هنرمندان و پیکره سازان پیش‌تاز آمریکایی از ایالت های «پالتیمور»، «واشنگتن» و «ریچموند» در گالری «کورکوران» در واشنگتن دی سی.

در میان آثار چشمگیر و نوجویانهی این هنرمندان گاه گستاخ و عصیانگر، پیکره های «رایبرت استاک هاوز» ترکیب چشم‌نوازی دارد از آنچه است پیکرهی «مار بزرگ» بندرآبی چهل و دو فوت - قدیک به سیزده متر - پیکره با چوب و الوار تراشیده شده و لبخند هراس‌آلود آن، ابهت بسیار دارد.

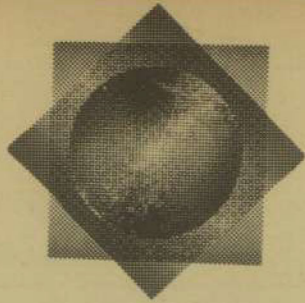
بالی ملی هلند و اجرای

« در راه »



* « رودی وان دان تریگ » بالهی « در راه » را برای گروه بالهی ملی هلند طراحی کرد. موسیقی این اثر از «ایسنگ یون» است و نخستین اجرای این اثر در سال گذشته اجرا شد. این بار با کمی تغییر در محتوا و فرم « در راه » توانسته تماشاگر بسیاری را بخود بخواند. موسیقی « یون » با اوج های دلخواه خود توانسته هیجان دلچسبی در شنونده بیدار کند. شکل موسیقی، پراخت باله تاثیر بسیار داشته است. پیش از آغاز باله، قطعاتی از موسیقی آن اجرا شد که در حد خود کاری ستودنی بود، چرا که تماشاگر را از پیش با فضای باله آشنا میکرد.

در شکل کلی اثر نشان بسیار است از زندگی، عشق، مرگ، حیات دوباره و شادمانی و آزادی. در کشمکشهای تنگ و تنگ رقصدگان، گرایشهای طراح اثر به شکلی گونه‌گون و با برداشتهایی از سس، نمایان بود.



چند خبر هنری

انسان نشسته

* در نمایشگاه بزرگ هنر، که در شهر مونیخ برپا شده، و از ۱۰ ژوئن تا ۱۲ سپتامبر ادامه دارد، ۵۹۶ هنرمند، تعداد ۱۰۰۱ اثر خود را ارائه داده‌اند. این نمایشگاه بوسیله گروه‌های مختلف پیرو شیوه‌های نو ترتیب یافته است. در این عکس، زن جوانی را در کنار مجسمه « انسان نشسته » می‌بینید، که خالق آن هنرمندی بنام « فریدریش شل » است.



وقایع نگار پیتر بروک در ایران

بخش هنری نشریهی سندی‌تایمز گزارش می‌دهد که: «مطلبنا گروه تجربی پیتر بروک، که در پاریس زاده شده و اکنون در ایران است، جادویی تأثیری را در این کشور پدید خواهد آورد. آنتونی سمیت، داستان‌پرداز و نویسندهی تلویزیونی، به تهران رفته است. او برای یک ناشر لندن، یادداشت‌هایی را در زمینهی وقایع و رویدادهای فعالیت بروک در جشن هنر شیراز، تهیه خواهد کرد.»



فستیوال بایروت

در بایروت، زادگاه ریشارد واگنر آهنگاز بزرگ آلمانی هر سال فستیوالی برپا میشود و برجسته‌ترین هنرمندان آثاری را از واگنر بروی صحنه می‌آورند و اجرا می‌کنند. امسال این فستیوال از بیست و چهارم ژوئیه تا بیست و هفتم اوت برپا میشود. در عکس ولفگانگ واگنر (تهیه‌کننده) را همراه با کاترینا لیکنز و تئو آدامس بهنگام تمرین صحنه‌ای از «والکیری» می‌بینید.

« بزار » به پاریس بازگشت

* « موریس بزار » پرشور و خستگی ناپذیر از سفر هنری خود در ایالات متحده به پاریس روانه شد. آمریکائیان او را در آکادمی بروکلین دیدند و هیجانی بسیار در دیدن او از خود نشان دادند. تفاوت‌های سنی تماشاگران « بزار »، بیش از هر سازندهی بالهی دیگر است، پیرها برای دیدن گستاخهای جوانها می‌آیند، و جوانها برای دلگرم ساختن هم‌سپن‌هایشان بر روی صحنه. « بزار » و گروه بالهی قرن بیستم برای مدتی کوتاه در « پاله دوشایو » پاریس بر صحنه خواهند بود.

از دو برنامه‌ی که گروه در پاریس اجرا کرد و چند شبی ادامه خواهد داشت، نخستین آنها در ستایش « باخ »، و دومی نمایشگر فلسفه‌ی بودائیسم بود.

ماهنامه‌ی « رودکی »

* ماهنامه فرهنگی و هنری «رودکی» انتشار یافت. « رودکی » پیش از این بصورتی کم‌ورق‌تر و محدودتر انتشار مییافت. بار انتشار این نشریه برعهدهی دوست ما محمود خوشنم است، و آنچنانکه بنظر میرسد در راه نمایاندن رویدادهای هنری و ادبی جهان - و ایران - کوشش فراوان دارد. تماشا انتشار این ماهنامه را به گردانندگان آن تبریک میگویم، و موفقیت بیشتر و وسیع‌تر ایشان را صمیمانه آرزو میکند.



لوح، دقتی در قصه

* ماهها گذشت تا سومین دفتر قصه‌ی لوح بدستمان آمد. بصورت گذری بر قصه‌های امروز این سرزمین. «لوح» با نظیر « کاظم رضا » منتشر میشود که این بار ضمن « حرف هائی پیرامون قصه » در گفتگویی با « حسن حسام »، قصه‌هایی آمده از م. آسایوف، محمود بندر طالعی، شهرنوش پارس‌پور، فریدون تنکابی، محسن حسام، مجید دانش آراسته، محمود دولت‌آبادی، غلامحسین ساعدی و

لوح این بار دو ضمیمه‌ی رایگان دارد: - گزیده‌ی صافی‌شدهی تذکرة الاولیاء شیخ عطار. - نماز میت - قصه‌ی بلند از رضا دانشور. لوح وعدهی انتشار دفتر چهارم را نیز داده است.

صفحات خنک‌کننده کولر ارج از ورق‌گالوانیزه ساخته شده و رنگ نمی‌زند. پوشال صفحات خنک‌کننده بو نمی‌گیرد، هسوارا تصفیه کرده و از ورود مگ‌دو خاک و دود جلوگیری میکنند. بادبزن کولر ارج بزرگ است و بازده زیاد دارد. دریچه خروج هوا در سه مدل از کولرهای ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه صفحه چهار صفحه خنک‌کننده دارد. یک مدل از کولرهای ارج پرتابل است و پایه‌چرخدار دارد و میتوان آنرا بدلتخواه خود جابجا کرد.

کولر ارج محصول تکنیک بر تو ارج

« تمدن »

ترجمه: دکتر حسن مرندی

-۱۷-

اطاعت و عظمت

قسمت سوم

برنینی بهترین طراح صحنه عصر خویش بشمار می‌رفت، او نقاش، پیکر تراش، مخترع، موسیقی‌دان، کمدی نویس و معمار تأثر بود.

هنر باروک، از واقعیت به او هام گریخت و در این راه بسی دور رفت.

پاپ‌ها و ثروتمندان تازه بدوران رسیده دوره پر تنعم باروک سالهای کوتاه قدرتمندی خویش را به رقابت باهم می‌گذراندند تا بزرگترین و پر آذین‌ترین تالارها را بسازند.

برنینی، معجزه‌گر

دوست است که زاری که در سال ۱۶۰۰ به رم می‌آمده دیدن گنبد کلیسای سن پیترو باعث تشویق و دلگرمی می‌شد. اما جز این، تارانش از رم تکه‌تکه و نامربوط بود. حالا پس از آنکه برنینی کار بزرگ خود را انجام داده، تجربه آن زائر را تصور کنید. او از پل سانت‌انجلو Sant, Angelo با فرشتگان مرمرینش که از کارگاه برنینی درآمده، می‌گذرد و بسوی میدان کلیسای سن پیترو که همه چیز آن برای اثر گذاشتن بر او محاسبه شده می‌رود. (شکل ۱۲۳) ستونهای عظیم برای دواغوش کشیدن او دست دوازده‌انته، از اسکالارچیا Scala Regia، که مدخل کاخ نایب مسیح بر روی زمین است می‌گذرد و اگر بتواند سری به دیون آن بکشد، پیکره ساخت برنینی را از «ایمان آوردن کنستانتین» تشخیص امپراطور مسیحی روم می‌بیند و به یاد می‌آورد که این امپراطور بود که رسماً شهر رم را به پایتختی تبدیل کرد. از پله‌های بازلیکا Basilica بالا می‌رود، از میان جبهه عظیم ساختمان می‌گذرد و به ناگهان احساس وحدت کامل می‌کند (شکل رنگ ۲۵). نه تنها آذین و آراستن بنا - که به دست هرکس انجام شده باشد طرح اساسی آن از



شکل ۱۲۳ - برنینی: چشمه. پیاتزا ناونا - رم
شکل ۱۲۴ - میدان کلیسای سن پیترو - رم



شکل ۱۲۵ - پیترو اناکوونیو: بالانو و بالورینو

برنینی است - به سبکی یکگست انجام گرفته، بلکه چشم بی‌آنکه تداوم نگاه را از دست بدهد از میان بالداکتوس می‌گذرد و سرانجام به تخت پطرس قدیس، با اسقف‌های دهان، فرشتگان بی‌وزن و کروبیان لرزان آن، می‌رسیم و حس می‌کنیم که دیگر اشیاء دنیوی باعث وزن ما نمی‌شوند. ما در خیال خود، مانند مواقع تماشای باله، به جلدیه فرو می‌رویم و نیروی جاذبه را مطرود می‌شماریم.

اما کلمه باله ناگهان ما را بخود می‌آورد. تصادفی نبود که برنینی را بهترین طراح صحنه عصر خویش می‌شناختند، نشان می‌دهد که تاثیر حسی که برنینی خلق می‌کرد، ناچهارصد

جان اولین John Evelyn که شرح خاطرات خود را نوشته نقل می‌کند که در سال ۱۶۴۴ در رم به اپرا رفت و برنینی را دید که «صحنه را نقاشی میکرد، مجسمه می‌تراشید، دستگاه‌های حرکتی برای صحنه اختراع میکرد، موسیقی می‌ساخت، کمدی می‌نوشت و تاجر بنا می‌کرد» دیگران نقل می‌کنند که در موقع نمایش‌های برنینی آنها که در ردیف اول نشسته بودند، از ترس آنکه از آب صحنه خیس نشوند و از آتش صحنه نسوزند از تاجر دور رفتند، این نشان می‌دهد که تاثیر حسی که برنینی خلق می‌کرد، ناچهارصد

نیرومند بوده است. البته این آفرینش هاهمه از بین رفته‌اند اما ما قراینی در دست داریم که چگونه چیزی بوده‌اند. یکی فواره‌ای است که برنینی برای پیاتزا ناونا Piazzanavona (شکل ۱۲۲) طرح کرده است. اجرای حیرت‌آوری است. یک اپلیسک مصری دوشت پیکر که روی صخره‌ای مجوف برافراشته شده، گوی بیش از یک بالترین وزن ندارد. در پیرامون صخره چهار پیکره دوشت که مظهر چهار رود بزرگ جهان - دانوب، نیل، گنگ و پلانه - هستند ساخته شده‌اند. می‌توان آنها را چهارقاره یا چهار رود بهشت نیز تصور کرد.



شکل رنگ ۲۵ - پائینی: مدخل کلیسای سن پیترو

این اختلاط سمبولیسم و واقعیت، نحوه تفکر انسان در قرن هفدهم بوده است. ما اکنون چنان فکر نمی‌کنیم، اما می‌توانیم از صلابت خارق‌العاده اختراع برینینی لذت ببریم. می‌گویم «اختراع» زیرا در این زمان کارهای برینینی توسط عده‌ای از دستیاران بسیار ماهر او انجام می‌شد، و گفته می‌شود فقط قسمتی از این چشمه را که خود برینینی تراشیده همان اسب است که مظهر رود دانوب است و به شکلی شکفت از غار آبی بیرون می‌آید. (در ضمن این تصویر یک اسب واقعی بنام مونته دورو Montedoro بوده است.)

شاهکار مهر و عاطفه

یک نمونه والا از این عنصر تأثیری در کار برینینی نمازخانه کورنارو Cornaro در کلیسای سانتاماریا دلایونوریا است.

از اینجا آغاز کنیم که برینینی امضاء خانواده کورنارو و در هر یک از دوسوی نمازخانه نشان داده، چنانکه گویی در لژ تأثیر نسته‌اند و منتظر بالا رفتن پرده هستند. وقتی به خود نمایش می‌رسیم درست مانند آن است که در صحنه‌ای کوچک اجرا می‌شود و نور صحنه بر قهرمانان آن افتاده است. اما در اینجا دیگر باید فکر شباهت با تأثیر را کنار گذاشت. زیرا آنچه می‌بینیم جذبه سانتاترزا (شکل ۱۲۴) است که یکی از نکان دهنده‌ترین آثار هنری اروپاست. فریحه برینینی در تخیل مهرآمیز و وارد شدن به موافق دیگران، که به شک در اثر تیربندی روحی سنت ایگنازیوس تقویت شده، برای القاء و تفهیم ارزنده‌ترین حالات عاطفی، یعنی جذبه مذهبی بکار رفته است. برینینی درست آن بخشی از شرح حال این قدسیه را تصویر کرده که سانتاترزا آنرا لحظه عالی زندگی خویش نامیده است: «فرشته‌ای با تیرسوزان زردین بارها قلب مرا سوراخ کرد، درد آن چنان جانکاه بود که من فریاد می‌کشیدم، اما همزمان با آن چنان خلوت لایتنامی حس کردم که می‌خواستم آن درد تا ابد باقی بماند. این شیرین ترین نوازش روح بدست خداوند بود!»

شاید نزدیکترین شباهت به این ترکیب احساس مینق، نمایش موزن برحواس و سلطه حیرت‌انگیز تکنیکی را نه در هنر بصری، بلکه در موسیقی بنوان یافت. بخصوص در موسیقی آگنستاز بزرگ، مونته وردی Monteverdi که هم‌اکنون برینینی و از او مسرت بود.

ایجاد وهم و بهره‌کشی

گمان نمی‌کنم کسی مرا متهم کند که رستاخیز کاتولیکی، یا بزرگترین تصویر ساز آن برینینی را دست کم گرفته‌ام. از این رو باید در پایان کلام بگویم که این ماجرای تاریخ‌نمف در من دلخوری‌هایی بر می‌انگیزد، که حاصل جمع آنها را می‌توان در دو کلمه «ایجاد وهم» و «بهره‌کشی» خلاصه کرد. البته هنر تا حدودی بر شاخه‌ای ایجاد وهم است. هنر تجربه را شکلی دیگر می‌دهد تا نیازی از تخیل انسان برآورد. اما ایجاد وهم نیز حدی دارد و بسته به آن است که هنرمند تا کجا برای دور شدن از تجربه مستقیم آماده است. برینینی بسیار دور رفته بود، برای آنکه بدانیم تا کجا دور رفته بود، باید سانتا ترزا واقعی و تاریخی را با چهره حسابی ساده و گشاده‌اش بیاد بیاوریم. تپان او با زیبایی مدعوش گنده و جسمانی تصویر نمازخانه کورنارو نکان دهنده است. این فکر را نمی‌توان از خاطر دور کرد که دوره پرانتم باروک، در گریز از شدائد تیرد های پیشین بر ضد پرورستانها، با تیرا رسید که از واقعیت به او هام گریخت، هنر نیز دور بر می‌دارد و همینکه قدم در این راه گذاشت کاری جز این نمی‌تواند که هر روز بیش از پیش جنجال انگیز شود. و این درست همان چیزی است که در باله هوانی، بالای سرما در کلیسای گسو Gesu و سنت ایگنازیو St Ignazio و پالازو بارینینی Palazzo Barberini (شکل ۱۲۵) رخ داده است نیروی خیال‌توره می‌کشد، بالا می‌رود، به ابرها می‌پیوندد و بزودی بخار می‌شود.

آزمندی و اسرافکاری

اما دلخوری‌های دیگر من. البته بهره‌کشی قبل از قرن شانزدهم نیز وجود داشت، اما هرگز به چنین مقیاس بزرگی نبود در قرون وسطی معمولاً بهره‌کشی همراه با شرکت جمع بود. حتی در رنسانس کاخ‌ها تا حدود زیادی مقر حکومت محلی و مایه افتخار هر ناحیه بودند. اما کاخهای عظیم خویشان پاپ‌ها، صرفاً بیان آزمندی و بطالت فردی است. فارنز Farnese، بورگو، باربرینی، لودوویزی Ludovisi این لاشخورهای تازه به دوران رسیده، سالهای گوناگون آزمندی خویش را به رقابت با هم می‌گفرازند. که چه

کسی باید بزرگترین و پراذین‌ترین تالارها را بسازد. از آن جهت که آنان آثار بزرگ هنری را سفارش می‌دادند باید شهامت بیشترمانه‌شانرا تحسین کرد، لااقل مانند برخی میلیونرهای مصر جدید پست و تنگ چشم نبودند. اما سهم آنان دولتمند به این نوع شادخواری و اسرافکاری بصری می‌پیوندد است. حس عظمت بیشک فریوهای انسانی است، اما اگر زیاده از حد شود غیر انسانی خواهد شد. من شک دارم که حتی یک اندیشه که به پیشرفت روح بشری کمک کرده باشد، در تالاری مجلل به ذهن گذشته یا به رشته تحریر درآمده باشد، شاید فرانت‌خانه موزه بریتانیا استثنائی بر این حکم کلی باشد.

شکل ۱۲۴ - برینینی جذبه سانتاترزا



شعر و محبت

«... در وحله نخست تولد مجله وزیر و زیبایی تماشا را که من حیث‌المجموع واجد تمام شرایط یک مجله یعنی واقعی کلمه خوب است به شما تیریک عرض مینمایم و بعد هم به ملت خوش تشخیص و مشکل‌پسند ایران وجود مجله تماشا را شارت میدهم چون، اگر حمل بر تعلق و خود شیرینی نفرمائید، باید عرض کنم که تفاوت کلی این مجله چه از نظر طرح و سبک و طبع و رنگ و مهمتر از همه محتوا با دیگران اقتاع کننده طبع نوجو و دیرپسند همه طبقات مردم است و این بنده بیاس اینهمه کوشش و ابتکاری که در پدید آوردن آن بعمل آورده‌اید برخود وظیفه دانستم که مراتب امتنان خود را در قالب اشعار ضمیمه بحضورتان عرضه بدارم ...

آبادان - دوستدار شما - طیرضا چیدری
- اینهم نمونه‌هایی از دو قطعه شعر ایشان به نام‌های: «حسن تماشا» و «گلشن تماشا»

تماشایان، که این چشمان زیبا
خدا داده ترا، بهر تماشا
.....
تماشا را خریداری کن ای دوست
که الحق بس تماشائی و نیکوست
جمیع دیدنیهای زمانه
درون این مجله کرده خانه
.....

و
این تماشاگه زیبا را بین
هست نغز و شیرین
سامتی رو به «تماشا» بنشین
گل اندیشه چبین
.....
ایشان داستان کوچکی هم به نام «حسرت»
ضمیمه نامه خود برای ما فرستاده‌اند.

از اینهمه لطف و محبت صمیمانه سپاسگزاریم. دوست ما، طبع شعرشان خوبست و امید که از این موهبت در بیان اشکار و احساساتی وسیع‌تر و عمیقتر بهره گیرند. در زمینه داستان‌نویسی نیز ذوق آزماییشان امیدبخش است و نوید میدهد که اگر مطالعه بیشتری بکنند، بیان رساتری در این زمینه خواهند یافت.

نامه‌هایی به سردبیر

هوداری از پهلوانان

در شماره‌های پیشین مجله از برنامه پهلوانان انتقادی شد. من بی‌اندازه متأسر شدم که از چنین برنامه‌ای که متعلق به سن و نیاکان ما و نشانه دلیری ایرانی و جوانمردی است و هیچ‌گونه واژه خارجی در آن گنجانده نشده و حتی به کشورهای همسایه نشان میدهد که ایرانی چگونه بوده و حال چگونه است، انتقادی می‌مورد میشود ... جسر پهلوانان و داش پالکی تمام برنامه‌های دیگر شما به سبک خارجی است و بوی ایران را نمی‌دهد. ایرانی که مایه آن افتخار می‌کنیم و خاک او را گرامی میداریم. شاید سیروس اقامی چون دوبرنامه‌اش مینی ژوپ نمیگذارد از او انتقاد میکنند!

دوستدار مجله‌شما و برنامه‌پهلوانان علی‌سالمی

با آنکه برای پاسخ گویی به انتقادهایی که در جلسه میزگرد تماشا از برنامه پهلوانان شد کمی دیر است نامه شما دوست عزیز را چاپ کردیم یا این توضیح که وقتی درباره برنامه‌ای اظهار نظر و انتقاد میشود خود دلیل آنست که برنامه‌ای «قابل بحث» است، علاوه بجز از راه بحث و انتقاد عیب‌ها و نقص‌ها را نمی‌توان برطرف کرد. ایران خواهی شعرا را ستایش می‌کنیم.

مصاحبه کاردان

من یکی از علاقه‌مندان تلویزیون و یکی از پرو پا قوس ترین خوانندگان مجله تماشا هستم و همه شماره‌های مجله تماشا را خریده‌ام ... می‌خواستم خواهش کنم اگر ممکن است متن مصاحبه‌ای را که با پرویز کاردان در برنامه شما و تلویزیون شد برایم نویسد و بفرستید زیرا موقع بخش این برنامه من خارج از تهران بودم. می‌خواستم درباره تحصیلات، برنامه‌ها و نقشه‌هایی که برای برنامه‌های تلویزیونی دارد و نیز درباره ازدواج و کارش اطلاعاتی کسب کنم.

منتظر پاسخ فوری شما - مریم خلیلی

تماشا از شما سپاسگزار است. انجام خواهش شما برای ما مقدور نیست. انشاءالله در فرصتی مناسب گفتگوی بسا ایشان در تماشا خواهیم داشت و شما به همه اطلاعاتی که میخواهید دست خواهید یافت.

چند پاسخ کوتاه

مسئله زبان

«... بحث درباره زبان فارسی که در رادیو و تلویزیون بکار می‌رود بحث جالبی است و جایگزین اینکه استنادی که با ایشان گفتگو میشود همه خیلی امروزی و روشن فکر میکنند و به‌تکنه‌های اشاره میکنند که مثلا من یکی فکر میکردم آنها موافق آنگونه مسائل هستند مثلا تلفظ غلاظ و شداد بعضی کلمات که ما خیال میکردیم توصیه استادان فن چنان شده، مثلا «شجاعت» شده «شجاعت» و ... حالا سؤال من اینست که آیا شما فقط به چاپ نظرات استادان در مجله تماشا قناعت خواهید کرد یا علمی‌هم پشت سران خواهد بود مثلا به‌گویندگان رادیو و تلویزیون دستور داده خواهد شد که زبان شیرین فارسی ما را مثل خودمان حرف بزنند و کلمات و واژه‌ها را مثل یک ایرانی تلفظ کنند و اینقدر بجه‌های ما را دچار تردید و سرگیجه نکنند که مثلا غلاوه درست است یا غلاوه! ...

امیدواریم چنین باشد وگرنه از حرف زدن چه حاصل!

ارادتمند شما: ن. شما

این نظر خواهی و بحث نه از روی هوس و نه برای برگردن صفحات مجله بلکه بخاطر ضرورتی و از روی برنامه‌ای معین در مجله تماشا مطرح شده است و مسلماً نتیجه‌گیری عملی درست و مفیدی از آن خواهد شد که البته چونکی آن در شماره‌های آینده تماشا به‌اطلاع شما دوست عزیز و همه خوانندگان مجله و علاقه‌مندان بساین مساله خواهد رسید.

آقای علی بیرم‌رادی از شهرستان برازجان، طی نامه مشروحه‌ای از فقدان وسایل تفریح و سرگرمی در شهر خود کله و شکایت کرده و نوشته‌اند که این شهر به تازگی، سینما، گارتن پارکی و تفریحگاه نیاز دارد. ایشان باید توجه داشته باشند که مفاداری از این وسایل تفریح و سرگرمی باید بهمت اهالی محل بوجود بیاید مثلا سینما یا سالن تئاتر را مردم محل باید با سرمایه‌گذاری شخصی ایجاد کنند و مقامات مسئول هم چون همت مردم را ببینند، از آن استقبال می‌کنند و امیدواریم آقای بیرم‌رادی در شهر خود موجد چنین جنبشی شوند.

خانم شعله طوسی به انتخاب دلارام کشمیری بعنوان خانم تلویزیون اعتراض کرده‌اند. این دوست گرامی خودشانم در اول نامه‌شان اشاره کرده‌اند که از این نظر ابراردی بما (مجله تماشا) وارد نیست چون این مردم هستند که دلارام را پسندیده و باو رای داده‌اند ... و این جواب همه انتقادهای ایشان میتواند باشد.

خاتواده مرحوم رجالی از اسفهان، طی تکراری از همدردی مجله تماشا درضایعه اسفند فندان آن هنرمند گرامی تشکر کرده‌اند. سپاسگزاریم.

دکتر محمدجعفر محبوب در اتاق کارش مرا می‌پذیرد. اتاقی است کوچک، ساده، خالی از تزیینات، ولریز از کتاب. گفتگو را با بحث درباره‌ی وضع فعلی زبان و ادبیات فارسی آغاز می‌کنیم. دکتر محبوب می‌گوید:

— زبان فارسی در عصر ما، یکی از دوره‌هایی رامیکنارند که شاید در هیچ قرن نظیر نداشته یعنی در هیچ دوره‌ای از لحاظ گسترش، ترقی، تحول و رشد، زبان فارسی باین درجه نرسیده بود. گاهی میشنوم بعضی از دانشمندان و استادان انتقاد میکنند که زبان فارسی وضعش بد است، مردم فارسی بلد نیستند، خوب یاد نمی‌گیرند و عواملی در کار تخریب زبان فارسی است. این انتقادها همه درست است و خود من هم در کلاس گاهی اشاره می‌کنم که شاگردان زبان را خوب یاد نمی‌گیرند و پایه آموزش زبان فارسی خوب نیست و در نتیجه یکی از موانعی که سر راه جوانان برای ورود به دانشگاه وجود دارد همین زبان فارسی است. اما در عین حال زبان پیشرفت خودش را داشته و دارد.

ما وقتی از زبان فارسی حرف می‌زنیم نظرمان به تشر فارسی است. اگر ادب فارسی دوران‌های گذشته را تقسیم کنیم به دو رشته شعر و نثر، در گذشته شعر ما خیلی قوی بوده و شاعران بزرگی داشته‌ایم که ارزش و اهمیت جهانی یافته‌اند در صورتی که ترجمان متاسفانه ضعیف بوده است. این امر علل مختلف داشته که من فقط به یکی از آنها اشاره می‌کنم و آن اینکه گنجینه‌گان ما تشر نوشتن را هدف قرار نداده بودند یعنی نثر نمی‌نوشتند برای تشر نوشتن، همانطور که شعر را بخاطر شعر می‌نوشتند، بلکه تشر نوشتن را یسار میکردند برای اینکه مثلا بروند در برابر کاتب بشوند و فرمانهای سلطنتی را بنویسند یا اینکه مورخ بشوند و تاریخ بنویسند و یا کارهای دیگری از این قبیل بکنند. در نتیجه تشر ما در دوره‌های گذشته ترقی و توسعه نداشته است.

بدیهی است وقتی اقتصادی یک مملکت پیشرفت میکند و جامعه در مسیر ترقی و رشد میافتد، در تمام شئون این جامعه ترقی میکند. چرخهای اجتماعی مثل چرخهای ساعت میماند که همه باید باهم و هماهنگ کار کنند. اگر یکی از چرخها از کار بایستد، یا در میانه چرخهای دیگر خورد میشود و یا خواص ناخواص با آنها همراهی میکند. وقتی آهنگ جامعه بطرف رشد و ترقی بود، همه چیزی منجمله زبان آن رشد و ترقی میکند. حالا شواهد را عرض می‌کنم: ما چقدر روزنامه و مجله داریم؟ اینها بالاخره به فارسی نوشته میشود. چه متفکران مطالب در وسایل ارتباط جمعی، در رادیو و تلویزیون پخش میشود؟ اینها باز قبلا نوشته و گفته شده و یا

گفتگو با: دکتر محمدجعفر محبوب

زبان وسایل ارتباط جمعی، زبان جامعه است و از تأثیر تحول جامعه بر کنار نیست

● رادیو تلویزیون باید سطح سواد گوینده‌های خود را بالا ببرد

● رادیو - تلویزیون دارد لهجه‌های محلی را جارو میکند و از بین میبرد

لااقل قبلا فکر شده است. اینها همه وسایلی است که زبان را در سطح خیلی وسیعی و برای عده خیلی زیادی بکار می‌برند.

این يك نمونه از گسترش همه جانبه‌ی زبان است درحالیکه در گذشته ما این وسایل را نداشتیم و حداکثر این بود که يك خطیب یا واعظ بالای منبر میرفت و تا آنجا که صدایش میرسید برای عده‌ای صحبت میکرد.

مسأله دیگر، مسأله علوم و دانش های مختلف است. الان ما بسیاری از رشته‌ها را در دانشگاه تهران و سایر دانشگاه‌های کشور تدریس میکنیم و درجه لیسانس و دکترا میدهم. اینها نثر نمی‌نوشتند برای تشر نوشتن، همانطور که شعر را بخاطر شعر می‌نوشتند، بلکه تشر نوشتن را یسار میکردند برای اینکه مثلا بروند در برابر کاتب بشوند و فرمانهای سلطنتی را بنویسند یا اینکه مورخ بشوند و تاریخ بنویسند و یا کارهای دیگری از این قبیل بکنند. در نتیجه تشر ما در دوره‌های گذشته ترقی و توسعه نداشته است.

بدیهی است وقتی اقتصادی یک مملکت پیشرفت میکند و جامعه در مسیر ترقی و رشد میافتد، در تمام شئون این جامعه ترقی میکند. چرخهای اجتماعی مثل چرخهای ساعت میماند که همه باید باهم و هماهنگ کار کنند. اگر یکی از چرخها از کار بایستد، یا در میانه چرخهای دیگر خورد میشود و یا خواص ناخواص با آنها همراهی میکند. وقتی آهنگ جامعه بطرف رشد و ترقی بود، همه چیزی منجمله زبان آن رشد و ترقی میکند. حالا شواهد را عرض می‌کنم:

ما چقدر روزنامه و مجله داریم؟ اینها بالاخره به فارسی نوشته میشود. چه متفکران مطالب در وسایل ارتباط جمعی، در رادیو و تلویزیون پخش میشود؟ اینها باز قبلا نوشته و گفته شده و یا

بودند و آن عده کمی که فراغتی داشتند و درس میخواندند، بفرض هم که فارسی را خیلی خوب بلد بودند، اصلا قابل ملاحظه نبودند چون تعدادشان انگشت شمار بود. الان فرهنگ ما دارد گسترش عظیم پیدا میکند، کم کم می‌خواهیم مثلا تا کلاس چهارم ابتدائی بخوانند، مدرج عالی تحصیل را طی کنند. دلایلی هم دارد که شاید اشتباه هم نباشد چون وقتی تعداد باسواد در پائین‌زادتر باشد یعنی ما به روزنامه‌نویس خوب، نویسنده خوب و باسوادهایی که فارسی را خوب و درست بدانند نیاز شدید احساس می‌شود. کم کم ما از همینجاست که سر و صدایند میشود.

تعداد کسانی که امروزه از راه قلم و نویسندگی امرار معاش میکنند در تاریخ ایران بی‌سابقه است. از میان‌اینها عده آنهایی که فارسی خوب و بدون غلط می‌نویسند کم نیست. آنهایی هم که در تشران غلط راه می‌یابند، اگر کسی دقت و توجه بخرج دهند و کمی هم آموزش ببینند مسلما خیلی راحت میتوانند تمیز و درست بنویسند و اشکال برطرف میشود.

امروزه زبان فارسی خیلی نرم‌تر و خیلی روان‌تر و خیلی صافتر شده است. درك این تحول خیلی آسان است. یکی از روزنامه‌ها ستونی دارد که مطالب چهل سال پیش خود را عینا نقل می‌کند. شما تشر و انشاء این مطالب را با مطالب امروزی همان روزنامه مقایسه کنید، خواهید دید که چقدر تفاوت پیدا کرده است و چقدر تمیزتر، سلیس‌تر و بهتر شده است و دارد همان قابلیت را کذبانه‌ی پیشرفته اروپایی برای بیان مفاهیم دارند پیدا میکند.

— عده‌ای می‌گویند زبان فارسی گسترش و توسعه پیدا کرده اما این گسترش در سطح بوده نه در عمق ... شما در این مورد چه نظری دارید؟

چه نقشی داشته است؟

● مسلما بی‌تأثیر نبوده است. من بسیاری از مردم پائین را دیدم که حرف زدنتان را از رادیو یاد می‌گیرند. لابد شنیده‌اید که این وسایل دارد لهجه های محلی را جارو میکند و از یسار میرد یعنی مردم شهرستانهای مختلف کوشش میکنند که مثل گوینده رادیو حرف بزنند.

این دستگاهها چون از طریق گوش کار میکنند و بیش از يك لحظه مطلب در گوش نشونده نیست و تکرار هم نمیشود، جنبه‌ی آموزشی قوی ندارند. این، نظر دانشمندان و متخصصین آموزش دنیا هم هست. چون شنونده‌ی رادیو یا تماشایی تلویزیون خیلی بندرت شن دانك حواس را به رادیو یا تلویزیون میدهد، بنابراین خیلی کم از آن چیز یاد می‌گیرد اما تأثیر غیر مستقیم این دستگاهها قابل توجه است. اصولا تأثیر رادیو و تلویزیون و حتی روزنامه‌ها موقتی و کم دوام است چون هم مطالب اینطور تنظیم میشود و هم در شرایطی از آنها استفاده میشود که همه‌گونه وسایل یرت شدن حواس فراهم است. با اینحال، البته که بدون تأثیر نیستند و حتی بسیار کسان هستند که مسائل ادبی و شعر و این قبیل مسائل را از همین وسایل ارتباط جمعی یاد گرفته‌اند و یا به زمینه‌هایی رویاوارند و يك سلسله مطالعاتی انجام دهند.

● اما در مورد آموختن کلمه و لفظ، بخصوص برای بچه‌ها، آیا رادیو و تلویزیون تأثیر فوق‌العاده ندارند؟

● مسأله‌ی بچه‌ها را مطرح کردید، بچه درحالی است که ذهنش آماده‌انفعال و پذیرفتن اثر است. در مدرسه از معلم یاد می‌گیرد، در خانه از پدر و مادر یاد می‌گیرد، از وسایل ارتباط جمعی هم خیلی چیزها می‌آموزد بخصوص کلمات زیادی را از رادیو و تلویزیون بویژه از آگهی‌های تجارتي یاد می‌گیرد. همین دلیل هم باید در این مورد نظارت دقیق بشود چون اینها بطاخر تبلیغ کلمات را از معنی و روال طبیعی خارج میکنند.

— شما قضا گاهگاهی فرصت دارید تلویزیون را ببینید یا به رادیو گوش دهید. زبان فارسی که در این وسایل توسط گویندگان و مجریان برنامه ها بکار میرود، آیا زبان درستی است و طبیعت زبان فارسی در آنها رعایت میشود یا نه؟

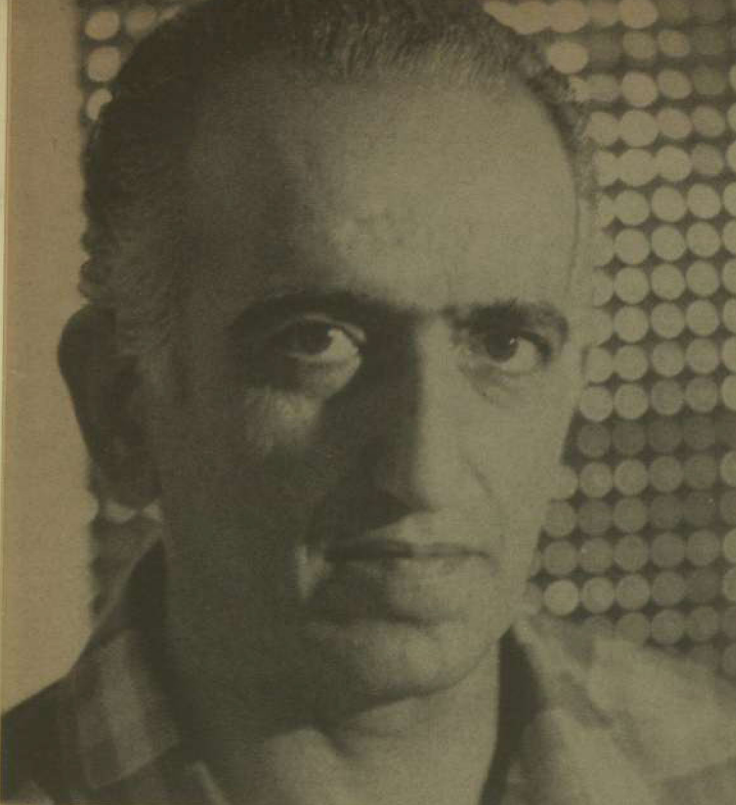
● میدانی که رادیو و تلویزیون سازمانهای جنبی بکار خود دارند که از مردم میخواهند و اصرار میکنند که اگر غلطی در کارشان می‌بینند یادآور شوند. برای این منظور تلفن خاصی را در اختیار مردم گذاشته‌اند و حتی جایزه میدهند برای کسانی که بیشتر و بهتر متوجه غلطها و اشتباهات گویندگان میشوند، این نشان میدهد که خود دستگاههای رادیو و تلویزیون در نظر ندارند یک زبان ساختگی و غیرطبیعی را ب مردم تحمیل کنند.

البته سیاست این دستگاهها بستگی بشما و طرز فکر کسانی دارد که این دستگاهها را اداره میکنند. اگر در راس این دستگاهها شخصی قرار بگیرد که مخالف بکار بردن کلمات عربی باشد بالطبع دستور خواهد داد که هر چه میتواند کمتر از لغات عربی استفاده کنند. چون تمام این افراد از جامعه بیرون می‌آیند، پس جامعه در هر مرحله‌ای از لحاظ فرهنگ و رشد و تکامل باشد، این دستگاهها نیز در همان مرحله است یعنی اگر مثلا زبان ما در حال توسعه سطحی باشد، وسایل ارتباط جمعی نیز خواه ناخواه به همین توسعه سطحی کمک میکند. اگر تمدن ما به مرحله‌ای برسد که فرهنگ ما به توسعه عمقی برسد، چون مردم هم آمادگی پیدا میکنند، این وسایل نیز به مسائل عمیق میپردازند. امروز اگر از مسئولان رادیو و تلویزیون بپرسید که چرا بحث‌ها و مطالب سنگین نمی‌گذارید، می‌گویند برای اینکه مردم باینگونه مسائل توجه نمیکنند. این حقیقتی است که مردم مالکی که از لحاظ تمدن و فرهنگ بالاتر هستند برای سرگرم شدن مطالب بالاتری میخواهند و هر چه پائین‌تر باشند سرگرمیهایشان هم پائین‌تر است. البته این جنبه مری بودن این دستگاهها را منتفی نمیکند. نباید دنباله‌رو مردم باشند. اما بهرحال باید با یبای مردم پیش بروند چون اگر تمایل مردم را در نظر بگیرند از مردم جدا میشوند و مردم دیگر توجهی بآنها نمیکنند و این خلاف مقتضای تأسیس این وسایل است.

بنابراین باید تا حدی با مردم همراهی داشته باشد و این کار باعث میشود که همان تحول و همان اوضاع و احوالی که در جامعه وجود دارد در این وسایل منعکس میشود. یعنی اینها تأثیر متقابل در همدیگر دارند: جامعه، خواست‌های جامعه و مرحله‌ای از تحول که جامعه در آن سیر میکند اثر میگذارد در تنظیم برنامه‌های وسایل ارتباط جمعی، متقابلا این برنامه‌ها هم روی مردم اثر میکنند. در این میان وسایل ارتباط جمعی وظیفه دارند که با قدم خودشان را از مردم جلوتر نگذارند که جنبه ارشادیشان از بین نرود.

— شما گفتید که وسایل ارتباط جمعی باید اینطور باشد. اما فعلا چگونه هستند؟

● اینکه فعلا هست، اگر بگوئیم ایده‌آل است که حرف مضحکی زده‌ایم، حتی میشود گفت بسیار جاها در آن نقص و غلط است. در برنامه‌های ادبی و در برنامه‌های موسیقی خیلی بالایشان هم يك مسأله مهم تلفظ است یعنی يك نوشته ممکن است درست نوشته شده باشد اما گوینده موقع خواندن با مختصر تغییر می‌دهد. آنرا غلط بخواند مثلا «سوزی» فعل مضارع یعنی می‌سوزی با «سوزی» یعنی سوز، یکسان نوشته میشود و فقط موقع تلفظ است که اختلاف آن دو معلوم میشود. پس وسایل ارتباط جمعی يك گرفتاری دیگر هم باید دارند و آن اینکه وقتی نوشته‌ای درست شد، باید درست هم اجرا بشود. این



مرحله درست اجرا کردن بنظر من خیلی مهم است و نمیتوان ارزش گذشت. یعنی اگر الان يك چیزی درست نوشته شود و بدهند دست گوینده و او غلط و بد اجرا کند، این نقص دستگاه است و باید ترمیمی ببندد که از چنین غلط‌هایی احتراز بشود. چون متاسفانه آنچه آخر کرده بطوریکه اگر گفتارهای سال‌های ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ رادیو را که گویا در آرشيو رادیو هست بگیریم و مطالعه کنیم متوجه میشویم که امروزه چقدر فرق کرده است. شما در زمینه‌ی اصلاح زبان فارسی رادیو و تلویزیون چه پیشنهاد هایی دارید؟

● راستش پیشنهادی، که بتوانم بدهم و بگویم که اگر عمل شود از فردا صبح تمام مشکلات حل خواهد شد، ندارم و فکر نمی‌کنم اصولا چنین پیشنهادی وجود داشته باشد. آنچه هست اولاً دقت در انتخاب کسانی است که مطالب رادیو و تلویزیون را می‌نویسند ثانيا نظارت دقیق در کار اینهاست از طرف کسانی که در مورد زبان صاحب صلاحیت هستند. و مهتر از همه، تهیه قواعدی است در مورد بکار بردن و تلفظ کلمات که باید در اختیار نویسندگان و گویندگان قرار گیرد. آخر دروسایل ارتباط جمعی يك مسأله مهم تلفظ است یعنی يك نوشته ممکن است درست نوشته شده باشد اما گوینده موقع خواندن با مختصر تغییر می‌دهد. آنرا غلط بخواند مثلا «سوزی» فعل مضارع یعنی می‌سوزی با «سوزی» یعنی سوز، یکسان نوشته میشود و فقط موقع تلفظ است که اختلاف آن دو معلوم میشود. پس وسایل ارتباط جمعی يك گرفتاری دیگر هم باید دارند و آن اینکه وقتی نوشته‌ای درست شد، باید درست هم اجرا بشود. این

● راستش پیشنهادی، که بتوانم بدهم و بگویم که اگر عمل شود از فردا صبح تمام مشکلات حل خواهد شد، ندارم و فکر نمی‌کنم اصولا چنین پیشنهادی وجود داشته باشد. آنچه هست اولاً دقت در انتخاب کسانی است که مطالب رادیو و تلویزیون را می‌نویسند ثانيا نظارت دقیق در کار اینهاست از طرف کسانی که در مورد زبان صاحب صلاحیت هستند. و مهتر از همه، تهیه قواعدی است در مورد بکار بردن و تلفظ کلمات که باید در اختیار نویسندگان و گویندگان قرار گیرد. آخر دروسایل ارتباط جمعی يك مسأله مهم تلفظ است یعنی يك نوشته ممکن است درست نوشته شده باشد اما گوینده موقع خواندن با مختصر تغییر می‌دهد. آنرا غلط بخواند مثلا «سوزی» فعل مضارع یعنی می‌سوزی با «سوزی» یعنی سوز، یکسان نوشته میشود و فقط موقع تلفظ است که اختلاف آن دو معلوم میشود. پس وسایل ارتباط جمعی يك گرفتاری دیگر هم باید دارند و آن اینکه وقتی نوشته‌ای درست شد، باید درست هم اجرا بشود. این

هیجان انگیز ترین حماسه مطبوعاتی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم



نکات منتشر نشده‌ای در باره انتشار اسناد محرمانه پنتاگون

سه نویسنده نیویورک تایمز مدت یکماه در اطاقی واقع در طبقه یازدهم هتل هیلتون نیویورک پنهان شدند تا از میان هزارها برگه اوراق محرمانه در حدود یکصد صفحه مطلب قابل چاپ تهیه کنند

از مجله: EPOCA
ترجمه: داریوش رادپور



دو ماه پیش ماجرای انتشار اسرار جنگ ویتنام و علل ردگیریهای آمریکا در هندوچین کلیه اخبار جهان را تحت‌الشعاع قرار داد. «نیویورک تایمز» و «ویندیل آن (واشنگتن پست)» در مقابل افکار پهنزده و ترکان مقامات و زرات دفاع آمریکا انتشار اسرار جنگ را بصورت باورنی آغاز کردند. کاخ سفید و وزارت دفاع با تلاش دامنه‌دار و همه‌جانبه‌ای شروع به جلوگیری از انتشار این «اسرار» و بازداشت و محاکمه مسئولان آن کردند. افکار عمومی آمریکا و جهان به هیجان آمد. آزادی مطبوعات را در آمریکا خطر بزرگی تهدید میکرد و این مسأله برای بسیاری از طبقات جوامع آمریکا و سیاستمداران این کشور تحمل‌ناپذیر بود. دولت آمریکا موفق شد چند روزی از انتشار مطالب «ربوده شده» جلوگیری کند و کار به دادگاههای محلی نیویورک و واشنگتن و بالاخره بدیوان عالی آمریکا کشیده شد. در اینجا بود که نیویورک تایمز بیروز شد و وزارت دفاع آمریکا شکست خورد. انتشار اسناد محرمانه جنگ حق مسلم مطبوعات آمریکا شناخته شد و ادعای «پنتاگون» در مورد لطمه وارد آمدن به امنیت ملی کشور بی‌اساس تلقی گردید. خالق این ماجراها سردی بود بنام «دانیل ال‌زبرک».

با پیروزی «نیویورک تایمز» هنوز خطر محاکمه و محکوم شدن وی بخاطر ردیون اسرار جنگ برطرف نشده است، ولی آینده مطمئن برای وی در صحنه سیاست آمریکا پیش‌بینی میشود.

نکات جالب و یازگو نشده‌ای از این ماجرای بزرگ سال در مجله «اپوکا» منتشر شده است که در اینجا از نظراتان می‌گذرد.



سالز برگر

و باعث می‌شود این تکراری بوجود آید که این واقعه منجر به اختلالی در زمینه روابط سیاسی آمریکا با سایر کشورها گردد و در داخل کشور آمریکا نیز سستی اعتقاد مردم را نسبت به دموکراسی موجود سبب شود.

و اما شروع واقعه: از صبح روز ۱۳ ژوئن، روزنامه «نیویورک تایمز» شروع به چاپ مقالاتی «غیرمادی» درباره ویتنام‌میکنده، مقالاتی که «مکانامارا» آنها را براحتی جزو «اسناد محرمانه» بحساب می‌آورد. توقیف بلافاصله انتشار مقالات و بلافاصله بعد از آن همدردی واشنگتن پست که بنوبه خود اقدام به انتشار بعضی از «اسناد» کرد، در مدت زمانی کوتاه نه فقط توجه محافل خبری و مطبوعاتی بلکه کنجکاوی مردم سایر کشورها را نسبت به این انتشارات جلب کرد.

ولی واقعا برای چه این اسناد تا این درجه اهمیت داشتند و چگونه روزنامه‌نیویورک تایمز موفق بدسترسی به این اسناد شده بود؟ جواب به قسمت دوم سؤال فقط از طریق بازسازی صحنه‌های میسر است که معمولا در کتابهای پلیسی میتوان یافت.

شخصی که اسناد در اختیارش قرار گرفت «نیل شیخان» Neil Sheehan نام دارد و سی و چهار ساله است. او مدتی در ویتنام سمت خبرنگار مطبوعاتی را داشته. اسناد عبارت از ۷۷ دفتر صحافی شده است یا جلد‌آبی رنگ که روی آن با حروف‌خاکستری عبارت «محاکمه نهائی حکومت آمریکائیه‌ها در سیاست ویتنام» چاپ شده است. این اسناد در مجموع سه هزار صفحه بررسی و چهار هزار صفحه سند «فوق‌العاده محرمانه» هستند که بازگوکننده درام یازده سال اخیر سیاست آمریکا در ویتنام می‌باشد.

«شیخان» اسناد را نزد سردبیر «نیویورک تایمز» در واشنگتن می‌برد و در آنجا مسئول روابط خارجی و دو نفر دیگر از مدیران روزنامه یعنی «جیمز رستون» و «رژنئال» نیز موفق به دیدن اسناد می‌شوند و در اینجاست که همگی تصمیم میگیرند در خفا و کاملا محرمانه اسناد را ترجمه کنند، چون تمام اسناد مذکور با کلمات رمز نوشته شده‌اند و بهیچوجه قابل خواندن نیستند، بدین ترتیب قدم اول برداشته می‌شود و گروه فوق کار طاقت فرسای خود را برای تنظیم و ترجمه مدارک بصورتی که برای عموم قابل درک باشد شروع میکنند.

بلافاصله و همزمان با شروع این حوادث سه تن از اعضاء مجله «نیویورک تایمز» مفقود می‌شوند، اول از همه «شیخان» بعد «هلدریک سمیت» و «ند کورت» و در جواب کنجکاوی دیگر کارکنان روزنامه، جوابی بدین مضمون ندارد دیده شده که سه نفر فوق برای یک سرویس مخصوص در نظر گرفته شده‌اند و به

نقطه‌ای مجهول احوال گردیده‌اند. در حقیقت سه تن مذکور با نامهای جعلی به طبقه یازدهم هتل هیلتون نیویورک نقل مکان کرده بودند و در لابلای چندانهای آنها ۷۷ جلد مدارک «کاملا محرمانه» مخفی شده بود.

در تمام طول اقامت آنها دوآنجا نگهبانان مخصوصی از طرف روزنامه نیویورک تایمز بیست و چهار ساعت به بیست و چهار ساعت رفت و آمد را در راهروهای طبقه یازدهم زیر نظر داشتند و مکالمات تلفنی تماما بوسیله رمز زد و بدل می‌شد.

کار این گروه سه نفری (که بعدا چهار نفر دیگر از جمله دو خبرنگار و دو متصدی آرشیبو نیز بدان اضافه شدند) یکماه بطول انجامید و در پایان از سه هزار صفحه بررسی و چهار هزار صفحه مدرک، در حدود صد صفحه مطلب قابل چاپ بدست آمد.

در طول این یکماه هر کدام از اعضاء گروه در حدود سه کیلو وزن کم کرده بودند، چهار ماشین تحریر شکسته بودند و ده ها کیلو کاغذ مصرف کرده بودند و صد هزار دلار برای روزنامه خرج برداشته بودند. اکنون زمانی فرا رسیده بود که می‌بایست تاریخی برای چاپ مطالب بدست آمده تعیین می‌شد و در ضمن می‌بایست تصمیم مهم‌تر از همه گرفته می‌شد که آیا مطالب را باید چاپ کرد یا نه؟! شعار نیویورک تایمز همیشه این بوده است «چاپ و انتشار مطالب بجا».

حال این مسئله برای مجریان روزنامه مطرح شده بود که این اسناد مطالبی بجا هستند یا نایبجا؟! و در صورت نشر چه حوادثی پیش خواهد آمد؟! در سال ۱۹۶۱ روزنامه نیویورک تایمز توانسته بود از تصمیم ایالات متحده داتر بر پیاده کردن نیروهای مسلح در خلیج کوکها در کوئیا آگاه شود. اما بدنبال اخطار از طرف حکومت وقت تحت عنوان «دلایل امنیتی» از نشر این خبر خودداری کرد و بعدا پزیریدنت کندی شخصا اعتراف کرد که اگر روزنامه نیویورک تایمز خبر فوق را منتشر میکرد نقشه مذکور با شکست روبرو می‌شد (هر چند که این عملیات اصولا انجام نگرفت).

ولی در مورد قضیه اخیر چه می‌بایست کرد، «سه‌ساله بود» خاندان سالز برگر از هفتادسال پیش‌روزنامه نیویورک‌تایمز را منتشر می‌کردند. آرتور سالز برگر بخوبی میدانست که اسنادی که خیال نشرش را دارد از جانب «پنتاگون» کاملا محرمانه قلنداد شده‌اند و در ضمن در صحت اسناد نمی‌توانست کوچکترین تردیدی بخود راه دهد زیرا آنها از منبعی کاملا مطمئن بدست آمده بودند.

دولت آمریکا نبوده است، اینبار نیز این تردید و سؤال وجود داشت که نتیجه چاپ این اسناد چه خواهد بود و در صورت چاپ آن، درباره‌اش چگونه تضاد خواهد شد؟! طبقه نهم ساختمان مرکزی نیویورک‌تایمز اختصاصی به دستوران کارمندان و کارکنان روزنامه مذکور دارد. موکت زونتیکی کف سالن را پوشانده، در اطراف میزی که‌گلدانی تفره‌ای ملو از گل رز روی آن قرار دارد سالز برگر و «محارم» نشستند. مسئله اساسی کنونی برای آنها نحوه به چاپ رساندن اسناد است، آیا همه آنها را بکتریه و در یک شماره بچاپ رسانند یا بصورت پاورقی منتشرشان کنند؟! در مورد اینکه آنها متفق-القولند که اسناد «باید» بچاپ برسد شکی باقی نمانده. یکی از اطرافیان مسئله خلیج کوکهای کوئیا را عنوان می‌کند و دخالت دولت را که منجر به جلوگیری از انتشار خبر فوق شد یادآوری میکند. سالز برگر جواب میدهد که چاپ خبر پیاده‌شدن قوای آمریکا در سواحل کوئیا می‌توانست با جان‌هدای نظامی‌آمریکائی بازی کند، زیرا خبر فوق قبل از شروع عملیات پیاده‌کردن نیرو بدست ما رسیده‌بوده در حالی که اسناد فعلی یازگو کننده حقایق و اشتباهاتی در گذشته سیاست خارجی آمریکا می‌باشند و بیان جهت ملر وزارت‌دفاع آمریکا در مورد اینکه اسناد مذکور میتواند امنیت دفاعی کشور را بخاطر بیاندارد قابل قبول نخواهد بود، و بعد از تذکر مطلب فوق تصمیم نهائی را میگیرد و میخواهد که این اسناد «تاریخی» بصورت پاورقی در نیویورک تایمز بچاپ رسند و تاریخ چاپ اولین قسمت را ۱۳ ژوئن تعیین میکنند. بدین ترتیب قسمت دوم عملیات پنهانی گروه شروع میشود. در طبقه نهم در یک اتاق بزرگ گروهی حرفه‌چین قابل اعتماد که به‌تعمداری اسرار قسم یاد کرده‌اند شروع به حرف‌چینی اسناد می‌کنند. پاداش این فعالیت خارج از برنامه معادل دو برابر حقوق است.

از بعد از ظهر ۱۲ ژوئن کارگران چاپخانه روزنامه متوجه شدند که صحبت از انتشار یک «داستان مخصوص» در میان است، تقریبا مصادف با همین ساعات، نیل شیخان در حالی که یک ماشین تحریر در دست دارد اتفاق شماره ۱۱۰۶ هتل هیلتون را ترک نمیکند. اتفاقی که یکماه تمام در آن مشغول کار بوده است، بدون اینکه حتی یکبار پایش را از آن بیرون بگذارد، او اکنون راهروی هتل را بسوی دو خارجی میبیماید تا برای مدتی دور از نظار و جار و جنجال بماند.

صبح روز بعد روزنامه نیویورک تایمز حاوی اولین قسمت از اسناد در دست مردم است. انتشار قسمت اول درباره‌مدارن محرمانه‌مانند صاعقه‌آمریکارا بلرز، درمی‌آورد و اکنون روزنامه مذکور ثابت کرده است که توانسته در پنهان نگاه‌داشتن فعالیتش موفق‌تر از پنتاگون باشد!

اکنون دیگر رازی در کنار نبود و می‌بایست «اخبار دست اول» مثل همیشه توسط تلکس به اقمسی نقاط دنیا مخابره می‌شد.

در ساعت شش و سی دقیقه، «ملویس لرد»، وزیر دفاع، آگاه می‌شود که تلکس‌های نیویورک تایمز مشغول مخابره اسرار نظامی مملکتی به تمام دنیا می‌باشند! سه ساعت بعد «لرد» با وزیر دادگستری ملاقات و درباره

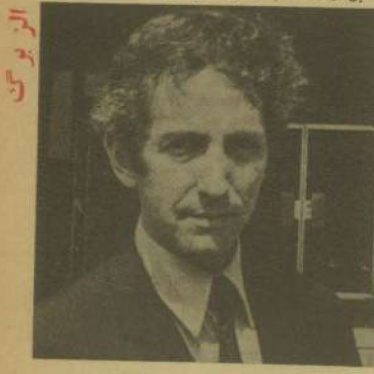
اکنون دیگر رازی در کنار نبود و می‌بایست «اخبار دست اول» مثل همیشه توسط تلکس به اقمسی نقاط دنیا مخابره می‌شد.

در ساعت شش و سی دقیقه، «ملویس لرد»، وزیر دفاع، آگاه می‌شود که تلکس‌های نیویورک تایمز مشغول مخابره اسرار نظامی مملکتی به تمام دنیا می‌باشند! سه ساعت بعد «لرد» با وزیر دادگستری ملاقات و درباره

حادثه مذکور با او تبادل نظر میکند. نیکسون هنوز از واقعه بی‌اطلاع است. مشاور او «کیسینجر» در تعطیل آخر هفته بسر می‌برد و روز بعد ضمن مطالعه روزنامه نیویورک‌تایمز از تضای با اطلاع می‌شود.

صبح دوشنبه در پنتاگون یک جلسه مشاوره با حضور فرماندهان نیروهای‌سه‌گانه تشکیل میشود و همانشب یک تلگرام «خیلی مودبانه» بدست سردبیر روزنامه‌میرسد که در آن دوستانه از سردبیر خواسته شده است که ادامه نشر مقالات مذکور را بخاطر «مصالح امنیتی» متوقف کند، سردبیر تلگرام مذکور را با تلگرامی محترمانه جواب میگوید، پاسخ این است که بهیچوجه خیال چنین کاری را ندارد.

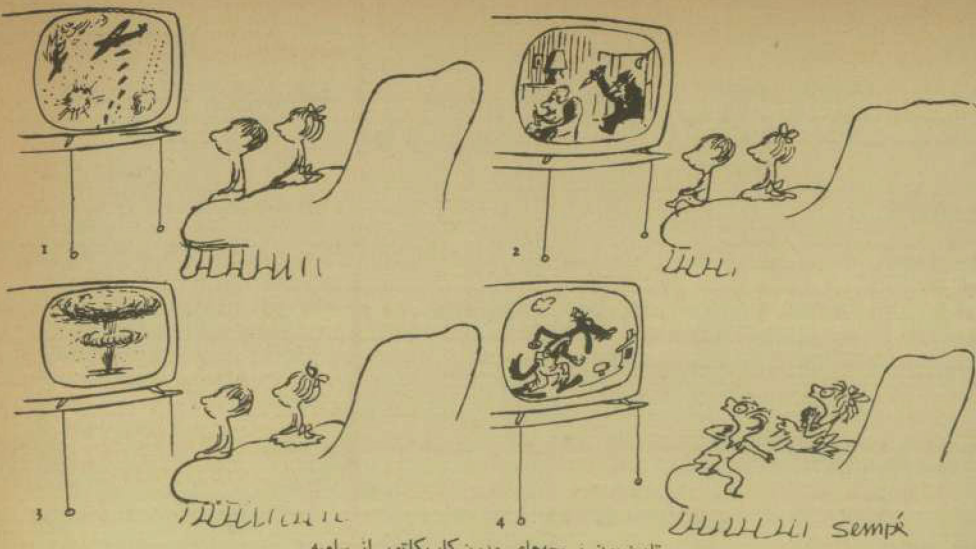
چهارشنبه همان هفته انتشار اسناد با فرمان «موری گورفین» - قاضی فدرال - ممنوع و بالنتیجه متوقف می‌شود، اما بلافاصله روزنامه «واشنگتن پست» با استفاده از فتوکپی اسناد که دریافت کرده است نشر اسناد را ادامه میدهد! این مسئله حادسرعت او به دادگاه عالی کشیده می‌شد و دوسر آن اثرات همدردی تمام مطبوعات آمریکا بوندنیت به نیویورک تایمز.



مشکله‌ای که هنوز روشن نشده تاخیر پنتاگون در جلوگیری قوی از انتشار اسناد است، چرا پنتاگون بعد از بچاپ رسیدن اولین قسمت از سری اسناد بلافاصله مانع چاپ قسمت دوم نشد؟! جواب به این سؤال در حال حاضر امکان پذیر نیست، ولی دقت پنتاگون در جهت‌یابی دقیق برای شناخت عامل این واقعه، جانب و قابل توجه است.

«شکار» ریاندته اسناد دقیقا از شب دوشنبه توسط F.B.I. و C.I.A. شروع شده بود، هدف: شخصی که اسناد را در اختیار شیخان گذاشته چه کسی است؟! چهارشنبه گونده رادپور از شخصی نام می‌برد: دانیل ال‌زبرک، به‌عقیده شکارچیان، عامل کس دیگری جز ال‌زبرک نمی‌تواند باشد کسی که مدتها مشاور نظامی آمریکا در ویتنام و یکی از سی و شش نفری بوده است که در تنظیم اسناد محرمانه شرکت داشته است. مامورین F.B.I. خانه ال‌زبرک را محاصره می‌کنند، ولی به صدای زنگ در، کسی پاسخ نمیدهد، دو صندوق پستی منزل او نامه‌ای به تاریخ روز قبل پیدا می‌شود. در حقیقت ال‌زبرک بعد از ترک دفتر خود در مرکز آموزش بین‌المللی «ام - آی - تی» بدون بیجا گذاردن کوچکترین اثری از خود (Massachusetts Institute of Technology) مفقود شده بود!

قطر مدارک علیه ال‌زبرک تحت عنوان «بقیه در صفحه ۶۳»



تلویزیون و بجهای مدرن کاریکاتور از سامیه

گروه فرهنگی مرجان

ثبت نام میکند

گروه فرهنگی مرجان
دبستان مرجان

به ریاست سرکارخانم مُدثر
خیابان پهلوی - رسید به تخت جمید کوچه شماره ۴۲۸۷۸
(با وسیله ایاب و ذهاب)

گروه فرهنگی مرجان
دبستان دخترانه مرجان

به ریاست سرکارخانم مامقانی
در محل جدید باغ ورجاوند - مساحت ۸۵۰۰ متر مربع
بش خیابان آبتاج و خیابان آیاتیا - شماره ۱ - تلفن ۶۶۹۲۸۵
(با وسیله ایاب و ذهاب)

گروه فرهنگی مرجان
دبستان پسرانه مرجان

به ریاست آقای فرج الله شریفی
خیابان پهلوی - بالاتر از سه راه بیمارستان مهر
کوچه جاوید
تلفن: ۶۲۱۹۷۴

بیمکاری گروه فرهنگی مرجان
دبستان پسرانه دکتر بهشت رودی

به ریاست آقای احمد جوادی
خیابان تخت جمید - میدان کاخ
تلفن: ۴۳۵۹۵

در تمام سازمانهای گروه فرهنگی مرجان (دبستان و دبیرستانها) علاوه بر کلاسهای مربوطه برای سال اول دوره راهنمایی تحصیلی هم ثبت نام میشود.

انگشتها که همه خوابشان در همان جهت بود ، به سنبله های گندم می ماندند در دست باد ، و ناختهای هموار که کنارهای آن ها با سوهان صاف نشده بود ، زیر پوش لعاب میخکی خود برق میزدند ، زن جوان اندیشید : « بهش خواهم گفت که لعاب به ناختهایش نزنند ، لعاب و رنگ به همه دستهای نماید همچو دستهای ... »

لرزه ای مغناطیسی در طول دست دوید و زن جوان را از دردمر فکسر کردن به يك صفت راحت کرد . انگشت شست سفت شدن گرفت تا اینکه بطور ترسناکی دراز و برگشته شد و در برابر انگشت اشاره روبه بالا به حرکت درآمد . در این حالت دست ناگهان ظاهری میمون وار یافت .

« او ! » زن جوان این را چنان ادا کرد که انگار با چیز زشت بی اهمیتی روبرو شده است .

بوق ماشینی رهگذر با صدائی چنان تیز که درخشنده می نمود سکوت را جر داد . خفته بیدار نشد ، اما دست با تمدد خویش چون خرچنگی مهبیای جنگ ، رنجیده خاطر بنظر آمد و فرجه پدید صدای گوشخراش فروکش کرد و دست که با نرم شدن اندک اندک ، چنگالهایش را گذاشت فروافتد ، جانوری نرم تن شد و با تکانهایی خفیف که به تقلا می کرد می ماندت دول و لرزان شد . ناخن بی رحم روی شست ورامند درخسید . در انگشت کوچک انحراف اندکی آشکار شد که زن جوان تا حالا متوجه آن نشده بود ، و دست هرز روئیده کف گوشتالوی خود را چون شکمی سرخ رو کرد .

« من ، این دسترو بوسیدم ! چه وحشتناک ! حتی نمى تونم نگاهش کنم . »

دست از رویای بدی مضطرب بود و می نمود که به این واکنش ناگهانی پاسخ می دهد ، به این تفر لعتی . نیروهایش را دوباره گرد آورد ، کاملاً باز شد ، بی ها ، اعصاب و پوشش سوئیش را پرافشاند ، چون زره رزم . آنگاه به آهستگی واپس کشید ، تکه ای از شمد را قاپید و با انگشتان خمیده اش فرو چلاند ، فرو چلاند ، با لندت منظم يك خفه کننده .

« او ! » زن جوان نالید . دست ناپدید شد ، بازوی بزرگ از بار خود رها گردید و در يك لحظه بصورت کمر بند نیاجی درآمد ، جان پناهی گرم در برابر وحشت شب . اما صبح ، هنگامیکه سینی باشکلات جوشان و نان برشته بر تخت خواب بود ، دوباره دست را دید . سرخ حنائی با شست حلقه شده بر دسته يك کارد .

مرد گفت : « این تکه ی نون برشته رو میخوای عزیزم ؟ دارم اونو برا تو درش می کنم . »

زن لرزید ، از جنبش ، و ترکیدن پوست را بالای بازوان و پائین کمرش ، و حشمت زنده احساس کرد .

« او ! ... نه ! ... نه ! ... »

بعد ترش را پنهان کرد ، شجاعانه برخود تسلط یافت ، و با آغاز زندگی دورویانه خود با سیاست تسلیم و فرومایگی ، و زیرکی ، فروتنانه بر او تکیه کرد و دست هولناک را بوسید .



قصه یی کوتاه از : « کولت » دست

لرزید و در زیر قوس کمرش . احساس کرد که بازوی راست ، که تمام وزنش بر آن قرار گرفته بود ، به حرکت در آمد . « من سنگینم ، ... دلم میخواست دستم می رسید چراغ رو خاموش کنم . اما خیلی سنگین خوابه ... » باز و دوباره کش آمد ، به آرامی ، بازو او کمرش را قوس داد تا خودش را سبکتر کند . فکر کرد : « انگار رو به درون اتاقی می آورند که او چوون در تنی که کنار او دراز کشیده بود لرزه ای دوید و او بازوی چپش را با فشار کیفی آوری که درخور موجودات ناتوان است گرد کردن شوهرش حلقه کرد . مرد بیدار نشد .

باخودش گفت : « چه مژه های بلندی دارد ! » دهان کامل زیبا ، پوست سرخ آجری و پیشانی نه باشکوه ، نه بلند ، اما بی چین و چروکش را هم ستایش کرد .

کنار او ، دست راست شوهرش ، نیز

روی شانه های زنت خوابش برده بود ، وزن مفروانه سنگینی سر او را با موی بور ، چهره سرخ چرده و چشمان بسته نگه داشته بود . مرد بازوی بزرگش را زیر کمر باریک و بالغ زن سرانهد بود و دست نیرومندش روی شمد ، کنار آرنجهاست زن دراز به دراز افتاده بود . زن همچنانکه به دست مرد که کاملاً تنها و دور از صاحبش سر بر آورده بود ، می نگرست ، لبخند زد . بعد گذاشت نگاهش گرداگرد بستر - که در نور نیمه روشن بود - پاشیده شود . لامپی حلزونی شکل تابشی از آبی صدفی بر بستر می انداخت . زن اندیشید : خیلی مستعد خوابه !

خیلی نیز هیجان زده و اغلب متحیر از حالت تازه اش . چون فقط دو هفته خود را در زندگی شایه بار ماه عمل زوج جوانی سهم کرده بود که هر کدام از قبض زینتن یا شخص ناشناسی که دوستش داشتند لذت می بردند . ملاقات يك مرد جوان خوش سیمای مویور که اخیراً زنت را از دست داده بود و تنیس

نویسنده این قصه کوتاه ، مادام کولت ، زن نویسنده فرانسوی است در نیمه اول این قرن . کولت با شروع قصه نویسی از پیشروهای روزگار خود بود نثری فشرده با جمله پردازی های اغلب طولانی و دشوار دارد که از دام ترجمه فرار می کنند . نمی دانم چرا عوسم گرفت این قصه را ترجمه کنم سو خود را سخت به زحمت بیندازم ! قصه درباره دست مردی خفته است که زیر کمر زن بیدارش خزیدمواز آن طرف سر بر آورده و چون موجودی جدا و مستقل ، در برابر حالات عاطفی زن و بیزاری او از مردش ، واکنش نشان می دهد و حرکتی جنائسی در خطوط آن ترسیم می شود . قصه را از ترجمه انگلیسی مجله Encounter's - ماه جولای - برگرداندم .

منوچهر آتشی

هیجان انگیز ترین حماسه مطبوعاتی

بقیه از صفحه ۵۹

رباینده استاد، هر لحظه افزایش می‌یافت، حتی پدر و دوستان او شهادت دادند که برای اثر برگه دسترسی به این اسناد و در صورت امکان انتشار آنها میل به یک ایده ثابت شده بود. اثر برگه روز بعد از انتشار اولین قسمت از مدارک محرمانه در نیویورک تایمز، قبل از اینکه نامی از او بعنوان عامل اصلی قضیه برده شود یک مصاحبه مطبوعاتی با مجله نیویورک انجام می‌دهد و در آن مفصلاً بشرح این قضیه می‌پردازد که او از مدتها پیش سعی داشته توجه «کیسینجر» را به مطالعه اسناد مذکور جلب کند و موفق شده است واکنش بسیار خوشحال است که «کیسینجر» می‌تواند اسناد را در روزنامه مورد مطالعه و بررسی قرار دهد!

ولی واقعا چه عاملی آن عقاب جنگجو را تبدیل به چنین کبوتر آرامی کرده بود؟ اثر برگه فنگتاد دریاي سابق آمریکا، فارغ‌التحصیل هاروارد، مشاور نظامی آمریکا در سایگون و دستیار سابق «کیسینجر» و شخص مورد اطمینان «مکانامارا»، در یک قسمت از مجله «ترومنت نشین» درآرمانی محفل زندگی می‌کرد و با اشخاص سرشناس وقت و آمد داشت و چندی پیش با یک دختر ترومنت ازدواج کرده بود و می‌شد او را دوبه‌عرفت شخص مرهمی بحساب آورد، پس چرا خود را در مرکز واقعه‌ای قرار داد و از خود شخصی ساخت که «آمریکایی خوب» او راه مغل آرامش موجود «می‌نماید» جواب به این سئوالها از طریق مطالعه کافی در روان طبقه روشنفکر تازه‌ی میسر است که در جامعه آمریکا زائیده شده است - در آمریکا مانند اثر برگه بسیار می‌توان یافت که در بسیاری نکات وجه مشترک دارند. و اینگونه به‌عنوان اجتماعی در سطح بالا، معلومات بسیار خوب، ثروت و رشاک که باعث قراردادن چنین شخصی در طبقه «متوسط مرغه» می‌شوند، عواملی هستند که قاعدتا می‌باید از شخص فوق‌الذکر یک انسان «سرسریده» به دستگاه بسازد، دوسوی که عملاً چنین چیزی نبوده است و اشخاص وابسته به آن طبقه اکثرآ توانسته‌اند خود را در مقابل حوادث استثنائی بصورت «قضائی» یک‌دنده و بیرحم و درین حال روشن‌بین معرفی کنند.

تقریباً می‌توان با اطمینان گفت شخصی که در سال ۱۹۶۴ در سایگون با شیخان ملاقات کرده بود و ساعتها با او درباره جنگ و بنام صحبت کرده بود، شخص الیزبرگ بوده‌است و دانستن این مطلب مطمئن امر را باری‌کرد تا عامل اصلی را بیابند.

درحال حاضر الیزبرگ انتظار محاکمه‌ای را می‌کشد که سرنوشت او بدان بسته است و عقیده برخی از قضات دادگستری آمریکا، سردبیر روزنامه نیویورک تایمز نیز ممکن است با تمام «نوعی جانوسی» تحت تعقیب قرار گرفته، با احتمال زیاد محکوم گردد.

آینده نشان خواهد داد که واقعا کدام طرف قضیه راه صحیح در پیش گرفته و ممکن‌العمل صحیحی از خود نشان داده است؛ ولی در یک نکته شک باقی نیست که واقعه پرچمال‌فوق یک‌ارسیارمیت‌دورداشته‌است و آن تفهیم مسئله احتیاج مطبوعات به آزادی و هماهنگ کردن افکار عمومی جهان در پشتیبانی از آزادی مطبوعات است.

پنجمین جشن هنر

بقیه از صفحه ۷

تمرین این قطعه قسمت به قسمت انجام شد و من این قطعه را قبل از کنسرت بصورت کامل نشنیدم. این قطعه پایان‌ناپذیر به‌نظر می‌آمد! در مورد این قطعه آهنگساز بزرگترین منتقد بود. «دالاپیکولا» Dalapicola و «پتراسی» Petrassi - دو موسیقیدان مشهور - این قطعه را ستودند.

در همان سال از «مادونا» برای رهبری یکی از آثار خودش در فستیوال آنجمن بین‌المللی موسیقی معاصر که در «ناورمینا» و «پارمو» تشکیل میشد، دعوت بعمل آمد. رهبران دیگر به علت پیچیدگی این اثر از اجرای آن سرباز زده بودند. او می‌گوید: «ارگستر بسیار زیبا نواخت. آنها بهترین نوازندگان سانتاچلیپیا بودند. بمن هم دو برابر دستزد دادند.»

در سال ۱۹۶۹ هرمان شرشن Hermann Scherchen - رهبر ارگستر معروف آلمانی- برای ارائه یک دوره تعلیم رهبری ارگستر به‌ویژه آمد. «برونومادونا» که مشتاق دیدار و آشنایی با او بود در کلاس اسم نوشت «شرشن» از او پرسید: «چرا شما در این کلاس نام‌نویسی کردید؟»

برای اینکه دوست دارم در جوار شما باشم. مادونا در این مورد می‌گوید: «او میدانست که من یک آهنگساز هستم ولی فرصت نشد با او بگویم که در زمینه رهبری نیز صاحب تجربه هستم. ملاقات جلسه اول مخلوطی از دانش، فلسفه و موضوع های گوناگون بود. بعد درس نشد که در جامعه شده است. میخواست ضرب یک - دو را هنگام رهبری بمن بیاموزد و مرا وادار کند که بازوهای خود را مثل او به‌ایستادگی و آسودگی من اما من هرچه کردم نتوانستم. گفت: فردا ساعت ۵ صبح اینجا باش. من ساعت ۵ صبح روز بعد پیش او رفتم. با هم همان وضع تکرار شد. باو گفتم «اشخاصی روش‌های مختلف دارند.» ولی او نپذیرفت. مردی سختگیر و با انضباط بود. بمن گفت: «آهنگساز خوبی هستی ولی بهتر است گرد رهبری نگردی.» در خانه دوره رهبری «هریک از هنرجویان مجبور بودند بدون تمرین قبلی در مقابل جمعیت به‌رهبری ارگستر بپردازند.» «شرشن» رهبری «ابرها» و «شیافت» ما را بمن محول کرد و هنگام معرفی گفت «او یک آهنگساز است نه یک رهبر ارگستر» ولی اعضای ارگستر که بسیاری از آنها قبلاً تحت رهبری من نواخته بودند بهتر از او مرا می‌شناختند، عده‌ای

درحال حاضر الیزبرگ انتظار محاکمه‌ای را می‌کشد که سرنوشت او بدان بسته است و عقیده برخی از قضات دادگستری آمریکا، سردبیر روزنامه نیویورک تایمز نیز ممکن است با تمام «نوعی جانوسی» تحت تعقیب قرار گرفته، با احتمال زیاد محکوم گردد.

آینده نشان خواهد داد که واقعا کدام طرف قضیه راه صحیح در پیش گرفته و ممکن‌العمل صحیحی از خود نشان داده است؛ ولی در یک نکته شک باقی نیست که واقعه پرچمال‌فوق یک‌ارسیارمیت‌دورداشته‌است و آن تفهیم مسئله احتیاج مطبوعات به آزادی و هماهنگ کردن افکار عمومی جهان در پشتیبانی از آزادی مطبوعات است.

در آن روزها پول همیشه یکی از مسائل «برونو مادونا» بود. «مادونا» برای پول بیشتر، برای وادی و تلویزیون و فیلم‌موسیقی

می‌نوشت و در یکی از بارها تا ساعت دو بعد از نیمه شب پیانو می‌زد و آواز می‌خواند. در این بهارستی برنامه سنگین و مرداقتی بود. خودش می‌گوید:

«هر هفته من اتقدر درآمد داشتم که برای یک ماه کافی بود ولی وقتی شغل تدریس در کنسرواتوار ونیز را گرفتم از کار در بار دست‌کشیدم و درآمدم به‌حداقل رسید.» شهرت او سراسر اروپا را گرفت، قراردادهای متعدد رهبری بست. در زمینه استفاده از وسایل الکترونیکی و نوارهای مغناطیسی همراه با سازه‌های سنتی دست به تجربه زد.

در سال ۱۹۵۵ همراه با «لوچیانو بریو» Luciano Berio استودیو دی‌فونولوژیا موسیکاله Studio di Fonologia Musicale را برای وادیو میلان به‌منظور آزمایش در زمینه موسیقی الکترونیک تاسیس کرد و سپس کنسرت‌هایی در زمینه موسیقی معاصر به نام Incontri Musicali ترتیب داد.

در سال ۱۹۵۱ به‌دارمستات رفت - که امروزه آنجا را موطن خود قرار داده است او را برای شرکت در یک فستیوال موسیقی معاصر که در آن «شرشن» کمپوزیسیون شماره دو «مادونا» را برای ارگستر رهبری می‌کرد دعوت کرده بودند. «مادونا» می‌گوید: «در میان تماشاگران یک دانشجوی علوم‌الهی بود که در ایتالیا زندگی کرده بود و میخواست بعد از پایان کنسرت یک میهمانی ایتالیایی بدهد. او یک ستاره جوان سینما را هم با خود آورده بود که نه‌تنها زیبا بود بلکه به موسیقی «شوبیزگ» هم عشق می‌ورزید. من آتش خیلی نوشیدم و برآستی مست شدم و با آن دختر زیبا رقصیدم و از او برای روز بعد فضایی ملاقات کردم. روز بعد وقتی به دیدار او رفتم دیدم که واقعا خیلی جوان است. شانزده سال بیشتر نداشت. من به

ونیز برگشتم و ناگهان یک روز، او همراه خواهر نوزده‌ساله‌اش از راه رسید. من برای آنها در منزل یکی از دوستانم امانی گرفتم و آنها را به لیدو Lido بردم اما از اینکسه زیاد به‌آنها نزدیک شوم می‌ترسیدم. به‌مادرشان نوشتم که بهتر است به‌دخترانش بنویسد که یه‌خانه برگردند. مادر در جواب من نوشت: از نامه‌ات پی بردم که آدم فمیده‌ای هستی و بنابراین هیچ نیازی به سرگشتن دخترانم نیست.»

چند سال بعد «مادونا» و این ستاره جوان و زیبا با هم پیوند زناشویی بستند و حالا دو دختر ۱۶ ساله و ۱۱ ساله و یک پسر ۵ ساله دارند و «بشاه کریستین مادونا» دیگر به‌هنرپیشگی سینما نمی‌پردازد.

نخستین سفر آمریکا

«برونو مادونا» برای اولین بار در فوریه ۱۹۶۵ به‌دعوت «سارا کالاول» برای رهبری «ایتولرانزا» Intolleranza از آثار لوچینی نونو - به همراهی گروه ابرای بوستون به‌آمریکا رفت. «نونو» نخستین اجرای این اثر انقلابی را در سال ۱۹۶۱ در مقابل هو و جنجال و انفجار بمب‌های بو (بمب‌های که وقتی می‌ترکد بوی نامطبوعی پخش میکند) رهبری کرده بود. در این سال «ودوا» Vedova «نقاش بلندقامت و ریش سیاهی که مشولیت طراحی صحنه را برعهده داشت، مجبور شد با مشت به‌جنگ نازها و هتالی های مردم برود. بالاخره هنرمندان پیروز شدند و در حالیکه آهنگساز و رهبر ارگستر او روی شانه‌های خود حمل می‌کردند



سخنی با مادرها

قبلاً نوشتیم که خانم بصیرت ناممدار سؤال کرده بودند که چرا در تجلیل از کورشها فقط نام پدران آنها مطرح می‌شود و چرا مجله تماشا در این مورد سهم مادرها را بفراموشی سپرده است؟ در سال ۱۹۶۶، «مادونا» برای بار دوم به آمریکا رفت و به‌رهبری ارگستر سن‌فویک شیکاگو و پیتزبورگ پرداخت. نخستین بار مردم نیویورک در مه ۱۹۷۰ شاهد رهبری «مادونا» در مرکز اپرای آمریکا وابسته به مدرسه جولیارد بودند. او اثری از «مرکا دانته» Mercodante به نام «ایل جورامنتو» رهبری کرد. این کنسرت به مناسبت یکصدمین سالگرد مرگ آهنگساز ترتیب یافته بود.

ناپستان اسامی او همراه خانواده‌اش به «ناگل‌وود» رفت و در آنجا به‌تدریس رهبری و کمپوزیسیون پرداخت و کنسرتی را نیز رهبری کرد.

در ماه نوامبر برای رهبری ارگستر فیلارمونیک میامی بمدت پانزده روز با تاجا میرو - در ژانویه ۱۹۷۲ بعنوان رهبر میهمان ارگستر فیلارمونیک نیویورک را به مدت دو هفته رهبری خواهد کرد.

«جرج سولتی» سفارش تصنیف اثری را برای ارگستر سن‌فویک شیکاگو به او داده‌است. در برنامه‌ای که در آنجا ارائه خواهد داد مشتمل بر کنسرتو و سولسون خودش «Der Wein» اثر «آلیان برگ» اثری از فرانتس لیست و آثاری از ویوالدی، موتسارت، مندلسون، استراوینسکی و واگنر خواهد بود.

در اروپا، «مادونا» نه فقط ارگستر های بزرگی چون ارگستر فیلارمونیک برلین و وین، و ارگستر ناسیونال فرانسه را رهبری کرده بلکه در آلمان، فرانسه، هلند و لاس‌آکالز، آثاری نظیر اورفه، تانهاوز، کارمن، موسی و هارون، دون‌ژوان و ووتزک را رهبری کرده است و اثر اخیر، ووتزک - از آثار (البان برگ) را همراه با اپرای دولتی هامبورگ بصورت فیلم ضبط کرده است.



کوبن را بر کسبند و برای ما بفرستند

مجله تماشا سالمندترین کورش ایرانی را در جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، تجلیل خواهد کرد آیا نام شما کورش است؟

یک مسابقه ابتکاری وبی سابقه

۲۵ کورش به نمایندگی ۲۵ قرن تاریخ شاهنشاهی ایران در تخت جمشید، شاهد برگزاری جشن‌های سال کورش کبیر خواهند بود



کورش سروری شاکرد اول سال اول دبستان خانیان با معدل ۲۰

یقین می‌توان گفت که سالمندترین کورش های ایران را پدرهایشان به این نام متختر کرده‌اند. در هر حال مجله تماشا به کلیه مادران ایرانی احترام می‌گذارد و به‌خانم ماندان امین برای حسن سلیقه‌ای که در انتخاب نام فرزندان‌شان بخرج داده‌است تهنیت می‌کند. ایشان برای پسرشان نام کورش و برای دخترشان نام آتوسا را برگزیده‌اند (آتوسا نام دختر کورش بزرگ است).

خانم ماندان امین در نامه خود یاد آور شده‌اند که ماندان مادر کورش بزرگ باچه کورش خشکی میامی بمدت پانزده روز با تاجا میرو - در ژانویه ۱۹۷۲ بعنوان رهبر میهمان ارگستر فیلارمونیک نیویورک را به مدت دو هفته رهبری خواهد کرد.

کورشهای شاگرد اول

عکس چند تن از کورشها که در سال تحصیلی ۴۹ - ۵۰ شاگرد اول شده‌اند و یا معدل آنها از ۱۹ بالاتر است بودفر مجله رسید. از صاحبان این عکسها و یا والدینشان درخواست میشود که گواهی مدرسه مربوطه را نیز برای ما بفرستند تا نسبت به چاپ عکس و معرفی کورشهای شاگرد اول و ممتاز اقدام شود.

در این شماره اولین کورش شاگرد

نام شرکت کنندگان این مسابقه و شماره‌های آنان

- ۱۲۵۱ - کورش اسکونی
- ۱۲۵۲ - کورش طوقی
- ۱۲۵۳ - کورش بلیلی
- ۱۲۵۴ - کورش شامعی
- ۱۲۵۵ - کورش معینی شستری
- ۱۲۵۶ - کورش پرواردیان
- ۱۲۵۷ - کورش کوشا
- ۱۲۵۸ - کورش پرومندان
- ۱۲۵۹ - کورش شاملو منتظر مقدم
- ۱۲۶۰ - کورش حوقلی
- ۱۲۶۱ - کورش گرمی
- ۱۲۶۲ - کورش شاه اویسی
- ۱۲۶۳ - کورش سادات اعلائی
- ۱۲۶۴ - کورش مشیر افشار
- ۱۲۶۵ - کورش اصلائی
- ۱۲۶۶ - کورش سالفروش
- ۱۲۶۷ - کورش مجیدی
- ۱۲۶۸ - کورش امینالی پلایبانداری
- ۱۲۶۹ - کورش مرلی
- ۱۲۷۰ - کورش خلیلیان
- ۱۲۷۱ - کورش منصوروی مود
- ۱۲۷۲ - کورش نصعی مهر
- ۱۲۷۳ - کورش ایزدی
- ۱۲۷۴ - کورش پوچیان
- ۱۲۷۵ - کورش طریفی
- ۱۲۷۶ - کورش دودی
- ۱۲۷۷ - کورش جیمی
- ۱۲۷۸ - کورش ابونصیری
- ۱۲۷۹ - کورش شاهرخزاده
- ۱۲۸۰ - کورش رحیمی
- ۱۲۸۱ - کورش گلپوی
- ۱۲۸۲ - کورش رفیعی‌نژاد
- ۱۲۸۳ - کورش سنکریوی
- ۱۲۸۴ - کورش حاجی‌افلائی
- ۱۲۸۵ - کورش گل محمدی
- ۱۲۸۶ - کورش گل محمدی
- ۱۲۸۷ - کورش خدنگ
- ۱۲۸۸ - کورش جمالی
- ۱۲۸۹ - کورش انصاری
- ۱۲۹۰ - کورش فرید
- ۱۲۹۱ - کورش کوهن
- ۱۲۹۲ - کورش نیکویی فمصیری
- ۱۲۹۳ - کورش شیرزاد اصلهانی
- ۱۲۹۴ - کورش حریرچیان
- ۱۲۹۵ - کورش خلج
- ۱۲۹۶ - کورش ظفریوی
- ۱۲۹۷ - کورش جوانمرد
- ۱۲۹۸ - کورش واهی
- ۱۲۹۹ - کورش گیتی‌ستان
- ۱۳۰۰ - کورش مطهر

نام خانوادگی	نام	سال تولد
منازل	شانی منزل	تلفن
محل کار	محل کار	شغل
نام پدر (اگر در حال حیات باشد) و سن او		

در شهر سر و های ...

یه از صفحه ۵

فدات نیسات ، دو برنامه موسیقی محلی رکدام بدت نیسات و مسابقه « مسائل بدت نیسات . ما هر شب بطور موسیقی ده دقیقه خبر استان پیش می‌کنیم . پنه خیراز جمعه ها که خبر استان نداریم . ر دو هفته یکبار یک برنامه چهره ایران‌نهی می‌کنیم که به تهران می‌فرستیم ، باضافه صاحبی ها و برنامه هایی که بمناسبت های خاص تهیه و پیش می‌شود .

برای آینده فکر چه برنامه هایی درآید ؟

یک برنامه بزرگ مشارکتی خواهیم داشت که برای آن اهمیت زیادی قائل هستیم . برنامه هایی با همکاری دانشگاه پهلوی تهیه اجرا خواهیم کرد . همچنین امیدواریم برنامه های روستائی را شروع کنیم . برنامه روزگی هم خواهیم داشت بنام « تاریخ استان »

با همکاری استادان و متخصصین فن تهیه خواهد شد . این ، یک برنامه مصور بیصورت فیلم و اسلاید خواهد بود . همچنین برنامه‌های برای جوانان ، برنامه‌های برای کودکان و برنامه شعر و ادب ... ما سعی خواهیم کرد مقدار برنامه های تولید محلی را به هفته‌ای ده ساعت برسانیم . فعلا هفته‌ای حدود سه ساعت برنامه تولید محلی داریم .

هنوز برای تاسیس باشگاههای روستائی اقدام نکرده‌اید ؟

نه هنوز . ما روی روستا هایی که در مسیر شعاع فرستنده یعنی در سمت شرق و جنوب شیراز - بسوی ده کوار - قرار دارند مطالعه هایی کردیم و ۱۰ روستا را که

شایستگی بیشتر برای تاسیس باشگاه داشتند انتخاب و به مرکز گزارش کردیم . گویا پنج روستا از میان آنها واجد شرایط تشخیص داده شده است و بزودی کار تاسیس باشگاه روستائی را در آنها شروع خواهیم کرد .

شایستگی روستا ها برای تاسیس باشگاه بستگی به چند عامل دارد : عامل اول تعداد جمعیت روستاست که حداقل باید شصتصد -

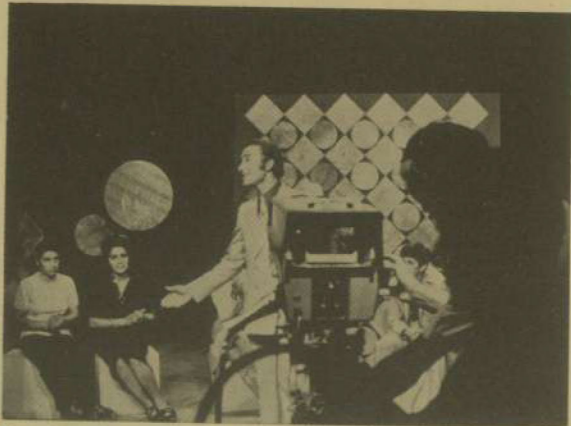
هفتصد نفر باشد . شرط دوم داشتن برق است که ما را از نصب لیزر انور پی‌لیک می‌کند . برط سوم اینست که جا و مرئی داشته باشد .

مولاسئول فرتهنگی محل را بتوان مریس باشگاه انتخاب می‌کنیم .

شعاع عمل فرستنده شما در حال حاضر چقدر است ؟

فرستنده فعلی ما یک فرستنده کوچک پنجاه واتنی است که قدرت آن از آن دو و نیم کیلووات است . ارتفاع آنتن ما ۲۵ متر است که در بالای تپه‌ای بارفتاح ۱۵۰ متر از سطح شهر نصب شده است . شعاع عمل فرستنده ما ، بطرف ده کوار (شرق و جنوب شرقی) که هیچ مانعی سربراه نیست چهل و پنج کیلومتر است اما در شمال شیراز و بطرف تخت جمشید ، چون کوهها بلندتر از ارتفاع آنتن ماست فعلا تصویری نداریم زیرا کوهها مانع عبور امواج تصویری است .

ما در آینده نزدیکی یک فرستنده دو کیلوواتی در بالای کوه مهارلو - با آنتنی بلندتر - نصب خواهیم کرد . قدرت این فرستنده از آنتن ۸۰ کیلو وات خواهد بود بالای خرمن کوه نیز یک دستگاه رله نصب میشود که برنامه های ما را برای لار و جهرم تقویت



صیغه یك برنامه موسیقی محلی

در اتاق صدا ، هرمل خرم آبادی صدا بردار قسمت فیلم مرکز مشغول تبدیل نوار های ربع اینچی به ۱۶ میلیمتری است . در اتاق تدوین ، اسکندر مینایی مشغول مونتاز فیلمهاست و اسماعیل امامی ، فیلمبردار مرکز هم کنار دستش نشسته است . به مینایی می‌گوییم :

شما در تهران مشغول صدای واحد روزگار بودی اما اینجا کار تدوین فیلم می‌کنی . اینجا هر دو کار را می‌کنم یعنی هم مشغول تدوین هستم و هم متصدی صدا در صیغه منطاسی .

مینایی در کار صدابرداری و مونتاز فیلم هیچده سال سابقه دارد . امامی از فیلمبرداران خوب تلویزیون ملی ایران است . فیلم « با ضامن آهو بی

تلویزیون شیراز برای فصل تلویزیونی آینده در تدارك برنامه های جالبی است

کیسبای را که در فرانسه بدیاریافت جایزه نایل شد او فیلمبردار کرده بود . امامی یکسال و چهار ماه است در مرکز شیراز خدمت میکند و علاوه بر فیلمهای خبری و روزگاری چند فیلم مستند نیز از شهر های فارس برای برنامه چهره ایران تهیه کرده است .

ساعت شش بعدازظهر مراتی ، مشغول بخش ، مشغول « رفق و لفق » امور است . نفی هرانی دوره کامل تلویزیون را بعدت چهار سال در امریکا گذرانده و سه سال است در تلویزیون ملی ایران کار میکند . در شیراز کارش را بعنوان کارگردان فنی شروع کرده و حالا مشغول بخش است .

می‌گوید : تهیه کننده برنامه های موسیقی محلی هم هستم و هر هفته دویز برنامه نیساته که تلویزیون می‌دهم .

من انتظار داشتم برنامه موسیقی محلی تلویزیون شیراز بیشتر از این باشد . جوایم را آقای هدایت می‌دهد :

در زمینه موسیقی محلی ما خیلی سعی کردیم ، خیلی هم پول خرج کردیم اما موفق نشدیم . نوازنده ها را آوردیم . تهیه هایشان را هم انتخاب کردیم و گروه موسیقی ترتیب دادیم . برایشان معلم آوردیم ، حقوق ثابت برایشان تعیین کردیم اما محصولی که تحویل ما دادند بی ارزش بود . موسیقی روحی مردم مورد قبول ما نیست ، همانطور که شاعستانه آریانمهر هم وقتی به شیراز تشریف آورده بودند فرمودند که هر چیزی را بعنوان موسیقی محلی قبول نکنید . گروه موسیقی ما به تلویزیون فقط بچشم یک منبع درآمد نگاه میکرد و حاضر نبود زحمتی بخود بدهد و آهنگهای اصیل محلی را جمع آوری و تنظیم کند بلکه میخواست همان آهنگهای بی ارزشی را که دسته های روحی سالها کنار تختخواب امیان و اشرف ایشهر یا توی کورچه هسا نواخته‌اند بعنوان برنامه محلی به خورد تلویزیون بدهد . آنچه بما میدادند یک چیز متوسط مزخرفی بود که وقتی نشان میدادند من هم چشمهایم را می‌بستم و هم گوشهایم را ! ناچار این گروه را منحل کردم . حالا چند گروه آزاد هستند که برنامه هایی بما میدهند ، برنامه هایشان هم بد نیست .

الان ما راه دیگری بسیاری جمع آوردی موسیقی محلی انتخاب کرده‌ایم و آن اینکه هرکدام از بچه ها که برای مانوریت به اطراف

کودکان خودمان را پیش می‌کنیم . از اتاق فرمان خارج می‌شویم . در راهرو به هدایت بر می‌خورم و می‌پرسم :

روابط بچه‌های شیرازی یا تلویزیون چطور است ؟

بچه ها همه‌جای دنیا از تلویزیون خوششان می‌آید ، بچه‌های شیراز هم همینطور... بچه های شیرازی بیشتر از بچه های تهرانی از تلویزیون استقبال میکنند ، دلیلش هم واضح است . بچه تهرانی تفریحات زیادی از آبیلی سینما و کافه و وسایل سرگرمی بیشتر در اختیار دارد دوسوونیکه بچه شیرازی محدود تراست و بنابراین از تلویزیون بیشتر استقبال میکند . روابط ما با بچه ها خیلی خوب است . البته شاید بچه ها زیاد از ما راضی نباشند چون آنها صبح ناشب فیلمهای کارتون و منحصک قلمی می‌خوانند و بالطبع ما نمیتوانیم این خواست آنها را ارضا کنیم .

آشنایی بیشتر

گشتی در مرکز مینیم . اتاقهای مرکز شیراز همه بزرگ و روشن است . در لابراتوار فیلم و عکاسی تلویزیون شیراز که یکی از مجهز ترین لابراتوار های تلویزیون ملی ایران است ، می‌اس یعنی - مشغول لابراتوار - مشغول چاپ فیلمهای خبری روز است .

میروند يك ضبط صوت هم با خود می‌برند و آهنگها و ترانه های محلی را ضبط میکنند . وقتی نوار های ضبط شده را جمع کردیم چند نفر متخصص فن را می‌نشانیم که آنها را گوش کنند و طوری تنظیم کنند که قابل استفاده باشد . این برنامه ها نه تنها برای شیراز بلکه برای شبکه سرتاسری تلویزیون جالب و قابل بخش خواهد بود .

مسائل روز

تلویزیون مرکز شیراز مسابقه‌ای دارد بنام « مسائل روز » که در محل تهیه و اجرا میشود . این مسابقه را سعود اسکویی اجرا میکند . اسکویی مشغول قسمت اخبار تلویزیون شیراز و گوینده خبر است . وقتی پسرانش میرویم سخت مشغول تنظیم اخبار شب است . می‌گوید : چون من همیشه در قسمت خبر کار کرده‌ام و در تنظیم اخبار دخالت داشته‌ام ، بنابراین مسئولیت اخبار برای من چندان سنگین نیست .

چند وقت است در شیراز هستی ؟

از اول شروع کار مرکز شیراز در اینجا بوده‌ام . قبلا مدتی هم در رضاییه و بندرعباس کار کرده‌ام . کار من اول گویندگی خبر و تنظیم خبر بود و از اوردیبهشت ماه اسال مشغول این قسمت شده‌ام .

مسائل روز را هم در اجرا میکنم . دوباره این مسابقه توضیح بیشتری بدهید .

همانطور که از اسمش پیداست سئوالات این مسابقه از میان مسائل روز انتخاب می‌شود و هدف آن آشنا کردن جوانها با مسائلی است که در اطرافشان - چه در ایران و چه در جهان - میگردد و اینکه جوانان وادار بشوند که بهر نحوی که میتوانند در جریان مسائل و اتفاقات مهم ایران و جهان باشند در این مسابقه جوانانی که مصیلاتشان بالاتر از کلاس چهارم دبیرستان است شرکت می‌کنند . هر بارشش نفر شرکت میکنند و بهنسبت امتیاز هایی که کسب میکنند جایزه میگیرند .

از این مسابقه استقبال شده ؟

بله ، مسابقه سالها روز یکی از موفق ترین برنامه های تلویزیون شیراز بوده و جوانان از آن بگرمی استقبال کرده‌اند .

تلویزیون و مردم

روز بعد در فرصتی ، چند سئوال را که بهذهنم رسیده با آقای هدایت مدیر مرکز تلویزیون شیراز در میان می‌گذارم :

شما آمار دارید که در شیراز چند دستگاه تلویزیون هست ؟

آمار دقیق بما ن داده‌اند اما تا اینجا که اطلاع گرفتیم در حدود بیست هزار تلویزیون در خانه های مردم شیراز وجود دارد .

دوباره مردم شیراز چه نظری دارید ؟

قبلا بگویم که من خودم شیرازی هستم ، بنابراین خیلی راحت نمیتوانم دوباره همینبرایم حرف بزنم : مردم شیراز اصولا راحت طلب هستند . آنها همه چیز را دم دست و کنار تختخوابشان می‌خوانند . شاید به همین دلیل از تلویزیون خیلی استقبال میکنند چون دوست همان کاری را میکنند که باب طبع شیرازیها است : هنر ، موسیقی ، خبر ، فیلم و خلاصه همه چیز را توی اتاق خوابشان می‌برند .

شیراز معروف است به شهر شعر و ادب ... من فکر می‌کردم شما حتما برنامه هایی

در این زمینه دارید اما در میان برنامه های تولید محلی شما چنین برنامه‌ای ندیدم چرا ؟

اشکال شیراز اینست که همه شیرازی ها شاعرند و هر شیرازی فکر میکند چون سعدی و حافظ از شیراز بوده‌اند ، پس فقط شیرازی شاعر است بنابراین شاعری که شیرازی نباشد در اینجا مورد توجه قرار نمیگیرد و شاعری هم که در حد شعر حافظ و سعدی نباشد با شعر و بی امتیازی مردم شیراز روبرو میشود . ما برنامه‌های ترتیب دادیم از شعر های نو پردازان که بالطبع مکتب‌لعمل خیلی شدید در این شهر ایجاد کرد و ناچار گذاشتیم کنار . بعد به شعر های « نورداران متعال » پرداختیم و بخصوص در برنامه شما و تلویزیون که در محل تهیه می‌کردیم از جوانانی که ذوق شاعری داشتند خواستیم که نمونه های شعرشان را بفرستند تا در این برنامه بخوانیم . این برنامه موفق بود و مردم استقبال می‌کردند . برای فصل تلویزیونی آینده تصمیم داریم با کمک دانشگاه پهلوی دو این زمینه نیز فعالیت های جدی تری را شروع کنیم .

در جشن های دو هزار و پانصد ساله مسئولیت با همه است یعنی همانقدر مسئولیت که روی دوش تلویزیون ملی ایران در تهران است روی دوش تلویزیون رضاییه هم هست . این جشن در يك سطح جهانی برگزار میشود و هر ایرانی بالطبع آرزومند است که به بهترین و عالیترین وجه ممکن برگزار شود مسئولیت کار بخش و ضبط برنامه‌های جشن با تلویزیون ملی ایران است و مرکز فارس یاز بهمان دلیل که در مرکز ملیت قرار دارد بدون شك وظیفه بزرگی بمعده خواهد داشت .



سعید ناظم متصدی دوربین هنگام ضبط يك برنامه محلی

می‌گوییم : - آقای هدایت ، با يكسئوال کمی خصوصی ، دفع زحمت میکنم . شما از کارتان در این مرکز راضی هستید ؟

راضی هستم و راضی نیستم ! راضی هستم از این لحاظ که از روزیکه کلنگ بنای ساختمان این مرکز را زدند در اینجا بودم . لطفی دارد که آدم از سنگ و کلوخ و بیابان گرفته‌ایم طبیعتا وظایف مستقیم‌تری بعهده داریم . با بودن مرکز شیراز کار های جشن هنر متمرکز و راحت‌تر شده است و مسئولیت کلی نیز با این مرکز است .

در جشن های دو هزار و پانصد ساله مسئولیت با همه است یعنی همانقدر مسئولیت که روی دوش تلویزیون ملی ایران در تهران است روی دوش تلویزیون رضاییه هم هست . این جشن در يك سطح جهانی برگزار میشود و هر ایرانی بالطبع آرزومند است که به بهترین و عالیترین وجه ممکن برگزار شود مسئولیت کار بخش و ضبط برنامه‌های جشن با تلویزیون ملی ایران است و مرکز فارس یاز بهمان دلیل که در مرکز ملیت قرار دارد بدون شك وظیفه بزرگی بمعده خواهد داشت .

اما ناراضی هستم باین خاطر که نتوانستام همه برنامه هایی را که دلتم گروه های موسیقی و تاتر ترتیب دهم که بیان دلایلی که قبلا گفتم موفق نشده‌ام و هنوز تلاش در این موارد به تم نرسیده است ، امیدوارم در آینده توفیق حاصل بشود .

و آتوقت شما صدورد رضی خواهد بود .

می‌دانم .

می‌دانم .

وقتی از شیراز حرکت می‌کنم ، کوله باری از خاطرات خوش و شیرین به همراه دارم . در هواپیما بی‌اختیار به یاد این توصیف عاشقانه خواجه شیراز از زادگاهش می‌افتد : « شیراز معنی لب لعل است و گلان حسن »

و سعی میکنم بخاطر بیابوم که در مدت يك هفته گشت و گذار در شیراز چند تا لب لعل و « آینه حسن » بدهم ... که گوشتم برآرم میماند ... اما چشمان سیاه و زیبا فراوان ... البته در صحت قول رند شاهدباز شیراز تردیدی نمیتوان کرد ، قطعاً من دیده بعیر و زیبایی نداشتام !



اتاق فرمان و استودیو

چهارقلو



« واسطه » در برج ایفل

« دومینیک گوارد » همیشه پانزده ساله فیلم « واسطه » اثر جوزف لوزی که در فستیوال کان آمسال برنده جایزه شد، برای گذراندن تعطیلات خود به پاریس آمد. دفعه اولش بود و مثل هر پاریس ندیده دیگری، یکراست رفت به زیارت برج ایفل، و مثل هر توریست دیگری، چندتا دوربین به گردن... دومینیک البته پسر است. دو فیلم جوزف لوزی، درک بوگارد در حالت روحی بحرانی و آشفته‌ای که دارد احساس عشق سیمانه و لطیفی به او پیدا می‌کند که تا به آخر ناکفته باقی می‌ماند. و بهشهادت آنها که فیلم را دیده‌اند نوشته‌اند، عشقی شبیه به آنچه که بین مولانا و شمس تبریز وجود داشت. اما شمس جوان که تصویر جوانی و کودکی درک بوگارد است، شمس که در خارج از سینما هنوز به مدرسه می‌رود و به چهارتا دوربین به‌گردش می‌اندازد و موهایش را دختروار بلند می‌کند.



چهارقلوهای استراسبورگ

از خانها بی‌رسید، همت زنده نماندن بهتر است یا فقط! چهارتا کاکل زری و گیس مرواری صبح و سالم! خانها البته این چهارتا را ترجیح می‌دهند، اما اگر از آقای « بلنک نیلبر » پدر این چهار نوزاد همین سؤال را بکنید، هرچند که روحانی محترم و خدا شناس کسیه استراسبورگ است، شاید جواب درستی به شما ندهد. چهارتا بچه و خرج خوراک و لباس و تحصیل و جهاز... در هر حال خود این شاهکارهای طبیعت، افزایم، ژاکوب باتیا وریکارفار از همه این فکر و خیالها، کناری ندارند چرخورند و خفتن. (وراستی، در حاشیه، آقای دکتر رضازاده شفق در مجلس سنا گفته بودند که « دوقلو » لغتی است ترکی و به معنای بچه‌هایی که با هم بنیای می‌آیند. و این « دو » بنیواند عدد نیست که اگر سه تا شدند بگویم سه‌قلو، چهارتا شدند بگویم چهارقلو... ما چون لغت‌گیری نیافتیم، باز هم به غلط نوشتیم: چهارقلو!



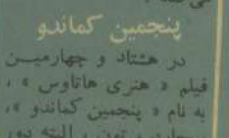
مژده، مژده

صندلی متحرک مخصوص اقلیجها، وسیله مهمی است که ارتباط آنها را با جامعه برقرار می‌کند. امامتاسفاه این صندلی هم فقط به کار عنای می‌آید که لااقل دستشان سالم باشد و بتوانند آنرا هدایت کنند. اقلیجی که دست و پایش از او اطاعت نکند ناگزیر محکوم به زمینگیر شدن و قطع ارتباط با اجتماع است. یا آن کسی که دستش از او خوب اطاعت نکند قادر به کنترل صندلی متحرک

خوش نیست. اما یک اختراع شکست انگیز تکنیسین‌های آمریکایی این مشکل را از میان برداشته. صندلی متحرکی که تازه در آمریکا اختراع شده و به تایید و قبول مرکز پزشکی دانشگاه نیویورک هم رسیده، فقط با حرکت نگاه سرنشین آن هدایت می‌شود. کافی است شخص سوار بر صندلی چشم خود را به جانب مطلوب بگرداند تا صندلی هم در همان جهت به حرکت درآید. در این صندلی مکانیسم الکترونیکی بیچسبده‌ای وجود دارد که حرکت چشم را به دستگاهی منتقل می‌کند و این دستگاه چرخها را تغییر مسیر میدهد. همه چیز در این صندلی عالی است. هر نوع اقلیجی می‌تواند از آن استفاده کند مخصوص پیرها، یا جوان‌های کاملاً قلیج، استراحت است، فقط یک عیب دارد. سرنشین آن باید سدرصد چشم و دل پلک باشد. اگر خدای نکرده چشمش به یک شورت داغ یا مینی ژوپ اقتصاد و خساست یواشکی چشم چرانی کند حرکت صندلی رسواش می‌کند.

پنجمین کماندو

در هشتاد و چهارمین فیلم « هنری هاتاوس »، به نام « پنجمین کماندو »، ریچارد برتون، البته دور از جوانترین و زیباترین مادر بزرگ دنیا، الیزابت تیلور، نقش اول را بازی می‌کند. این فیلم شرح کشفی است بر میازات و تلاشهای ارتش انگلیس در آفریقا بر ضد نیروهای مارشال‌رومل، رویامصحرا، نوشته‌اند که فیلم از جنبه تکنیکی قوی است. اما محتوای قابلی نسدارد هرچند که هشتاد و چهارمین کار یک کارگردان مجرب و سالخورده است، « پنجمین کماندو » بیش از آن که تاریخی باشد حادثه‌ای است و ظاهراً برده از یک حمله جنگی مهم انگلیس‌ها را در نبرد العلمین بر می‌دارد.



پنجمین کماندو

در هشتاد و چهارمین فیلم « هنری هاتاوس »، به نام « پنجمین کماندو »، ریچارد برتون، البته دور از جوانترین و زیباترین مادر بزرگ دنیا، الیزابت تیلور، نقش اول را بازی می‌کند. این فیلم شرح کشفی است بر میازات و تلاشهای ارتش انگلیس در آفریقا بر ضد نیروهای مارشال‌رومل، رویامصحرا، نوشته‌اند که فیلم از جنبه تکنیکی قوی است. اما محتوای قابلی نسدارد هرچند که هشتاد و چهارمین کار یک کارگردان مجرب و سالخورده است، « پنجمین کماندو » بیش از آن که تاریخی باشد حادثه‌ای است و ظاهراً برده از یک حمله جنگی مهم انگلیس‌ها را در نبرد العلمین بر می‌دارد.



این وکیل جوان و جنجال برانگیز دادگستری

برای آمریکاییها و بسیاری از اروپاییها. نام « رالف نیدر » نام آشنا و محبوب است. رالف جوان وکیل دادگستری است. ولی نقش داستان مرد مرا بازی می‌کند. از حقوق آنها دفاع می‌کند، پسر هیاهوترین گزارشها را منتشر می‌بازد. چندی پیش علیه تهاکاری های کمپانی عول‌آسای جنرال موتورز و سایر تراست‌ها که اقتصاد آمریکا را دست دارند گزارش مفصلی منتشر کرد که آمریکا را تکان داد. این بار رالف نیدر وزارت کشاورزی آمریکا را متهم به تاسی با صنایع کشاورزی کرده و می‌گوید که بازرسان می‌گیرند به وسیله شرکت های بزرگ تولیدکننده، مورد تهدید یا تطمیع قرار می‌گیرند و در نتیجه کنترل بهداشتی لازم روی گوشت مصرفی مردم به عمل نمی‌آید. بازرسان رایا با پول و یا باعیش و عسرت می‌خرند اگر هم کسی مقاومت کند سر به نیستی می‌کنند. یکی از آنها را داخل ماشین مخصوص کندن پسر مرغ انداختند. در نتیجه کار بازرسی گوشت فورمالدهای ظاهری شده است. اغلب گوشتها از حیوانات مرده، در حال مرگ، بیمار یا ناقص‌المضو تامین میشود و به فروش می‌رسد. یکی از گوشت فروشان پوستون توانست جواز فروش مقداری غنچه های سرطانی حیوانات را به جای مغز گاو و گوسفند بدست آورد.

آپولو و تماشاگران تلویزیون آمریکا

جریان اولین فرود آپولونشینان بر سطح ماه و پیاده‌روی آنان، همچانی جهانی سرانگیخت که بخصوص در آمریکا به اوج ممکن خود رسید. و تلویزیون به آسودگی توانست از راه پخش آن انظار بیش از ۹۰ درصد آمریکاییها را ساعتها به خود جلب کند. برنامه پرواز آپولوی دیگر طعما این تازگی را نداشت. آپولوی سوم مسافر ماه با شکست زرسیده به مقصد مراجعه کرد. اما آپولوی چهارم یا به شماره برنامه‌ان تلویزیون آمریکا را بهشت عسائی کرد. بسیاری از آنها به تلویزیون آمریکائیلش می‌کردند و شدیداً اعتراض می‌نمودند که چرا برنامه های « شو » و « وارته » را قطع می‌کنند که فیلم مه‌نوردان را نمایش دهند! این بار، « ناسا » ناچار شد تمهیدات تازه‌ای بیچند که مردم اعتراض نکنند و از مانجرای سفر ماه یک برنامه تلویزیونی سوپر پرودوکسیون تهیه دیدند بخصوص که به هنرپیشگان قبلی، یک جیب هم اضافه شده بود که تنوعی در کار تماشا ایجاد می‌کرد. برنامه ها رنگی بود و به کمک دوربین های متعددی که این بار در سطح ماه کار گذاشته شده بودو همچنین به کمک سائلیت‌های رله کننده، تماشاگران آمریکایی توانستند همه مراحل سفر و حتی برخاستن « لسم » ماه نشین را از سطح ماه، هنگام مراجعت، تماشا کنند. پخش این برنامه به پرخرج بیشتر به خاطر راضی کردن تماشاگران ن پرتوقع تلویزیون آمریکا بود.



پنجمین کماندو



هواپیمایی ملی ایران - بها

قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹: صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت های خوش بین خویش به شهرهای پرمس اروپا انتخاب کردند زیرا: هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت فرخنده طایری سریع، راحت و مطمئن یافتند

در سال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری را خواهد داشت





کانادادرای
نوشابه جهانی
نشاط آفرین

